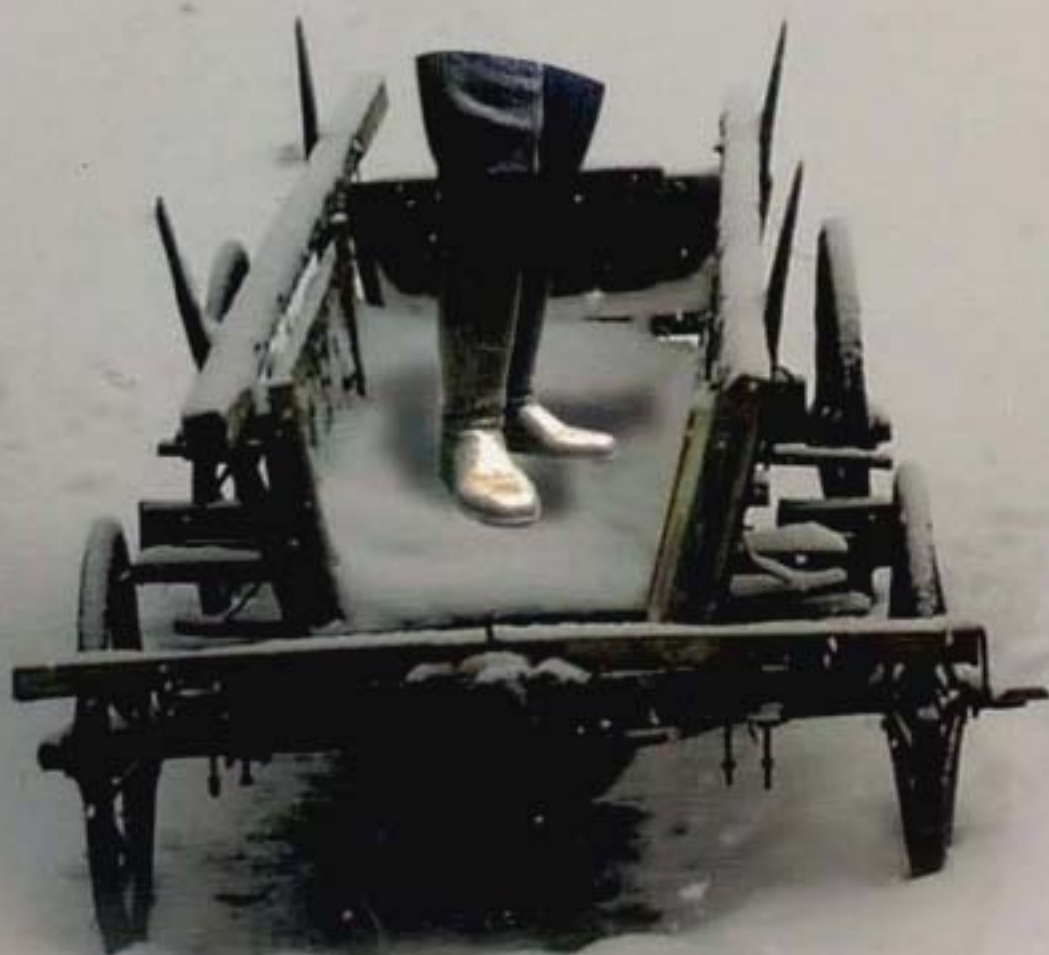


حزب سوسیالیست و انتقال حکومت

از قاجار به پهلوی



سید کمال الدین طباطبائی

حزب سوسیالیست و
انتقال حکومت از قاجار به پهلوی

سید کمال‌الدین طباطبایی

سرشناسه: طباطبایی، کمال‌الدین، ۱۳۳۳.
عنوان و نام پدیدآور: حزب سوسیالیست و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی / کمال‌الدین طباطبایی.
مشخصات نشر: تهران: زیبا، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۲۴۱ ص. : نمونه: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: ۸-۱۲-۸۳۸۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: سوسیالیسم — ایران.
موضوع: حزب سوسیالیست ایران.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ط ۲/۱۶ HX۳۸۵
رده‌بندی دهویی: ۳۲۵/۰۰۹۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۱۹۰۴۴۵



شناسنامه

حزب سوسیالیست و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی

نویسنده: سیدکمال‌الدین طباطبائی

ناشر: زیبا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۸-۱۲-۸۳۸۹-۹۶۴-۹۷۸

تلفن پخش: ۸۸۷۳۲۹۳۴

صفحه‌آرایی: لوح‌نگاشت

تلفن: ۸۸۹۲۸۷۶۸

تقدیم به پدر و مادرم و همسرم
که بهترین یار و مشوقان من بوده‌اند

دیماه ۱۳۸۲

لازم است از راهنمایی‌های بسیار سودمند و بی‌شائبه‌ی دکتر محمدعلی اکبری ابراز امتنان
نمایم و از دوست فاضل و بزرگووارم جناب دکتر محمدجواد مرادی‌نیا که امکان چاپ و
انتشار کتاب را فراهم آوردند تشکر و قدردانی نمایم.

دیماه ۱۳۸۶

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۵	معرفی مهم ترین منابع و ماخذ
۱۵	۱-۱ منابع تاریخی
۱۶	۱-۲ خاطرات
۱۷	۱-۳ دیوان شعر
۱۸	۱-۴ مطالعات و تحقیقات جدید
۱۸	۱-۵ مقالات
۱۸	۱-۶ جراید و مطبوعات
۱۹	۱-۷ اسناد
	فصل مقدماتی: پیشینه‌ی ورود جریان سوسیال دموکراسی به ایران
۲۳	۱-۲ از پیدایش تا برپایی نهضت مشروطه‌ی ایران
۳۲	۲-۲ سوسیال دموکرات‌ها در دوران مجلس دوم مشروطه
۴۰	۲-۳ جریان سوسیال دموکراسی از آغاز مجلس سوم تا شروع کودتای ۱۲۹۹ ش.
	فصل اول: حزب سوسیالیست در یک نگاه
۵۵	۳-۱ چگونگی تأسیس حزب سوسیالیست
۶۰	۳-۲ اندیشه‌های بنیادین حزب سوسیالیست
۷۶	۳-۳ روزنامه‌های حزب سوسیالیست
	فصل دوم: حزب سوسیالیست در عرصه‌ی چالش‌های سیاسی در دوره چهارم مجلس شورای ملی
۸۴	۴-۱ کابینه‌ی اول قوام‌السلطنه

۹۵	۴-۲ کابینه‌ی اول (مشیرالدوله)
۱۰۱	۴-۳ کابینه‌ی دوم قوام‌السلطنه
۱۱۳	۴-۴ کابینه‌ی مستوفی الممالک
۱۲۵	۴-۵ کابینه‌ی دوم مشیرالدوله
۱۳۰	۴-۶ روابط حزب سوسیالیست با رضاخان در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی
	فصل سوم: حزب سوسیالیست در عرصه‌ی چالش‌های سیاسی
	در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی
۱۴۳	۵-۱ کابینه‌ی اول سردار سپه
۱۵۱	۵-۲ انشقاق در حزب سوسیالیست
۱۵۵	۵-۳ وضعیت حزب سوسیالیست در انتخابات و اقدامات مهم دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی
۱۵۹	۵-۴ حزب سوسیالیست و قضیه‌ی جمهوری‌خواهی
۱۶۷	۵-۵ عملکرد حزب سوسیالیست از پایان مسئله‌ی جمهوری‌خواهی تا انقراض سلطنت قاجاریه
	فصل چهارم: روابط حزب سوسیالیست با دولت شوروی، حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری
۱۹۰	۶-۱ سیاست‌های شوروی در ایران از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش.
۱۹۶	۶-۲ روابط حزب سوسیالیست با شوروی، حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری
۲۰۳	نتیجه
۲۱۱	فهرست منابع و ماخذ
۲۱۹	ضمائم

مقدمه

در دوره‌ی قاجاریه پیش از پدید آمدن نظام مشروطه، مقدرات سیاسی ایران توسط دو حوزه و کانون داخلی و خارجی رقم زده می‌شد؛ دستگاه سلطنت مطلقه‌ی قاجاریه، و دولت‌های استعماری روسیه و انگلیس. پیروزی انقلاب مشروطه موجب شد نیروی سومی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی کشور ظاهر شود و آن مجلس شورای ملی بود. تشکیل مجلس شورای ملی را از دو زاویه می‌توان نگریست؛ نیروها و جریاناتی که این نظام نوین را شکل دادند، و میزان نقش و تأثیری که این نظام جدید می‌توانست ایفا کند.

در توضیح مقوله‌ی نخست باید گفت یکی از جریانات مهم که در ایجاد نظام مشروطه شرکت داشت، جریان سوسیال دموکراسی بود. این جریان که ملهم از تحولات اروپا به خصوص روسیه بود خواستار اصلاح کلیه‌ی ارکان جامعه مطابق الگوی سوسیالیستی گردید. این جریان مدتی پیش از پیروزی انقلاب مشروطه بیشتر از طریق روشنفکران ایرانی حاضر در باکو در میان اصلاح‌گران و انقلابیان ایرانی رسوخ یافت و اهداف و خواسته‌های آن پس از سرنگونی استبداد صغیر عمدتاً به وسیله‌ی کسانی که حزب دموکرات را تشکیل دادند، پیگیری شد.

این نظام جدید حزبی به جهت آن که در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور صاحب اختیار باشد، موانع مهمی را پیش روی داشت. چرا که دو حوزه‌ی پیشین قدرت به سادگی اجازه

نمی‌دادند این نیروی سوم جدید منافع آنان را برهم زند. بنابراین از همان ابتدای مشروطه جنگ و ستیز میان دو کانون پیشین با مجلس شورای ملی آغاز شد که تبلور این رویارویی در تعطیلی مجالس دوم و سوم مشروطه مشاهده گردید. با این حال مجلس شورای ملی در قالب دو حزب دموکرات و اعتدالیون موفق شد کارهای مهمی را صورت دهد و این امر بدان مفهوم بود که هرچند این مجلس دوران نوزایی خویش را طی می‌کند، اما دیگر نمی‌توان در مسائل مهم کشور از آن چشم پوشید.

انقلاب ۱۹۱۷ میلادی روسیه سبب شد یکی از قدرت‌های خارجی از صحنه‌ی تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایران خارج شود. از دیگر سو انقلاب روسیه با ایدئولوژی سوسیالیستی - کمونیستی خود افراد و گروه‌هایی را در ایران مجذوب خویش ساخت که از جمله‌ی آنها به برخی از سوسیال دموکرات‌ها به خصوص اعضای حزب دموکرات می‌توان اشاره کرد که تحت تاثیر شوروی، دست به تشکیل احزابی با نام کمونیست و سوسیالیست زدند. بنابراین در آستانه‌ی تشکیل مجلس چهارم، حزب سوسیالیست با دارا بودن گرایش و تمایل نسبت به شوروی و ایدئولوژی حاکم بر آن پا گرفت و اعضای آن را غالباً عناصر حزب دموکرات - که اینک منحل شده بود - تشکیل دادند.

آنچه باید بدان توجه داشت شرایط سیاسی حاکم بر کشور در هنگام افتتاح مجلس چهارم بود. از یک طرف سلطنت قاجاریه در نهایت ضعف خویش به سر می‌برد. از طرف دیگر انگلیس به واسطه‌ی اعمالی که در هنگام جنگ جهانی اول در ایران انجام داد و نیز به خاطر عقد قرارداد ۱۹۱۹، در نزد عموم ایرانیان مورد تنفر بود. به علاوه انقلابیان شوروی با این که داعیه‌ی صدور انقلاب خویش را داشتند، به خاطر وجود مشکلات داخلی فاقد توان لازم جهت تحقق این امر بودند و نمی‌توانستند نقش چندان مهمی را در مسائل ایران ایفا نمایند. در نتیجه اصلاح‌طلبان داخلی - عمدتاً افراد متمایل به جریان سوسیال دموکراسی - از ضعف دو کانون پیشین قدرت استفاده کرده تا حد زیادی اختیار امور کشور را به دست گرفتند و در طول مجالس چهارم و پنجم مشروطه، در قالب احزاب سیاسی و فراکسیون‌های پارلمانی تصمیم‌های سیاسی مهمی را اتخاذ نموده، به انجام رساندند و بر توانایی احزاب سیاسی صحه نهادند.

مسئله‌ای که این پژوهش در پی روشن نمودن آن است، نشان دادن نقش مهم و تأثیرگذار حزب سوسیالیست - به عنوان یکی از احزابی که در طول مجالس چهارم و پنجم فعالیت داشت - بر حوادث و جریان‌ات سیاسی کشور می‌باشد. این که این حزب در مسائل مهمی همچون برپایی یا سقوط کابینه‌ها، قضیه‌ی جمهوری، تحقق آمال و اهداف مشروطه خواهان - به خصوص طیف سوسیال دموکرات - و تغییر سلطنت قاجاریه چه تأثیری داشت و چگونه عمل نمود.

پرسش‌هایی که ذیل این مسئله قابل طرح‌اند به قرار زیر است:

- ۱- جریان سوسیال دموکراسی چه روندی را تا قبل از تشکیل مجلس چهارم طی نمود؟
 - ۲- حزب سوسیالیست در پی چه زمینه‌ها و فعالیت‌هایی شکل گرفت؟
 - ۳- با توجه به این که بیشتر اعضای حزب سوسیالیست را دموکرات‌های سابق تشکیل می‌دادند، این حزب تا چه حد تلاش نمود خواسته‌های گذشته و فعلی خود را مطرح و دنبال نماید؟
 - ۴- حزب سوسیالیست در تحولات سیاسی دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی چه عملکردی داشت و نسبت به جناح‌های داخلی صاحب قدرت چه موضعی را اتخاذ کرد؟
 - ۵- حزب سوسیالیست در طول دوره‌ی مجلس پنجم دست به چه اقداماتی زد و در مسائل مهمی چون قضیه‌ی جمهوری و تغییر سلطنت چه تأثیری از خود برجای گذاشت؟ و در ضمن این وقایع چه تأثیری بر سرنوشت حزب داشت؟
 - ۶- چون حزب سوسیالیست متأثر از انقلاب روسیه بود، نوع و میزان رابطه‌ی این حزب با دولت شوروی و گروه‌های داخلی تحت حمایت این دولت چگونه بود؟
- لازم به ذکر است که بر سر راه نگارش این پژوهش موانعی چند وجود داشت، یکی از این مشکلات مربوط به منابع تاریخی تحقیق می‌باشد که پیرامون حزب سوسیالیست، چیزی جز اطلاعاتی مختصر و گذرا و پراکنده وجود ندارد. همین امر سبب شد که کلیه‌ی منابع تحقیقاتی هم اشاره‌ای کوتاه و آن هم به شکل رونویسی از یکدیگر، از حزب سوسیالیست ارائه دهند. بنابراین از منابع تاریخی و تحقیقات نمی‌توان اطلاعات کافی و مبسوطی از حزب سوسیالیست به دست آورد. در نتیجه چون اطلاعات مربوط به حزب در کتاب‌های

خاطرات و اسناد نیز همه‌ی مسائل را در بر نمی‌گیرد، این پژوهش نتوانسته است آن چنان که شایسته است زوایای گوناگون حزب سوسیالیست را آشکار نماید. البته باید بضاعت علمی اندک نویسنده را نیز بر این علل افزود. مشکل دیگر مربوط است به نوع نگاه منابع موجود به حزب سوسیالیست که غالباً بی‌طرفانه نبوده و همین امر سبب شده است که ابعاد مختلف عملکرد حذف این حزب کمتر بیان شود. این مشکلات سبب ایجاد ابهام‌هایی در این پژوهش شده است که عمده‌ی آن‌ها از این قرار است: عدم شناخت کامل کلیه‌ی افراد فراکسیون حزب سوسیالیست در مجالس چهارم و پنجم، چگونگی و زمان دقیق شکل‌گیری حزب سوسیالیست و گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن، علت‌هایی که باعث انشقاق و جدایی میان شاخه‌های حزب سوسیالیست گردید، روابط حزب سوسیالیست با حزب تجدد و فراز و نشیب موجود در این روابط و عللی که سبب روی‌گردانی رضاخان از حزب سوسیالیست شد.

معرفی مهم‌ترین منابع و ماخذ

منابع تاریخی

مهم‌ترین منبع تاریخی که به ذکر حوادث این دوره پرداخته و در جای، جای آن به نقش حزب سوسیالیست اشاره شده است کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» اثر محمدتقی بهار (ملک‌الشعر) می‌باشد. هرچند بهار در دوره‌ی مورد بحث در جناح مقابل سوسیالیست‌ها قرار داشته و در اغلب اظهارنظرهای خود به نکوهش حزب سوسیالیست پرداخته است اما چون او مخالف روش‌های حزب سوسیالیست بوده به مهم‌ترین اموری که در آن حزب سوسیالیست به مقابله با «اصلاح‌طلبان» پرداخته، اشاره کرده است و این امر خواننده را قادر می‌سازد که به نقش برجسته حزب سوسیالیست در این دوران واقف گردد. منبع مهم دیگر، «شرح زندگانی من» یا «تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار» اثر عبدالله مستوفی می‌باشد که نویسنده‌ی آن بدون جانبداری پیرامون حزب سوسیالیست سخن گفته است و با این که به ادعای نویسنده، وی زمانی عضو حزب سوسیالیست بوده، تعصبی در هنگام نگارش خود نسبت به این حزب به خرج نداده است. با این حال به جز در مورد تشکیل حزب و قضیه‌ی جمهوری‌خواهی، اطلاعات چندانی در مورد حزب سوسیالیست در این کتاب یافت نمی‌شود. از منابع تاریخی دیگر باید کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» اثر حسین مکی را نام برد. این نویسنده پیرامون حزب سوسیالیست در اغلب موارد عقاید بهار

و مستوفی را در اثر خویش به کار برده است. او بسیاری اوقات مسائلی را در مورد حزب سوسیالیست مطرح می‌کند بدون آن که منبع و سند خود را معرفی نماید. به عنوان مثال او ادعا می‌کند که حزب سوسیالیست بازپچه‌ی انگلیس جهت فریب روس‌ها بود اما به هیچ سندی در این باره اشاره نمی‌کند. از منابع مهم دیگری که در فصل مقدماتی از آنان استفاده شده است باید به کتاب «تاریخ مشروطه» اثر احمد کسروی، «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» اثر فریدون آدمیت و «تاریخ مشروطه ایران» اثر مهدی ملک‌زاده و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» اثر بهار را نام برد که در مجموع به روند نفوذ و پیشرفت جریان سوسیال دموکراسی در ایران اشاره کرده‌اند.

خاطرات

قسمت اعظم این پژوهش برگرفته از خاطرات افراد حاضر در آن دوره است هر چند اشارات آنان نسبت به نقش حزب سوسیالیست پراکنده و اندک است با این حال مهم‌ترین این آثار عبارتند از:

۱. «در آئینه تاریخ» اثر عباس خلیلی، مدیر روزنامه اقدام. از آن جا که این شخص عضو حزب سوسیالیست بوده، توضیحات مفیدی در ارتباط با مواضع حزب در مورد قوام‌السلطنه و نیز چگونگی نزدیکی سوسیالیست‌ها به رضاخان ارائه می‌دهد. اما متأسفانه اطلاعات این اثر در دوره‌ی چهارم مجلس خاتمه می‌یابد.

۲. «زندگی در دوران شش پادشاه»، اثر اردلان عزالممالک. نویسنده‌ی این کتاب از اعضای مهم و برجسته‌ی حزب بود و مطالب مهمی را در مورد آن از زمان تشکیل تا اواسط دوره‌ی پنجم مجلس بیان کرده است. با این حال اطلاعات این کتاب تمام وقایع مربوط به حزب را در بر نمی‌گیرد و نکات مبهم بسیاری همانند چگونگی تجزیه‌ی حزب را دربردارد.

۳. «مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)». با توجه به آن که نصرت‌الدوله در طول مجلس چهارم و پنجم به طور ویژه مورد دشمنی حزب سوسیالیست قرار داشت، این دشمنی را در خاطرات خود به خوبی منعکس کرده است. در این اثر تا حدی به زمان تشکیل حزب، چگونگی ایجاد شکاف در حزب در فاصله

تعطیلی مجلس چهارم و افتتاح مجلس پنجم، رابطه‌ی حزب سوسیالیست با احمدشاه و فراکسیون‌های حزب در مجلس پنجم اشاره شده است.

۴. «روزنامه خاطرات» اثر قهرمان میرزا سالور (عین‌السلطنه). مزیت و برتری این کتاب نسبت به دیگر کتاب‌های خاطرات در این است که نویسنده واکنش‌هایی را که در سطح مجامع غیررسمی نسبت به حزب سوسیالیست و روزنامه‌های وابسته به آن‌ها وجود داشته بیان کرده است و از این لحاظ نکات سودمندی را ارائه داده که در اسناد، خاطرات و روزنامه‌ها کمتر ذکر شده است.

۵. «دو سال روابط محرمانه احمد شاه و سفارت شوروی» اثر رضا هروی بصیرالدوله. در این کتاب به طور مستقیم و غیرمستقیم به روابط شوروی و حزب سوسیالیست اشاره شده است. به خصوص نظر سفارت شوروی پیرامون مسائل مهمی چون تحصن روزنامه‌نگاران در سفارت شوروی و افرادی چون فرخی یزدی آورده شده است. از دیگر کتاب‌های با ارزش در این بخش باید خاطرات سلیمان بهبودی، خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، خاطرات و تالمانت مصدق، و دیده‌ها و شنیده‌ها اثر کحال‌زاده را نام برد که هرکدام قسمتی از زوایای مربوط به حزب را روشن ساخته‌اند.

اکنون که این پژوهش قرار است در قالب یک کتاب چاپ و منتشر شود کتاب تازه‌ای با عنوان «روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای» نیز به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا منتشر شده است که اطلاعات جدیدی درباره‌ی زمینه‌های شکل‌گیری تفکر سوسیالیسم در ایران و نیز شکل‌گیری حزب سوسیالیست در آن یافت می‌شود که نگارنده امید دارد در ویرایش‌های بعدی کتاب بتواند از این منبع مفید و جدید نیز بهره گیرد.

دیوان شعر

از تنها اثری که در این بخش استفاده شده است، دیوان فرخی یزدی می‌باشد که در آن اشعاری پیرامون مسائل مهم دوره‌ی چهارم تا ابتدای دوره‌ی پنجم مجلس دیده می‌شود. اما به علت آن که روزنامه طوفان چندبار توقیف شد و فرخی پس از ریاست وزرایی سردار سپه، تبعید گردید، انتشار اشعار فرخی هم که بیشتر در طوفان منعکس می‌گردید، متوقف

شد و دیگر از انعکاس وقایع این دوره در قالب اشعار وی نیز خبر نیست.

مطالعات و تحقیقات جدید

از تحقیقات قابل توجهی که در این اثر از آنها استفاده شده است کتاب «ایران بین دو انقلاب» اثر آبراهامیان، «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران» اثر ملیکف، «اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران» اثر ویلم فلور، «اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران اثر «حبیب لاجوردی»، «میوه‌های دار» اثر محمودی پور شالچی، و «ایران، برآمدن رضاخان، برفتادن قاجاری‌ها و نقش انگلیس‌ها» اثر سیروس غنی را می‌توان نام برد که مطالب آن‌ها بیشتر حوادث دوره‌ی چهارم مجلس را در بر می‌گیرد و از آن‌ها در فصل‌های مختلف استفاده شده است.

مقالات

تنها مقاله‌ای که در مورد حزب سوسیالیست در دسترس بود، «از توده‌گرایی تا خودکامگی» (نگاهی به نقش سوسیالیست‌ها در به قدرت رسیدن رضاخان) اثر حیدر راستگفتار می‌باشد که در آن نویسنده به طور مختصر و ناقص، چگونگی ایجاد ارتباط میان حزب سوسیالیست و رضاخان را شرح داده است.

جراید و مطبوعات

این بخش از مهم‌ترین منابع این پژوهش می‌باشد به طوری که می‌توان ادعا کرد عدم استفاده از روزنامه‌ها سبب می‌شد بسیاری از نکات مربوط به حزب سوسیالیست مجهول باقی بماند. از روزنامه‌های سودمندی که مورد استفاده قرار گرفت، پیکان، طوفان، شفق سرخ و ستاره ایران را باید نام برد که به خصوص تا زمان «جمه‌وری خواهی» بسیاری از مواضع حزب سوسیالیست را آشکار ساخته‌اند و در جای جای تحقیق از آن‌ها استفاده شده است. اما با قدرت‌گیری رضاخان در دوره‌ی پنجم مجلس، متأسفانه غالب روزنامه‌های وابسته به حزب سوسیالیست یا تعطیل شدند و یا به جناح رضاخان پیوستند. بنابراین

اطلاعات آنان در مورد حزب سوسیالیست پس از ماجرای «جمهوری» بسیار مختصر شده است.

اسناد

در این بخش باید به مذاکرات مجلس شورای ملی اشاره کرد که یکی از منابع اساسی در شکل‌گیری این پژوهش می‌باشد. به خصوص در حوزه‌ی عملکرد مراعاتنامه‌ای حزب سوسیالیست تنها می‌توان به مذاکرات مجلس مراجعه کرد و دیگر منابع فاقد اطلاعات لازم در این زمینه هستند. اما با مشکلات و مسائلی که حزب سوسیالیست در مجلس پنجم بدان مبتلا گردید اطلاعات این بخش هم در حاله‌ای از سکوت فرو رفت. از منابع دیگر این بخش باید به مجله‌ی گنجینه اشاره کرد که سند مهمی را در ارتباط با روابط حزب سوسیالیست و رضاخان منتشر ساخته است.

فصل مقدماتی

پیشینه‌ی ورود جریان
سوسیال دموکراسی به ایران

از پیدایش تا برپایی نهضت مشروطه‌ی ایران

۱. قفقاز، نخستین کانون سوسیال دموکراسی ایرانیان

منطقه قفقاز همواره به عنوان یکی از مسیرهای ارتباطی ایرانیان با اروپا جایگاه به‌سزایی در تحولات سیاسی ایران داشت. با نفوذ استعمار در ایران از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی مهاجرت دسته‌جمعی ایرانیان به روسیه جهت یافتن کار آغاز گردید و این مسئله تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا کرد. از آن هنگام ایرانیان بی‌شماری به عنوان کسبه، تاجر و به طور عمده کارگر، در شهرهای قفقاز و به خصوص «باکو» مشغول به کار شدند. مطابق گفته‌ی ایوانف در سال ۱۹۰۴ م. تعداد کارگران ایرانی در باکو، قریب هفت‌هزار نفر بود و این عده ۲۲ درصد مجموع کارگران باکو را تشکیل می‌داد.^۱ علاوه بر این احمد کسروی نیز نقل کرده به جز بازرگانان و پیشه‌وران، تعداد قابل توجهی کارگر در معادن نفت باکو کار می‌کردند که با رنج و خواری بسیار روزگار خود را می‌گذراندند. آن هم بدان دلیل که اینان به واسطه‌ی کمی کار و افزایش ستم حاکمان نتوانسته بودند در کشور خود بمانند و به ناچار در کشور بیگانه به کارهای سختی تن می‌دادند.^۲

از دیگر سو انقلابیان روسیه که علیه رژیم ترازوی فعالیت می‌کردند، متوجه قفقاز شدند. تبلیغات و کوشش‌های آنان باعث آشنایی مردمان آن ناحیه و به تبع آن، ایرانیان با

۱- م. س. ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه کاظم انصاری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۲۵.

۲- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، چاپ هفدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۱۹۳.

افکار دموکراسی^۱ غرب شد. در شرایطی که کارگران ایرانی در وضع نابسامان و سخت قرار داشتند، از اندیشه‌های سوسیال دموکراسی غرب که توسط انقلابیان روسیه ترویج می‌گردید استقبال کردند و به همت آنان نخستین تشکلهای چپ ایرانی تشکیل گردید. سوسیال دموکرات‌های روسی هم در نظر داشتند کشمکش‌ها و جنگ‌ها میان مسلمانان و مسیحیان - که به سود ثروتمندان و کارفرمایان بود- را خاتمه دهند، و با تشکیل یک سازمان کارگری از کارگران مسلمان به ویژه ایرانیان، باعث نفوذ و تقویت افکار حزب سوسیال دموکرات روسیه در قفقاز گردند و به دنبال آن امکان رسوخ این افکار را در ایران از طریق کارگران ایرانی مهاجر فراهم آورند. در پی این فعل و انفعالات، و با راهنمایی و کمک کسانی چون استالین که در این زمان از سوی سوسیال دموکرات‌ها در قفقاز حضور یافته بود، در سال ۱۲۸۳ ش. / ۱۹۰۴ م. سازمان «همت» به عنوان شعبه‌ای از حزب سوسیال دموکرات روسیه ایرانیان قفقاز به وجود آمد.^۲ بنیانگذار سازمان همت نریمان نجف اوغلو نریمانف بود و از دیگر اعضای سرشناس آن، محمد امین رسول‌زاده و عزیز بکوف را می‌توان نام برد.^۳ سازمان همت، ساختار سیاسی یکپارچه‌ای نداشت، بلکه از جناح دموکراسی لیبرال تا سوسیالیسم انقلابی را در بر می‌گرفت. این سازمان در برنامه‌ی خود که بیشتر ترجمه‌ای از خواسته‌های اقتصادی دموکرات‌های روسی بود، خواهان حفظ منافع و بهبود حال محرومین، کارگران و کارمندان؛ آزادی بیان، اجتماعات، عقیده، اعتقادات مذهبی، مطبوعات، حق اعتصابات؛ تقلیل مدت کار روزانه به هشت ساعت؛ اجرای انتخابات عمومی، مستقیم و مخفی؛ تساوی فقرا و محرومین در دادگاه‌ها؛ اجرای تعلیمات اجباری عمومی؛ حذف عوارض دولتی و اجرای مالیات تصاعدی؛ از میان برداشتن قشون دولتی و ایجاد قشون مردمی؛ مصادره‌ی زمین‌های دولتی اشراف و زمینداران و دادن زمین به کارگران کشاورز بود.^۴

۱- ایوانف: همان جا، ص ۲۶؛ فریدون آدمیت: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، چاپ دوم، تهران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۳.

۲- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۳.

۳- کراستی آرشیو، جلد دوم، مسکو، ص ۵۱ به نقل از شاپور رواسانی: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران، چاپ اول، تهران، چاپ آشنا، ۱۳۶۲، ص ۵۸.

به دنبال پیشرفت و رونق افکار سوسیال دموکراسی در قفقاز، اعضای سازمان همت تصمیم گرفتند حزبی با حوزه‌ی فعالیت گسترده‌تری تشکیل دهند. در نتیجه حزب «سوسیال دموکرات یا اجتماعیون عامیون باکو» در سال ۱۲۸۴ ش. / ۱۹۰۵ ش. به رهبری نریمانوف شکل گرفت.^۱

س از این وقایع سوسیال دموکرات‌های باکو به طور مستقیم زیرنظر حزب سوسیال دموکرات کارگری به رهبری لنین قرار گرفتند و در تمام امور خود از این انقلابیان روسی تبعیت کردند. حزب اجتماعیون عامیون با نام «مجاهدین» یا «فدائیان» نیز شهرت یافت؛ چرا که در اکثر نشریه‌های این حزب در قفقاز و ایران، به جای عنوان اجتماعیون عامیون، نام مجاهدین هم به کار می‌رفت. به تدریج این حزب شعبه‌های خود را در شهرهای ایران نظیر تهران، مشهد، رشت، تبریز، اصفهان و انزلی ایجاد کرد.^۲

در مورد ورود این مهاجران مجاهد به تبریز، کسروی روایت می‌کند که «اینان بنام مجاهدان قفقازی شناخته شدند. چون از قفقاز آمده و خود رخت قفقازی به تن می‌کردند به این نام خوانده گردیدند و گرنه خود از ایرانیان می‌بودند^۳». وارد شدن ایرانیان مقیم قفقاز به شهرهای ایران که مقارن با شروع جنبش مشروطه در ایران بود، سبب شد افکار و اندیشه‌های ایشان، بر خواسته‌ها و امیال انقلابیان ایران، تأثیر شگرفی نهد و جریان فکری اصلاح‌طلبی سوسیال دموکراسی را به عنوان یک گروه - که دارای حرف‌هایی تازه بود - معرفی نماید و پیشبرد انقلاب را بدیشان واگذارد.

۲. سازمان‌های مروج افکار سوسیال دموکراسی در ایران

در آستانه‌ی نهضت مشروطه اندک اندک دامنه‌ی نفوذ جریان سوسیال دموکراسی در ایران گسترش یافت. دو مرکز و کانون مهم برای ورود این جریان را می‌توان باکو و استانبول دانست. تحت تأثیر این مراکز، با افزایش تعداد باسوادان و فرهیختگان ایرانی، نخستین تشکلهای فرهنگی و سیاسی در عهد سلطنت مظفرالدین شاه پا گرفت. از نهادهای مهمی

۱- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۳.

۲- همان جا، ص ۱۷.

۳- احمد کسروی: همان جا، ص ۱۹۴.

که در سال ۱۲۷۷-۱۲۷۶ ش. / ۱۸۹۸-۱۸۹۷ م. شکل گرفت، «انجمن معارف» بود که موفق شد اولین کتابخانه‌ی ملی کشور را در تهران تأسیس کند.^۱ رکن مهم این انجمن، ملک المتکلمین بود که بعدها جزو رهبران مشروطه شد. از دیگر اعضای آن می‌توان امین‌الدوله- صدراعظم سابق- یحیی دولت‌آبادی، احتشام‌السلطنه و محمد حسین امین‌الضرب تاجر با نفوذ را نام برد.^۲ این کتابخانه محل مباحثات سیاسی و اجتماعی گوناگونی شد که در آن دهها نفر به طور منظم شرکت می‌کردند. در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۲۸۳ ش. / ۱۹۰۴ م. سید محمد طباطبائی با همکاری ناظم‌الاسلام کرمانی و مجد السلام کرمانی و عده‌ای دیگر «انجمن مخفی» را به وجود آوردند. این انجمن مدتی تعطیل، و مجدداً در سال ۱۲۸۵ ش. با نام «انجمن مخفی دوم» احیا شد.^۳ در سال ۱۲۸۳ ش. گروه دیگری از رهبران نهضت مشروطه انجمن ملی را تشکیل دادند. در یک گرده‌مآیی مخفی که ۵۴ نفر از روشنفکران در باغ سلیمان‌خان می‌کده برپا کردند؛ آنان در مورد وضعیت وقت کشور، سرنگونی استبداد و تشکیل حکومت آینده بحث کردند و سوگند خوردند که در آینده با از خود گذشتگی در این راه تلاش کنند و اسرار جلسات انجمن و کارهای آینده‌ی آن را پوشیده دارند. سران مهم انجمن ملی عبارت بودند از: «ملک المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، سید محمدرضا مساوات، میرزا سلیمان خان می‌کده، علی محمد و یحیی دولت‌آبادی، میرزا محسن اسکندری (سلیمان میرزا)، حاج سیاح، محمد حسین ذکاء‌الملک فروغی، و یحیی میرزا اسکندری»^۴. در راس انجمن ملی، کمیته‌ای بود که «کمیته انقلاب» خوانده می‌شد و شامل ملک المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، سید محمد مساوات، خرقانی، شیخ الرئیس، آقا میرزا محسن برادر صدرالعلماء، میرزا سلیمان خان

۱- مهدی ملک زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۸، جلد اول، کتاب دوم، ص ۲۱۰.

۲- مهدی ملک زاده: همان جا، ص ۲۱۰.

۳- ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، بخش اول (جلد اول و دوم و سوم)، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۲۳.

۴- مهدی ملک زاده: همان جا، جلد اول، کتاب دوم، ص ۲۳۷.

میکده، یحیی دولت‌آبادی و میرزا محمد علی خان نصرت السلطان^۱ گردید. این اعضای کمیته انقلاب در طول مبارزه‌ی خود با استبداد، با اعضای حزب سوسیال دموکرات باکو ارتباط داشتند.^۲

یکی از شعبه‌های مهم اجتماعیون عامیون در شهر تبریز قرار داشت که با تلاش «کربلائی علی مسیو» و زیر نظر اجتماعیون عامیون باکو نظم و نسج یافت.^۳ شعبه‌ی مهم دیگر اجتماعیون عامیون در رشت بود که به گفته‌ی آدمیت بعد از شعبه‌ی تهران، مهم‌ترین و فعال‌ترین شاخه‌های آن فرقه بود. از برجستگان این شعبه باید به محمد یزدی، سردار محیی، میرزا کریم خان رشتی، میرزا کوچک خان و ناصرالاسلام ندامانی اشاره کرد.^۴

۳. عملکرد سوسیال دموکرات‌ها، از شروع مشروطه تا فتح تهران.

مهم‌ترین حوادثی که در طی این دوره به وقوع پیوست عبارت بود از مهاجرت اول و دوم به حرم عبدالعظیم و قم، که در آن‌جا مهاجران درخواست‌هایی را در جهت پایان تحصن خود ارائه دادند. دیگر، تدوین قانون اساسی و متمم آن، که مورد اخیر در زمان محمد علی شاه به انجام رسید. علاوه بر آن، جلوس محمد علی شاه بر تخت سلطنت و بی‌توجهی او به مجلس باعث شد برای مدتی بر سر متمم قانون اساسی میان طرفداران سلطنت و مشروطه‌خواهان مناقشه برپا شود. بعد از آن ترور امین‌السلطان و سرانجام به توپ‌بستن مجلس رخ داد. در تمام این مراحل انقلاب، افراد سوسیال دمکرات نقش بارز و چشمگیری داشتند و اگر اندیشه‌ها و تفکرات آنان نبود، شاید انقلاب راه دیگری را می‌پیمود.

بعد از فلک کردن و شکنجه دادن تجار، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی در مسجد شاه سخنرانی کرد و وقتی سخنرانی او توسط امام جمعه برهم خورد و مردم در مسجد کتک خوردند، اولین حرکت اعتراضی با رفتن به حرم عبدالعظیم توسط افراد انجمن مخفی و انجمن ملی صورت گرفت.

درخواست‌هایی که نوشته شد، اغلب تراوش افکار ملک‌المتکلمین، یحیی دولت‌آبادی

۱- همان جا، ص ۲۴۳.

۲- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۹.

۳- آدمیت: همان جا، ص ۲۰.

۴- همان جا، ص ۲۳.

و اعضای انجمن ملی بود. به طوری که دولت‌آبادی ذکر می‌کند، اوست که تأسیس عدالت‌خانه را به فهرست مطالبات متحصنان افزود.^۱

به هنگام مهاجرت دوم در قم، اجتماعيون عاميون برای متحصنان از وقایع بین‌المللی، ایده‌های جدید سیاسی، مزایای حکومت مشروطه و حقوق ملل جدید سخن گفتند و آنان را آگاه ساختند. سرانجام شاه با خواست مشروطه‌خواهان یعنی تشکیل مجلس شورای ملی موافقت کرد و مهاجران با پیروزی به تهران برگشتند.

لازم به ذکر است شورای نمایندگان سازمان‌های اجتماعيون عاميون یا مجاهدین پس از اعطای فرمان مشروطه در شهریور ۱۲۸۶ ش. / ۱۹۰۷ م. در مشهد کنفرانسی را برپا کرد که طی آن مجموع اهداف این سازمان در برنامه‌ای گنجانده شد و به تصویب رسید. مجموع درخواست‌های آنان عبارت بود از: تأمین حق انتخابات عمومی با رای مساوی و مخفی و مستقیم؛ آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، آزادی فردی و آزادی اعتصاب؛ مصادره‌ی اراضی شاه؛ بازخرید زمین‌های خوانین و تقسیم آن‌ها بین دهقانان؛ هشت ساعت کار روزانه؛ تغییر سیستم مالیاتی از طریق بستن مالیات تصاعدی بر ثروت؛ تعلیمات عمومی اجباری؛ دو سال خدمت نظام وظیفه‌ی اجباری؛ ایجاد مدارس رایگان عمومی برای کودکان؛ ایجاد بیمارستان و درمانگاه‌های رایگان برای فقراى شهری.^۲ این برنامه که همان خواسته‌های اجتماعيون عاميون باکو را منعکس می‌کرد؛ نخستین برنامه‌ی سوسیالیستی منتشر شده و رسمی در ایران بود و سمت و سوی اعمال و اهداف این حزب را در آینده مشخص می‌ساخت.

باید خاطر نشان کرد که در مجلس اول مشروطه، احزاب وجود نداشتند. اما تعدادی از اعضای انجمن ملی و اجتماعيون عاميون در مجلس وکالت یافتند. مجلس اول پاره‌ای قوانین را به تصویب رساند، که تا حدی با اهداف اجتماعيون عاميون مطابقت می‌کرد. از جمله مطبوعات را آزاد ساخت که این مورد اخیر به اجتماعيون عاميون مدد زیادی رساند تا سخنان خود را به گوش عامه برسانند و آنان را متأثر از افکار خویش نمایند.

۱- یحیی دولت‌آبادی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱، جلد ۲، ص ۳۲.

۲- ایوانف، همان جا، ص ۳۶.

روی کار آمدن محمد علی شاه تحولی منفی در جنبش مشروطه به شمار می‌آید. او که تمایلات شدید استبدادی و خودرایی داشت، درصدد برآمد به هر نحوی از انحاء مشروطه را ناکام و قدرت مطلق خویش را حفظ نماید.^۱ لذا خود را به دستجات و افرادی نزدیک ساخت که می‌توانستند این قدرت را محفوظ دارند. اختلافات عقیدتی مشروطه خواهان و مخالفان مشروطه به زودی یاران شاه را نیز آشکار و هویدا کرد. این مسئله وقتی بیشتر عیان شد که متمم قانون اساسی تدوین و مخالفان نسبت به مفاد آن سر و صدای بسیاری به پا کردند. علت این هیاهو هم آن بود که تهیه‌کنندگان قانون اساسی به قوانین غربی نظر داشتند و جناح مذهبی و سنتی این امر را تحمل نمی‌کرد. تندروهای اجتماعيون عاميون هم بر این باور بودند که قوانین دولت می‌بایست از شریعت مجزا گردد. در این میان شیخ فضل‌الله نوری به عنوان نماینده‌ی روحانیت سنتی در مخالفت با مشروطه و قوانین آن پا پیش نهاد و جبهه‌ای را در برابر آن ایجاد کرد و چون مشاهده نمود توان چندانی برای پیروزی و به کرسی نشاندن عقایدش ندارد، جناح خود را به جناح شاه که او هم مخالف مشروطه بود ملحق ساخت. پس از آن، نهاد سلطنت که مخالف تغییرات اساسی در ساختار قدرت بود، با نهاد مذهب سنتی که سر مخالفت با ایجاد و اجرای هر قانون غیرمذهبی در جامعه را داشت، یکی شدند و نهایت تلاش و تدبیر خود را جهت غلبه بر حریف به کار بردند. شیخ فضل‌الله نوری بر متمم قانون اساسی ایرادهای زیادی داشت. او با تشکیل انجمن‌ها، مدرسه‌ی جدید زنان، آزادی مطبوعات، برابری همه‌ی شهروندان - مرد - در برابر قانون مخالفت کرد و مورد آخر را مخالف قوانین اسلام دانست. همچنین آموزش اجباری همگانی توسط مدارس غیرمذهبی را که به نابودی تشکیلات آموزشی سنتی می‌انجامید، نافی شریعت اعلام کرد. در مجموع او و طرفدارانش خواهان اسلامی شدن قوانین، و حاکمیت مشروطه مشروعه به جای مشروطه شدند. در نتیجه شیخ فضل‌الله تلاش خود را متمرکز ساخت که با پیشنهاد قانونی به متمم قانون اساسی، قوانین مجلس را تحت نظر شورای علما در آورد و بدین طریق مانع از نفوذ افکار غربی و غیرمذهبی و سوسیال

۱- کسروی: همان جا، ص ۲۰۲.

دموکراسی گردد.^۱ و البته نمایندگان مجلس به خاطر این که مشروطه به هم نخورد با این پیشنهاد او موافقت کردند.

اما مشروطه خواهان به ویژه اجتماعیون عامیون در برابر اشکال گیری طیف فکری شیخ فضل الله ساکت نشستند و در صدد پاسخگویی برآمدند. در تبریز مجاهدین جزوه هایی چاپ کردند که در آن مرجعیت علما در امور غیر مذهبی نظیر قانون اساسی مورد تردید قرار گرفته بود. آنان می گفتند: «مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه را... می خواهیم. قانون شرع را در هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده. و در دست داریم...»^۲ ملک المتکلمین طی سخنانی شیخ فضل الله نوری را مورد حمله قرار داده، گفت: «اینها می خواهند استبداد را در لباس دین و شریعت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری را به جریبه تکفیر رواج دهند و آزادی و عدالت را مخالف دین اسلام معرفی کنند»^۳.

بسیاری از سوسیال دموکرات ها معتقد بودند قانون اساسی به مسائل دولت و کشور می پردازد و جایگزین شریعت نمی شود؛ لذا خواهان اصلاحات غیردینی بودند^۴ در این راه روزنامه های اجتماعیون عامیون همچون صور اسرافیل، جبل المتین و مساوات که خواسته های اجتماعیون عامیون را توضیح و تشریح می کردند، حملات خود را به جناح مذهبی سنتی و سلطنت آغاز نمودند. تاسیس مدارس دخترانه و انجمن زنان هم باعث اعتراض مجدد جناح سنتی شد، چرا که آنان این سازمان ها را منافی عفت جامعه، ضد اسلامی و نوعی بدعت می دانستند. در نتیجه شیخ فضل الله نوری مشروطه خواهان را بی دین اعلام کرد. متأسفانه از سوی دیگر روزنامه های اجتماعیون عامیون هم روز به روز بیشتر پرده دری می کردند. به طوری که حتی از علما کاریکاتورهای هجو آمیز چاپ کردند^۵ و در مقالات خود به نهادهای قدرتمند دینی و همکاری برخی از روحانیون بلند مرتبه با سلطنت ناختند.

۱- احمد کسروی: همان جا، صص ۴۱۵ تا ۴۲۲.

۲- همان جا، ص ۳۰۹.

۳- مهدی ملک زاده: همان جا، جلد اول، کتاب سوم، ص ۴۲۹.

۴- احمد کسروی، همان جا.

از دیگر سو شاه که مناقشه میان موافقان و مخالفان مشروطه را آنهم بر سر قوانین غیردینی مشاهده می‌کرد، شعارهای مخالفان مذهبی را دست‌آویز قرار داد و گفت اگر نمایندگان «لفظ مشروطه» را بردارند و لفظ مشروعه را بگذارند، او با کلیه تقاضاهای آنان موافقت خواهد کرد.^۱

این رفتار شاه با واکنش شدید مردم تهران و تبریز مواجه شد. بازارها تعطیل و اجتماعيون عاميون به خصوص در تبریز سلطنت شاه را به براندازی تهدید کردند. شاه گرچه ناچار به عقب‌نشینی شد و متمم را امضا نمود، ولی با گماردن امین‌السلطان بر مسند صدارت عدم سازگاری خویش را با مشروطه‌خواهان نمایان ساخت. اجتماعيون عاميون نیز پاسخ دندان‌شکنی به شاه دادند. طبق نقشه‌ای که حیدرخان عمواعلی طرح کرد،^۲ عباس آقا صراف یکی از مجاهدین فدایی، امین‌السلطان را ترور کرد تا به شاه بفهمانند بیش از این خواسته‌های انقلابيون را سد نکند. بیش از پنجاه هزار تن در تشیع جنازه‌ی عباس آقا صراف که خودکشی کرده بود، شرکت کردند و با حضور خود شاه را بیش از پیش ترساندند.

ترور امین‌السلطان برای مدتی میزان اعتبار و موفقیت اجتماعيون عاميون را در تهران بالا برد و شاه را به عقب‌نشینی از کارشکنی‌هایش وا داشت. او حتی برای فریب انقلابیان به همراه تعدادی از وابستگان فکریش عضو انجمن آدمیت شدند. اما شاه آنچنان که باید به هوش نیامد و چشمانش را باز نکرد و با همکاری روس‌ها و لیاخوف و جهال شهر و مجلس را به توپ بست و به تفوق اجتماعيون عاميون و دیگر انقلابیان به طور موقت خاتمه داد. مشهورترین افراد اجتماعيون عاميون که توسط نیروهای شاه کشته شدند عبارت بودند از: ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، سید جمال واعظ اصفهانی و یحیی اسکندری -برادر سلیمان میرزا-، محمد علی شاه بعد از آن تبریز را برای ماه‌ها مورد محاصره قرار داد. اما انجمن تبریز و مردم مشروطه‌خواه آن مقاومت زیادی به خرج دادند و سرانجام تسلیم نشدند. در تمام اوقاتی که تبریز از مشروطه دفاع می‌نمود، انقلابیان

۱- احمد کسروی، همان جا، ص ۲۲۱.

۲- فریدون آدمیت: همان جا ص ۲۰.

سوسیال دموکرات روسیه، به خصوص قفقاز به آنجا کمک و امداد فراوانی رساندند. عده‌ی زیادی از آنان مخفیانه از مرز عبور کرده، به تبریز رفتند و در تشکیل و تعلیم جنگی دسته‌های فدائیان نقش هدایت‌کننده یافتند. آنان کارگاه بمب و نارنجک‌سازی درست کردند و در ایجاد بیمارستان و جمعیت‌های کارگری و در جنگ با قشون شاه به طور مستقیم مشارکت نمودند. به طوری که در این جنگ‌ها بیش از ۲۰ تن از آنها به قتل رسیدند.^۱

بعد از آن که تبریز توسط ارتش تزار اشغال شد، مجاهدین قفقازی به رشت گریختند و به دستگیری میرزا کریم خان رشتی و برادرش سردار محیی، «کمیته ستار» را تشکیل دادند. ارژنیکید زه، بلشویک گرجستانی و عضو اجتماعین عامیون باکو، با رسول‌زاده و یفرم خان ارمنی در رشت اقامت نموده و در حمله اردوی گیلان به تهران مجاهدین را همراهی کردند.^۲

به این ترتیب بود که کمک‌های متعدد حزب اجتماعین عامیون سبب از بین رفتن استبداد و صغیر شد و محمد علی شاه از سلطنت برکنار، و قدرت از یارانش سلب گردید.

سوسیال دموکرات‌ها در در مجلس دوم مشروطه

از آنجا که مقاومت در برابر استبداد محمد علی شاه و سرنگونی آن را بیشتر، اجتماعین عامیون سازماندهی کرده بودند، این حزب پس از فتح تهران دارای نفوذ زیادی شد و اختیار بسیاری از امور به دست افراد این حزب افتاد. چنان که در همان ابتدا، یک هیأت مدیره دایر شد که در آن چند تن از اجتماعین عامیون همانند سردار محیی، حسینقلی خان نواب، حکیم‌الملک، تقی‌زاده، میرزا علی محمد خان تربیت عضو آن بودند^۳ و در مورد مسائل مهم کشوری پس از فتح تهران تصمیم‌گیری نمودند.

تا زمان گشایش مجلس دوم، انقلابیان به خاطر دیدگاه‌هایی که در مورد مسائل مختلف

۱- ایوانف: همان جا، صص ۵۵-۵۴.

۲- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۳۳.

۳- ملک زاده: جلد سوم، کتاب ششم، ص ۱۲۵۶.

فرهنگی، دینی، سیاسی، اجتماعی داشتند، با یکدیگر اختلاف‌نظرهایی پیدا کردند. و به این صورت انشقاق و شکاف پیدایش میان انقلابیان پدید آمد. حاصل این شکاف دو گروه تندرو، و معتدل یا میانه‌رو بود. گروه تندرو اجتماعیون عامیون یا دموکرات‌ها عقیده داشتند که «باید اصلاحات و دگرگونی‌ها در تمام سطوح مختلف جامعه به سرعت صورت گیرد و دست افراد کهنه‌پرست و مرتجع از اداره‌ی امور مملکتی کوتاه شده و راه برای افراد روشنفکر و ترقی‌خواه گشوده شود و بساط حاکمان مستبد و فئودال و روحانیون سنتی زیاده‌خواه برچیده گردد. در مقابل اینان گروه معتدل یا اعتدالیون در نظر داشتند که اصلاحات باید مرحله به مرحله تحقق یابد و از اقدامات تند در دگرگونی وضع موجود پرهیز شود»^۱.

در این موقع روزنامه‌ی «ایران نو» وابسته به جناح اجتماعیون پیش‌بینی کرد که در مجلس دو فرقه بزرگ به ظهور خواهد رسید: «فرقه‌ی فئودالها یا طبقه اعیان و آریستوکرات و فرقه‌ی دموکرات.» این تقسیم‌بندی جناح‌های سیاسی براساس تعلق طبقاتی برای نخستین بار در روزنامه ایران نو صورت پذیرفت. «ایران نو» در توضیح خود نوشت: «اقتصاد کشور چنین شکافی را اقتضاء می‌کند. وقتی گروه کوچکی از زمینداران صاحب بیشتر ثروتها هستند و از کار زحمتکشان منافع بسیار می‌برند، زحمتکشان نهایتاً از این وضع خسته می‌شوند و تقاضا می‌کنند که در این ثروت‌های انباشته شده شریک شوند. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه این وضع را در اروپا به هم زد. هرچند ایران اشراف و نجیب‌زادگانی مثل اروپا نداشته است، اما خوانین بسیاری دارد که برای از دست ندادن آنچه غصب کرده‌اند همواره آماده جنگ هستند»^۲.

بدین ترتیب زمینه فراهم شد تا به گفته‌ی ملک‌الشعراء بهار دو حزب پدیدار شود: «یک انقلابی، دیگر اعتدالی». و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب به اسم «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شدند و خودشان را به مجلس معرفی

۱- ملک‌زاده، همان‌جا، ص ۱۲۵۶.

۲- فئودالیسم، ایران نو، ۹ دی ۱۲۸۸ ش. شماره ۱۰۲.

کردند. در حالی که تعداد دموکرات‌ها ۲۸ نفر بود؛ اعتدالیون بالغ بر ۳۶ تن می‌شدند^۱. بیشتر اعیان و اشراف و روحانیان عضو حزب اعتدالیون شدند و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی، دو پیشوای بزرگ مشروطه هم از این حزب جانبداری می‌کردند.

فرقه‌ی دموکرات هم که جانشین فرقه اجتماعیون عامیون پیشین شده بود در مجلس توسط سید حسن تقی‌زاده، محمد علی تربیت، سلیمان میرزا اسکندری، محمدرضا مساوات و حسینقلی خان نواب رهبری می‌شد. تقی‌زاده ابتدا رهبری حزب را برعهده داشت و پس از خروج او از ایران، سلیمان میرزا این وظیفه را به دوش گرفت. سازماندهی حزب را در خارج از مجلس حیدرخان عموآغلی و محمدآمین رسول‌زاده انجام می‌دادند^۲.

حزب دموکرات به وسیله‌ی اکثر اعضای سوسیال دموکرات- اجتماعیون عامیون- در سال ۱۲۸۷ ش. تشکیل گردید. رؤسای حزب تصمیم گرفتند واژه «اجتماعیون» یا «سوسیالیست» را از عنوان خود حذف نمایند. ملک‌زاده که خود عضو این حزب بود، دلیل این کار را ترس از واکنش منفی مردم و مراعات باورها و عقاید عامه محافظه‌کاران می‌داند^۳. این حزب محتوای برنامه‌ی خود را کم و بیش از مرامنامه و بیانیه‌های حزب اجتماعیون عامیون اقتباس کرد. چنان‌که «آدمیت» هم ذکر می‌کند «مطالعه تطبیقی مرامنامه فرقه دموکرات و دستور نامه جمعیت اجتماعیون عامیون مشهد روشن می‌نماید که فرقه دموکرات ادامه‌دهنده همان جمعیت است^۴».

این برنامه با اعلان اینکه «اروپا گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری را به پایان رسانیده است و اکنون استقلال سیاسی و ساختارهای کهن اجتماعی آسیا را تهدید می‌کند، شروع، و تذکر می‌داد که فئودالیسم رو به زوال در ایران مانند دیگر نقاط آسیا باید از راه مبارزه با سرمایه‌داری خارجی و فئودالیسم داخلی، کشور را به سوی کاروان پیشرفت بشری هدایت کند». به پایان می‌رسید.

در متن نهایی و پایانی برنامه حزب سوسیال دموکرات «تشکیل مجلس شورای ملی

۱- محمد تقی بهار (ملک‌الشمرا): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۸-۹.

۲- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۲۶.

۳- مهدی ملک‌زاده: همان جا، جلد سوم، کتاب ششم، ص ۱۳۲۸.

۴- فریدون آدمیت: همان جا، ص ۱۲۶.

قدرتمند؛ تأخیر انداختن تشکیل مجلس سنا؛ دادن حق رای به همه مردان؛ انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی؛ برابری همه شهروندان بدون توجه به مذهب و نژاد؛ جدایی دین از سیاست؛ سپردن اداره موقوفات به دولت برای استفاده عموم؛ آموزش همگانی رایگان با تأکید ویژه بر آموزش زنان؛ دو سال خدمت سربازی برای مردان؛ الغای همه امتیازات بیگانگان؛ صنعتی کردن؛ ایجاد نظام مالیاتی مستقیم و پیشرفته؛ محدود کردن کار روزانه به کمتر از ده ساعت؛ پایان دادن به کار کودکان؛ و توزیع زمین در بین کسانی که آن را کشت می‌کنند^۱ خواسته شده بود. می‌توان گفت برنامه‌ی حزب بازتاب اشتیاق اعضای آن نسبت به دولت سرمایه‌داری جدیدی بود که برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی را برای کارگران، پیشه‌وران و دهقانان به اجرا درآورده توسعه‌ی اقتصادی و اصلاحات اجتماعی را در راستای پیدایش نهایی یک نظام سوسیالیستی در آینده‌ی دور فراهم کند.

حزب دموکرات که جانشین اجتماعیون عامیون مجلس اول شد برخلاف آن دوره که دارای سازمانی مخفی با عده‌ای فدایی مسلح و مجاهد بود، یک سازمان علنی و رسمی را شکل داد. اکثر هواداران این حزب را بنا به گفته‌ی ملک‌زاده «جوانان و شاگردان مدارس» تشکیل می‌دادند. در صورتی که «بازاریها» یا به عبارت دیگر «اصناف و کسبه از پیروان سید عبدالله بهبهانی بودند و طرفداران اعتدالیون محسوب می‌گشتند^۲». تضادی که دو حزب دموکرات و اعتدالی با یکدیگر داشتند، باعث گردید پس از افتتاح مجلس دوم، کشمکش و ستیزه‌جویی میان آن‌ها بالا رود و حتی کار به تکفیر، ترور و کشتن برسد. بر مبنای همین تضاد حزب اعتدالیون در برنامه‌ی خود کاملاً در برابر دموکرات‌ها جبهه‌گیری کرده بود و می‌خواست مانع از اجرای برنامه‌های دموکرات‌ها گردد.

اختلاف عقیدتی دو حزب در مذاکرات مجلس پیرامون اصلاحات غیردینی آغاز شد. در قدم بعد، در مورد انتخاب نایب‌السلطنه، دو حزب به تبلیغ شدید علیه یکدیگر پرداختند و سرانجام با انتخاب ناصرالملک در برابر مستوفی‌الممالک، حرف اعتدالیون، به کرسی

۱- حسین جودت: از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید، تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران، تهران، چاپ درخشان، ۱۳۵۶، صص ۲۵-۲۴.

۲- مهدی ملک‌زاده: همان جا، جلد سوم، کتاب ششم، صص ۱۳۲۹-۱۳۲۸.

نشست. تجربه‌ی نظام حزبی این دوره نشان داد که دو حزب و جناح اصلی انقلابیان نتوانستند مخالفان خود را تحمل کنند و به اشکال مختلف کوشیدند رقیب خود را از میدان به در کنند. اعتدالیون که از ایده‌ها و گفتار دموکرات‌ها، چه در مجلس و چه در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها برآشفته بودند؛ آنان را عامل برهم خوردن نظم جامعه و نابسامانی امور دولت، و سست شدن عقاید دینی و رواج کفر و فساد قلمداد کردند. بنابراین در صدد برآمدند تعدادی از وکلای دموکرات را از مجلس اخراج کنند. از جمله توسط سید عبدالله بهبهانی حکم «تکفیر نامه» تقی‌زاده، رهبر دموکرات‌ها را از مراجع نجف گرفتند و همین سبب شد به حکم آخوند ملاکاظم خراسانی، فرمان اخراج تقی‌زاده از مجلس داده شود و او به عنوان مرخصی استعلاجی از ایران بیرون رود.^۱ دموکرات‌ها هم که تکفیر را کاری نادرست و ناستوده دانستند، واکنش نامناسب و بدی نشان دادند؛ آنان ابتدا محمدحسن خان امین‌الملک از عاملان مؤثر اعتدالی، و سپس سید عبدالله بهبهانی را ترور کردند و به این طرز خشن و غیرمنطقی پاسخ اعتدالیون را دادند. ترور بهبهانی به فرمان حیدر عمواعلی و توسط چهار تن از مجاهدین دموکرات انجام پذیرفت. متعاقب این واقعه اصناف و کسبه بازار را تعطیل و علیه دموکرات‌ها در شهر تظاهرات به راه انداختند. تقی‌زاده را هم مرتد و عامل این قتل برشمردند- به دنبال آن تقی‌زاده ناچار به خروج از کشور شد- سپس انتقامجویی اعتدالیون آغاز گردید و طی آن میرزا علی محمد خان تربیت که از رهبران سوسیال دموکرات و شوهر خواهر تقی‌زاده بود، همراه میرزا عبدالرزاق خان همدانی، از عناصر حزب دموکرات، به تیر انتقام اعتدالیون گرفتار آمدند.^۲ شهر تهران را برای مدتی جو رعب و وحشت و ترور فرا گرفته بود و همین باعث شد حیدرخان به همراه رسول‌زاده و عده‌ای از دموکرات‌ها راه تبعید را در پیش گرفته و از ایران خارج شوند.

آخرین منازعه دو حزب در مورد مورگان شوستر «schouster» پیش آمد. دموکرات‌ها با شوستر همکاری نزدیکی داشتند و شوستر بسیاری از کارمندان اداره مالیه را از دموکرات‌ها برگزید.^۳ اقدامات شوستر، خشم روس‌ها و اعتدالیون را برانگیخت؛ به طوری

۱- آدمیت: همان جا، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۲- همان جا، ص ۱۲۶.

۳- ملک زاده: همان جا، جلد سوم، کتاب ششم، ص ۱۲۷۴.

که رئیس‌الوزرای وقت یعنی سپهدار اعظم به حالت قهر کابینه را ترک، و به شمال رفت و ناصرالملک هم از اعمال شوستر نومید گردید و خواستار تحدید اختیارات او شد. با پذیرش اولتیماتوم روسیه و اخراج شوستر از ایران، ناصرالملک مجلس دوم را تعطیل کرد و به این ترتیب جدال‌های حزبی برای مدتی خاتمه یافت. بعد از بسته شدن مجلس دوم، تمام رؤسای دموکرات و جمعی از افراد اعتدالیون به قم تبعید شدند؛ روزنامه‌ها توقیف گردید و مدیران آنان هم به تهران و دیگر نقاط عزیمت اجباری نمودند.^۱ از جمله‌ی این کسان که تبعید گشتند سلیمان میرزا- رهبر دموکرات‌ها- و سید جلیل اردبیلی و ملک‌الشعرا بهار بودند که به قم و تهران تبعید شدند.

آنچه اعتدالیون را علیه دموکرات‌ها برآشفست چه بود و از کجا نشأت می‌گرفت و مگر دموکرات‌ها چه عقاید و اندیشه‌هایی داشتند که اعتدالیون آن‌ها را برنمی‌تافتند؟ برای آن که این مسائل آشکار و روشن شود به دو مقاله در روزنامه‌ی ایران نو- ارگان حزب دموکرات- مراجعه می‌شود.

ایران نو در یکی از شماره‌های خود در برابر تبلیغات اعتدالیون، خلاصه‌ای از اصول سوسیال دموکراسی را ذکر کرده و می‌نویسد:

فرقهٔ ۱-ع [اجتماعیون عامیون] در هر جای عالم طرفدار فقرای کاسبه (پرولتاری) بوده بر علیه سرمایه‌داران حرکت می‌کرد. همهٔ سوسیال دموکرات‌ها [و]. اجتماعیون عامیون‌ها در هر جای دنیا طرفدار جمهوریت عامه و حاکمیت فقرای کاسبه هستند. ۱-ع بر ضد مالکیت شخصی می‌باشد.

آنها می‌گویند که تاریخ عالم تمدن ملل را به سرعتی که ترقی می‌کند به جایی خواهد رساند (چنانچه می‌رساند) که حاکمیت مملکت که مطلقاً دردست عمله‌ها بوده مملکت را آنها اداره نموده و به هر کس از طرف حکومت جمهوری عامی، به قدرت زحمت معین خود لوازمات ماکول و ملبوس داده پول را از میان خواهند برداشت و در حال حاضر طرفدار مساوات سیاسی تمام بوده همهٔ مردم را یکسان می‌بینند و در اجرای این مقاصد خود را در هیچ جای دنیا، در هیچ پارلمانی از پارلمانها، اجتماعیون عامیون از مسلک بین‌المللی

۱- بهار: همان جا، صص ۱۲-۱۱.

خود برکنار نشده و در رواج رأی خود و رسیدن به آمال اخروی معتدل و اعتدالیون نشده و نخواهد شد... اجتماعيون عاميون در حال حاضر طرفدار جمهوريت دموکراسی یعنی جمهوریتی که اعضای پارلمان و دیگر ادارات عمومی به قانون انتخاب عمومی بلاواسطه و مستقیم انتخاب می شود، و طرفدار مجلس ملی و برضد مجلس سنا و اشراف است. طرفدار تعلیم اجباری است. بر ضد نظام دائمی بوده و طرفدار مسلح بودن جمیع ملت است و طلب می کند که املاک زراعت از دست مالکین گرفته شده و به مملکت حکومت دموکراسی گذاشته شود و به هر کس اراضی را حکومت مذکور به اجاره بدهد. هیچ کس صاحب ملک زراعتی نشود چونکه اراضی هم مثل آب و هوا باید اموال همه مردم شود نه مختص بعضی پولداران بشود.

طلب مساوات انان را با مردان نموده و طرفدار انتخاب نمودن و منتخب شدن آنهاست. اجتماعيون عاميون با این وسائل حالیه خود می خواهند که به اجتماعات (سوسیالیزم) که منتهای آمال آنهاست برسند و هر کس که معتقد این عقیده باشد اجتماعيون عاميون است. مسلک اجتماعيون هیچوقت به خاطر اشخاص، مثل اشخاص رنگارنگ و طور به طور نشده، و از این مسلک خود ذره ای تخطی ننموده... به عقیده بنده رواج این عقیده حالا در مملکت ممکن نیست. فقط قسم اول مرامنامه حال حاضره این مسلک را که دموکراسی است با بعضی تبدیلات در مملکت ما رواج می توان داد^۱.

معروفترین جزوهی سیاسی ایران نو هم «تنقید فرقه اعتدالیون» به قلم رسولزاده بود. رسولزاده در این مقاله خلاصه ای از اصول اروپایی سوسیال دموکراسی را ارائه داد تا اشتباه اجتماعيون اعتدالیون را که مدعی بودند سوسیالیستهای میانه رو هستند برملا کند. او تذکر می داد که «سوسیالیستها خیلی وقتها با بورژوازی علیه اربابان فئودال متحد می شوند ولی اجتماعيون اعتدالیون محافظه کار با بورژوازی ترقیخواه متحد نشده اند. بلکه در کنار مالکان فئودال و خوانین عشایر ایران قرار گرفته اند و از این طریق در مجلس صاحب اکثریت شده اند^۲». و در مورد تعبیر و تفسیر نقش مذهب و تلقی حزب

۱- تصحیح اشتباه، ایران نو، شماره ۲۱۲، ۲ خرداد ۱۳۸۹.

۲- تنقید فرقه اعتدالیون یا اجتماعيون عاميون، ایران نو، شماره ۵ آبان ۱۳۸۹.

اعتدالیون از ایرانیان غیرمسلمان می‌گفت: «اجتماعیون اعتدالیون بر اساس اینکه ایرانیان مسلمان و همگی پیرو یک دین و یک عقیده‌اند خواهان وحدت همه ایرانیان شده‌اند یعنی آقایان اعتدالیون غیر از مسلمانان ایران یک نفری را به اهلینت ایران نمی‌شناسند؟... مضحک است اگر خیال کنیم مردم هم‌مذهب از نظر سیاسی و عقیدتی نیز یکی هستند. هم ارتجاعیون و هم مشروطه‌خواهان مدعی بودند که اسلام اصل راهنمای آنهاست. در هر سوی سنگر، جنگاوران وقتی کشته می‌شدند شهادتین می‌گفتند. مرتجعان این شیوه استدلال را تا به کجا ادامه می‌دهند؟... آیا اعتدالیون ما می‌خواهند که مثل پاپهای رم هر کسی که برخلاف عقاید بی‌اساس پلنتیکی ایشان است به منزله مرتد و هدرالدم باشد؟ مرتجعان خیلی وقت‌ها در توجیه هدفهای سیاسی محافظه‌کارانه خود به مذهب متوسل شده‌اند و حالا این کسانی که خود را به دروغ سوسیالیست نامیده‌اند برای نظرهای سیاسی خود پوشش مذهبی جستجو کنند... [بنابراین] نظریات سیاسی از بدیهیات دین مبین نیست که سر او کسی مرتد و از اسلام بیرون شود».

بنابراین می‌توان گفت آن‌چه که میان دموکرات‌ها و اعتدالیون پدید آمد و آنان را در برابر هم به صف‌آرایی واداشت؛ معلول اندیشه و ایده‌های تازه و جدیدی بود که دموکرات‌ها ملهم از تحولات سیاسی و فکری اروپا، می‌خواستند این تفکرات و عقاید را در ایران پیاده کنند. بسیاری از مسائل و آمال دموکرات‌ها امروزه در جامعه‌ی ایران تحقق یافته و امری بدیهی به شمار می‌رود؛ همانند تحصیل همگانی و رایگان، تحصیل زنان، ایجاد سربازگیری عمومی، برچیده شدن نظام ارباب و رعیتی، ساعت مشخص کارروانه، و... بنابراین در این موارد که به نفع جامعه ایران و آسایش مردم بود، برنامه‌های سوسیال دموکرات‌ها را می‌توان مفید دانست. با این حال از یک جنبه حق با اعتدالیون بود، چرا که دموکرات‌ها خواستار تغییرات فوری و عمیق در تمام امور مملکت از جمله مسائل مذهبی گردیدند.

در صورتی که خود سوسیال دموکرات‌ها هم متوجه شدند بسیاری از برنامه‌های آنان فوری قابل اجرا نیست. در نتیجه آنان به اشتباه تمام بلایا و مصائب جامعه‌ی ایرانی را به گردن استبداد تاریخی داخلی انداختند. در صورتی که استثمار و تسلطی که قدرت‌های

روس و انگلیس بر ایران داشتند، کمتر از مورد فوق بر سر راه پیشرفت جامعه ایرانی مانع ایجاد نکرده بود. آن چه واضح است این که برنامه‌های سوسیال دموکرات‌ها وضع و شرایط دو گروه و طبقه را دگرگون می‌کرد: طبقه‌ی روحانیت، و طبقه‌ی اشراف زمیندار. از آن جا که سوسیال دموکرات‌ها خواهان جدایی دین از سیاست و از بین رفتن سیطره‌ی نهاد روحانیت در کشور و تضعیف برخی باورهای دینی مردم بودند، طبیعی بود که از سوی روحانیون نفی و طرد شوند از سوی دیگر طبقه‌ی ریشه‌دار زمیندار در ایران که عوامل قدرت را از دیرباز در ایران به دست داشت، متحد طبقه مذهبی گردید و بر سر اجرای برنامه‌های سوسیال دموکرات‌ها موانع بی‌شماری ظاهر ساخت. یکی از این موانع رویارویی مردم عامی و بی‌سواد با اجتماعیان عامیون بود. چرا که بیشتر طرفداران سوسیال دموکرات‌ها را جوانان تحصیل کرده تشکیل می‌دادند. دسته‌ای که از طریق آشنایی با تمدن اروپا، خواستار اصلاحات به سبک اروپایی بودند. البته باید خاطر نشان کرد که نهاد روحانیت به درستی و از سر ایمان و اعتقاد، بسیاری از سخنان و افکار سوسیال دموکرات‌ها را ضد دین و نافی شریعت تلقی می‌کرد. سوسیال دموکرات‌ها هم که متأثر از جریان سوسیالیستی-مارکسیستی اروپا بودند، بدون توجه به ریشه‌های مذهب در ایران، به اشتباه به بسیاری از باورهای مذهبی تاختند و بدین طریق میان خود و طبقه‌ی عامه‌ی جامعه‌ی ایران سدی حائل کردند که به سادگی قابل فروپاشی نبود. به طوری که برخی از دموکرات‌ها بدین اشتباه خود پی بردند و خود را از رویارویی با مذهب کنار کشیدند و برخی هم بر سرافکار خویش باقی ماندند که ثمره‌ی آن تشکیل حزب کمونیست و سوسیالیست در دوران مجلس چهارم بود.

جریان سوسیال دموکراسی از آغاز مجلس سوم

تا کودتای ۱۲۹۹ شمسی

۱. نظری به اتفاقات سیاسی تا پیش از مهاجرت

آن چه که باعث و عامل تعطیلی مجلس دوم شد، اتحاد دموکرات‌ها و اعتدالیون در عدم پذیرش اولتیماتوم روسیه بود. بنابراین در این مورد خاص دو حزب با وجود تضادهایی که

فصل مقدماتی □ ۴۱

با هم داشتند، متفق و هم‌رأی شدند. اما این اتفاق با تعطیلی مجلس دوم چندی نپایید. از زمان سقوط مجلس دوم تا افتتاح مجلس سوم و پایان دوران نیابت سلطنت ناصرالملک، این شخص حاکم مطلق ایران بود و در کمال خشونت با احزاب و آزادیخواهان به خصوص دموکرات‌ها رفتار می‌کرد.^۱ نفوذ روسیه در تهران و شمال کشور فزونی گرفته بود و همین امر عرصه را بر دموکرات‌ها تنگ می‌کرد. چرا که روزنامه‌های آنان توقیف و افراد حزب در تبعید یا سکوت سیاسی به سر می‌برند. با این حال ناصرالملک در برابر فشار افکار عمومی و به خصوص کوشش و فعالیت انجمن ایالتی تبریز که به منزله‌ی پارلمان محلی بود، ناگزیر فرمان انتخابات دور سوم مجلس شورای ملی را به نام احمدشاه صادر کرد.^۲ اما روس‌ها که با انتخاب دموکرات‌ها توافق نداشتند: پذیرش انتخابات را مشروط بر این کردند که از تهران افراد صالحی و به عبارت بهتر از افراد غیردموکرات و اشخاص وابسته به روسیه انتخاب شوند.^۳

احمدشاه در شعبان ۱۳۳۲ ق. / مرداد ۱۲۹۳ ش. / ژوئیه ۱۹۱۴ م. به سن قانونی رسید و به طور رسمی تاجگذاری کرد. به دنبال این رویداد دوران نیابت سلطنتی ناصرالملک هم خاتمه یافت و او ایران را به قصد اروپا ترک کرد. هنگامی که احمدشاه زمام سلطنت را به دست گرفت، انتخابات در جریان بود.

برای حزب دموکرات به علت ضرباتی که از قدرت‌های خارجی متحمل شده بود، کمتر شانس را برای ورود به مجلس قائل می‌شدند. به طوری که سفیر انگلیس در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ ق. / ۵ فروردین ۱۲۹۳ ش. / ۲۳ مارس ۱۹۱۴ م. به نمایندگی‌های سیاسی بریتانیا در ایران نوشته بود، «کلک دموکرات‌ها کنده شده است».^۴

اما در حقیقت دموکرات‌ها در تمام نقاط ایران جای پای خود را محکم کرده بودند. چنان‌که در پایان انتخابات، دموکرات‌ها در خراسان، اصفهان، فارس و کرمان اکثریت را صاحب

۱- بهار: همان‌جا، ص ۱۲.

۲- همان‌جا.

۳- منصوره اتحادیه (نظام مافی): احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۴-۱۳۳۳ ه. ق.)، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ

ایران، ۱۳۷۱، ص ۷۱.

۴- بهار: همان‌جا، ص ۱۴.

شدند و در تهران هم از ۱۲ نماینده، هفت تن دموکرات بودند. بدین شکل در مجلس سوم دموکرات‌ها ۳۱ نفر، اعتدالی ۲۹ نفر، هیئت علمیه ۱۴ نفر و بی‌طرف که با دموکرات‌ها ائتلاف کردند ۲۰ نفر بودند.^۱

بعد از آن هم میان اعتدالیون اختلاف نظر پدید آمد و آنان دو دسته شدند که یک دسته از ایشان با دموکرات‌ها ائتلاف نمودند.

مجلس سوم با نطق افتتاحی احمدشاه در ۱۶ محرم ۱۳۳۳ ق/۱۳/آذر ۱۲۹۳ ش. ۳/ دسامبر ۱۹۱۴ م. شروع به کار کرد و تا ۹ ذی‌حجه ۱۳۳۳ ق. عمر آن به طول کشید و به علت بروز جنگ جهانی اول خاتمه یافت. با این که احمدشاه موضع ایران را در این جنگ بی‌طرفی اعلان نمود، ولی واضح بود ایرانیان قدرت، استقلال و تمایل لازم را برای حفظ این بی‌طرفی ندارند. نه دولت‌های خارجی و نه آزادیخواهان هیچ‌یک حاضر نبودند از این سیاست پیروی نمایند. از نظر ملیون ایرانی به خصوص دموکرات‌ها این جنگ فرصتی بود جهت زدودن سلطه روس و انگلیس در ایران، دو دشمنی که با همدستی یکدیگر مجلس دوم را بسته و سه سال از بازگشایی آن جلوگیری کرده بودند و تمام امور کشور را با دست قدرت و نفوذ خویش اداره می‌کردند بدین لحاظ دموکرات‌ها به آلمان و عثمانی پیوستند. وقوع این جنگ مزید بر علت شد که اکثریت مجلس سوم از دموکرات‌ها باشد. زیرا به طور موقت از سختگیری‌های این دو دولت کاسته شده بود. به دنبال این وضعیت جراید و نشریات دوباره رونق و جان گرفتند و به جامعه شور و گرمی و هیجان بخشیدند.

اما جنگ جهانی اول چه تأثیری بر جریان سوسیال دموکراسی و نماد آن یعنی حزب دموکرات نهاد؟ در این جا لازم است گفته شود که دولت‌های «متحد» و «متفق» چه انگیزه‌هایی در ایران داشتند و چه نیروهایی را برای همکاری خود جذب کردند.

جنگ جهانی اول در ۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۳ ش. ۳۰/ آوریل ۱۹۱۴ م. شروع گردید. پیروزی‌های ابتدایی آلمان، احساسات ایرانیان را به جانبداری از متحدین تحریک کرد. زیرا که ایرانیان به شدت از پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷ ترسیده و چنین محاسبه می‌کردند که با شکست روس و انگلیس، این قرارداد از بین خواهد رفت، از سوی دیگر، آلمان‌ها که از

۱- همان جا.

انزجار ایرانیان نسبت به روس و انگلیس آگاه بودند، درصدد برآمدند که این احساسات را به نفع خودشان هدایت و در ایران جبهه‌ی تازه‌ای را علیه متفقین باز کنند و بدین وسیله هم در دروازه‌ی هندوستان امنیت انگلستان را سلب کنند، هم راه پیشروی متفقین را به بین‌النهرین ببندند، هم مراکز نفت جنوب را بدست آورند، و هم احیاناً از طریق استانبول و ایران خود را به هندوستان برسانند. بدین خاطر سفارت آلمان در تهران به حزب دموکرات و سپس اعتدالیون نزدیک شد و تصمیم گرفت مجلس را به واسطه‌ی اینان علیه روس و انگلیس بشوراند و ایران را در کنار خود وارد میدان جنگ کند. حزب دموکرات که تمام توجه خود را در مجلس دوم به مبارزه با استبداد خوانین و زمینداران و دستگاه سلطنت و روحانیان سنتی معطوف کرده بود، اینک به خاطر حوادثی که منجر به تعطیلی مجلس و پس از آن تحدید فعالیت حزب شده بود، تصمیم به همکاری با آلمان و عثمانی گرفت. به طوری که رئیس الوزرای وقت یعنی مستوفی‌الممالک که تحت حمایت دموکرات‌ها بود، با «پرنس رویس» وزیر مختار آلمان در تهران قراردادی سرّی بست که مطابق آن ایران متحد آلمان می‌گشت.^۱

چون شایعه پیوستن ایران بر سر زبان‌ها افتاد، روسیه و انگلیس در یک نقشه و برنامه‌ی مشترک تصمیم گرفتند مانع الحاق ایران به صف متحدین شوند. از این‌رو سپاهیان روس از قزوین به سوی تهران حرکت کردند تا کنترل پایتخت را به دست گرفته، با تشکیل یک حکومت نظامی، اهداف آلمان را در ایران نقش بر آب سازند. حرکت سپاهیان روس به سوی تهران وحشت فوق‌العاده‌ای را در میان طبقات مختلف به وجود آورد. مستوفی‌الممالک که از جنایات روس‌ها در مشهد و تبریز خاطرات تلخی به یاد داشت، برای آنکه دولت ایران از دسترس آنان به دور باشد، بعد از مذاکره با «رویس» خواست پایتخت را به اصفهان منتقل کرده و آزادیخواهان و سفرای متحدین و شاه به آنجا نقل مکان کنند. از این رو از روز اول تا هفتم محرم ۱۳۳۴، کاروان‌های بسیاری از روحانیان و آزادیخواهان و سفرای آلمان و اتریش و عثمانی، تهران را به مقصد قم ترک، و در قم به انتظار شاه نشستند. با این اوصاف احمدشاه نتوانست تهران را ترک کند. چرا که سفرای روس و انگلیس او را تهدید

۱- ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه، تهران، ج دوم، چاپ دوم، بی‌تا، سازمان انتشارات جاویدن، ص ۱۷۱.

کردند در صورت ترک تهران کس دیگری را به جای او پادشاه خواهند کرد. اما قول دادند که تهران توسط قشون روس اشغال نگردد. آزادیخواهان هم که شاه را تحت فشار دیدند، مصمم شدند که خود نقشه‌ی دفاع عمومی را طرح و مبارزه با انگلیس و روس را به انجام برسانند. لذا در قم «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دادند.

۲. وضع حزب دموکرات پیش از مهاجرت

ریاست حزب دموکرات را همچنان سلیمان میرزا اسکندری بر عهده داشت. مرامنامه و تشکیلات این حزب در ظاهر تغییری نکرده و حزب اعلام نمود که از اهداف پیشین خود منحرف نشده است. مرامنامه حزب هم که در ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ انتشار یافت این مفهوم را بیان می‌کرد:

با این حال در مجلس حزب دموکرات از بعضی مواضع تند خود بکجه حساسیت مخالفان داخلی را برمی‌انگیخت نزول کرد و آن به سبب وقوع جنگ جهانی اول و لزوم ائتلاف با اعتدالیون علیه روس و انگلیس بود. اما روابط خصمانه با علما و روحانیون کم و بیش ادامه یافت، به خصوص که علما این بار فراکسیونی به نام هیأت علمیه را در مجلس سوم به وجود آوردند و مخالف اصلی دموکرات‌ها به شمار می‌رفتند.

از اتفاقات جالب مجلس سوم پیوستن بخشی از اعتدالیون حزب دموکرات بود.^۱ بدین صورت که چون فراکسیون هیئت علمیه که ریاست آن با سید حسن مدرس بود، توجه خود را به مبارزه و ستیز با دموکرات‌ها متمرکز ساختند^۲ دموکرات‌ها و اعتدالیون هم علیه هیئت علمیه با یکدیگر متحد و یکی شدند. بدین ترتیب مبارزه ایدئولوژیک چپ و راست که در مجلس دوم ظاهر شده بود. اکنون از میان رفته و به تقابل و رویارویی هیئت علمیه راست‌گرا و محافظه‌کار، با تجددخواهان و غرب‌گرایان دموکرات و اعتدالی مبدل شد. این ائتلاف می‌توانست نشان‌دهنده‌ی تعدیل مواضع سوسیالیستی و تندروی‌های دموکرات‌ها باشد.

۱- منصوره اتحادیه: همان‌جا، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲- بهار: همان‌جا، ص ۱۴.

۳- منصوره اتحادیه: همان‌جا، ص ۱۰۸.

۳. سوسیال دموکرات‌ها و مسأله مهاجرت

نقطه‌ی اوج همکاری دموکرات‌ها و اعتدالیون، مهاجرت و تشکیل دولت موقت ملی در کرمانشاه بود. پیش از این همان‌طور که گفته شد نمایندگان مجلس در قم کمیته دفاع ملی را به وجود آوردند و قرار شد کلیه‌ی دستورات و عملیات به نام این کمیته باشد. اعضای هیئت مدیره‌ی کمیته عبارت بودند از: شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری، سید محمدرضا مساوات، میرزا محمدعلی فرزین- کلوپ- و وحیدالملک شیبانی^۱. سلیمان میرزا هم به عنوان مدیر این کمیته منصوب گردید. چون فکر تشکیل این کمیته توسط دموکرات‌ها شکل گرفت، اعتدالیون سعی کردند با این کمیته مخالفت کنند و شهرت دادند که علما مخالف مساعدت مردم به این کمیته هستند. اما با تلاش مأمورین آلمان در ایران، قرار شد تمام احزاب در آن شرایط اختلاف خود را به کنار نهاده و قوای خود را مصروف مبارزه با دشمنان خارجی نمایند. بنابراین کمیته‌ای جدید متشکل از همه‌ی احزاب تشکیل شد که شامل: میرزا محمد صادق طباطبائی اعتدالی، سلیمان میرزای دموکرات، سید حسن مدرس از هیئت علمیه و نظام‌السلطان بی‌طرف بود^۲.

«کمیته دفاع» در صدد برآمد به ریاست یکی از رجال ملی، دولت موقتی تشکیل دهد. ابتدا سلیمان میرزا طی نامه‌ای، از حاج مخبرالسلطنه درخواست کرد این مقام را بپذیرد^۳ و چون او نپذیرفت به رضا قلی خان نظام‌السلطنه مافی پیشنهاد داده شد. با پذیرش او تمام مهاجران به کرمانشاه رفته و دولتی موقت را تشکیل دادند.

کمیته دفاع ملی از طریق نامه‌نگاری با آزادیخواهان سایر شهرها و ولایات، آنان را به مبارزه با روس و انگلیس فرا خواند و به دنبال این فراخوان عده‌ی زیادی از مردم شهرها و ایلات بدین مبارزه‌ی ملی قدم نهادند. با وجود این که افسران آلمانی و عثمانی کمک‌های نقدی و نظامی زیادی به ملیون کردند، آنان تاب مقاومت با ارتش انگلیس و روس را نیافتند و ناچار از کرمانشاه به عثمانی فراری شدند. دولت آلمان هم که ایرانیان را جهت اجرای

۱- عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، چاپ اول، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۲۲.

۲- احمد علی سپهر (مورخ الدوله)، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، چاپ اول، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۶، ص ۲۳۷.

۳- مهدی قلی هنایت (مخبرالسلطنه): خاطرات و خطرات چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱، ص ۲۸۹.

اهداف نظامی خود، ناتوان دید، دیگر حاضر نشد چندان کمکی به ایرانیان نماید و با این که سید محمد صادق طباطبائی و وحیدالملک به استانبول و برلین رفتند تا نظر مساعد آلمان را جلب کنند اما توفیقی حاصل نکردند و آلمان امور مربوط به ایران را به عثمانی سپرد.

با پیروزی‌هایی که عثمانی بر روس‌ها به دست آورد مهاجران برای چند ماه به کرمانشاه بازگشتند و به مبارزات خود تحت لوای «دولت ملی» ادامه دادند. اما میان آنان اختلافاتی بروز کرد و علت این بود که ترک‌ها می‌خواستند مهاجران به طور مستقیم با آن‌ها ارتباط داشته باشند. اما سلیمان میرزا و عده‌ای از دموکرات‌ها ضمن رد نظر ترک‌ها و اظهار عدم اطمینان به آنان، عقیده داشتند باید بی‌واسطه با آلمان‌ها هم‌پیمان شد. ولی از آن جا که نظام‌السلطنه جانب ترک‌ها را می‌گرفت، سلیمان میرزا از کابینه‌ی ملی کنار رفت و حزب دموکرات نظام‌السلطنه را به سازش با ترک‌ها متهم نمود.^۱

به دنبال شکست نیروهای عثمانی از انگلیس، عمر دولت ملی کرمانشاه هم به سر آمد. رهبران حزب دموکرات و اعتدالیون، دو حزب را منحل اعلام کردند. عده‌ای از مهاجران بعد از مدتی از روس‌ها تأمین جانی گرفتند و به ایران بازگشتند و عده‌ای هم مدتی در خاک عثمانی ماندند. برخی هم در میان ایلات مخفی شدند. از جمله سلیمان میرزا که البته توسط انگلیس‌ها شناسایی، دستگیر و به هندوستان فرستاده شد و تحت نظر قرار گرفت.^۲ بدین گونه دوره سوم مجلس شورای ملی هم در مبارزه با دشمنان خارجی کشور به پایان رسید.

با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه سکوت سیاسی کوتاه مدت ملیون، به ویژه افراد حزب دموکرات شکسته شد و بسیاری از ایشان دوباره دست به کار فعالیت‌های سیاسی شدند. اما علی‌رغم خروج قدرت روسیه تزاری از ایران، استقلال واقعی به ایران رو نکرد چرا که ایران کاملاً تحت سلطه و نفوذ بریتانیا قرار گرفت. از این رو عده‌ای از افراد حزب دموکرات معتقد شدند، نباید با انگلیس به مخالفت و مبارزه برخاست زیرا به علت فقدان هرگونه قدرت

۱- حسین جودت: همان‌جا، ص ۴۲.

۲- همان‌جا.

مقاومت، ایران استقلال خود را از دست خواهد داد. در نتیجه بر سر دو راهی سازش یا مخالفت با انگلیس، راه همکاری با این دولت را در پیش گرفتند و با وثوق‌الدوله، عاقد قرار داد ۱۹۱۹ همراه شدند. در مقابل عده‌ی زیادی از دموکرات‌ها هم از سازش و همکاری با انگلیس خودداری کردند. در این شرایط عده‌ای از رؤسا و بزرگان حزب دموکرات در صدد تشکیل مجدد حزب برآمدند. آن عده از دموکرات‌ها که می‌خواستند حزب دموکرات را به یاری دولت و وثوق‌الدوله و همکاری با انگلیس بکشانند به «دموکرات‌های تشکیلی» و دسته‌ای که مخالف با سیاست وثوق‌الدوله و عقد قرارداد ۱۹۱۹ بودند، به «دموکرات‌های ضد تشکیلی» معروف شدند.^۱ ادله‌ی اینان این بود که بسیاری از بزرگان حزب هنوز از مهاجرت مراجعت نکرده‌اند و بدون حضور آنان مبادرت به تشکیل حزب کار ناپسندی است. از دیگر اختلافات «تشکیلی» و «ضد تشکیلی» زمان آغاز انتخابات مجلس چهارم بود. «دموکرات‌های ضد تشکیلی» می‌گفتند به خاطر حاضر نبودن بسیاری از مهاجران و آزادیخواهان در ایران، وقت شروع انتخابات مناسب نیست. اکثر دموکرات‌های ایالات نیز از این نظر جانبداری و حمایت می‌نمودند. اما «دموکرات‌های تشکیلی» تعطیل مجلس را صلاح ندانسته و خواهان انجام انتخابات در اسرع وقت بودند. همین تضاد کار این دو دسته را به جایی رساند که دوستان قدیمی حتی به فحش و ناسزای یکدیگر پرداختند و مجدداً نشان دادند ایرانیان تحمل وجود مخالفان خود را حتی اگر دوست و خودی باشند، ندارند. با این که «ضد تشکیلی» در جریان حوادث سیاسی و انتخابات از بین رفت و نمایندگان تهران همگی از دموکرات‌ها برگزیده شدند، اما بنا گفته‌ی بهار تضادهایی که در طی دو سال بر سر انتخابات و قرارداد ۱۹۱۹ میان اعضای حزب پدید آمده بود، سبب شد «حزب دموکرات در مقبره‌ای که خود و افرادش کنده بودند بدون تشییع و تشریفاتی و بدون تذکر و احترامی دفن گردد»^۲. بدین صورت در آستانه‌ی افتتاح مجلس چهارم با این که بسیاری از دموکرات‌ها به مجلس راه یافته بودند، دیگر هیچ اثری از دو حزب قدیمی دموکرات و اعتدالی باقی نماند و سران قدیمی دو حزب تلاشی جهت احیاء این دو حزب از خود بروز

۱- همان جا، ص ۶۳

۲- بهار: همان جا، ص ۲۷.

ندادند و در مجلس چهارم احزاب دیگری جایگزین این دو حزب شدند که البته غالباً از افراد همین دو حزب شکل یافته بودند. آنچه از عملکرد جریان سوسیال دموکراسی و حزب دموکرات در دوره‌ی مجلس سوم مشاهده گردید از یک سو مبارزه با دشمنان خارجی و از طرف دیگر تجزیه و انشقاق میان افراد حزب بود که در دو شکل و عنوان «تشکیلی» و «ضد تشکیلی» ظاهر گشت.

مجلس سوم شاهد اتحاد کلیه‌ی احزاب مخالف یکدیگر علیه دشمنان خارجی وطن بود. همان‌گونه که قبل از مشروطه، مشروطه‌خواهان با ایده‌ها و گرایش‌های گوناگون جهت سرنگونی استبداد سلطنتی با یکدیگر متحد و همراه شدند، این بار به خاطر اخراج بیگانگان چنین اتحادی را پدید آوردند. بدین جهت تا پایان مهاجرت مبارزات حزبی کمتر مدنظر قرار گرفت. مرور زمان خواسته‌ها و اهداف دموکرات‌ها را تعدیل کرد و از تندرستی‌های آنان کاست. با پایان مهاجرت تحت تأثیر تغییرات سیاسی که در ایران حادث شده بود در صف دموکرات‌ها شکاف و جدایی افتاد. عده‌ای از آنان به این نتیجه رسیدند که ایران توان مبارزه با قدرت‌های خارجی را ندارد. پس باید به کمک آن قدرت‌ها اصلاحات را محقق گرداند. عده‌ای دیگر هم نظر مقابل آن‌ها را برگزیدند و بر اصول خود پایبند ماندند و گفتند باید با استعمار خارجی در هر حال مبارزه کرد. بنابراین تفاوت دیدگاهی که در سیاست خارجی افراد حزب پیش آمد، عمر حزب دموکرات را خاتمه داد، در حالی که هنوز بسیاری از شعارهای حزب تحقق نیافته بود. بحث‌ها و مجادلاتی هم که حزب دموکرات با اعتدالیون پیش از این به راه انداخته بود، اینک دامن‌گیر خود این حزب شد و زمینه‌ای شد برای مجلس چهارم که در آنجا اعضای سابق دموکرات و اعتدالی در دو جبهه جدید و لباسی دیگر به کارزار پردازند.

۴. تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بر جریان سوسیال دموکراسی ایران

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه باعث شادی بسیاری از ایرانیان شد، چرا که به دخالت تزارها در ایران پایان بخشید. همچنین تعداد زیادی از نیروهای سوسیال دموکرات ایران به ویژه آنان که به عقاید سوسیالیستی تمایل بیشتری نشان می‌دادند؛ امیدوار شدند که دولت جوان روسیه و رهبران جدید آن از جنبش آزادیخواهانه و ضداستعماری ایران حمایت کنند. به خصوص

که این رهبران جدید روسیه در گذشته با سوسیال دموکرات‌های ایران دوستی و ارتباط داشتند. با این حال تصور غالب سوسیال دموکرات‌ها و روشنفکران ایرانی از سوسیالیسم و حاکمیت آن عام و مبهم بود. انقلاب کمونیستی روسیه که داعیه‌ی کنار نهادن مذهب را از تمام شئون و جنبه‌های جامعه داشت. به طور حتم نمی‌توانست برای همه‌ی سوسیال دموکرات‌های ایران جذاب باشد و همین امر وسیله‌ای شد که جبهه‌بندی جدیدی در میان اعضای دموکرات و کمتر از آن اعتدالی به حمایت یا دشمنی با حاکمان جدید روسیه شکل پذیرد و مجلس چهارم را این جبهه‌بندی جدید متأثر سازد.

با این مقدمه، تحولات قفقاز پس از ۱۹۱۷ که اثری مستقیم بر ایران و جریان سوسیال دموکراسی داشت به طور اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، سوسیال دموکرات‌های کهنه‌کار هوادار بلشویسم روسیه، در باکو گرد آمدند و تشکیل «فرقه عدالت» را اعلام کردند.^۱ این فرقه اتحادیه‌هایی در بین کارگران ایرانی شاغل در حوزه‌های نفتی باکو تشکیل داد. در حقیقت «حزب عدالت» ادامه دهنده‌ی سازمان حزب سوسیال دموکرات ایران - مجاهدین - در باکو به شمار می‌رفت.

در سال ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م. عده‌ای از افراد حزب عدالت به منظور تشکیل شعبه‌هایی در ایران از طرف حزب به ایران اعزام گردیدند و موفق شدند در شهرهای تبریز، تهران، رشت، خوی، قزوین، اردبیل، خلخال، زنجان، مازندران و مشهد واحدهای کوچک حزبی به وجود آورند. در ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ م. بر طبق تصمیم حزب کمونیست شوروی - بلشویکی - می‌بایست تمام سازمان‌های ملی که در قلمرو شوروی قرار داشتند تعطیل و به عنوان حزب کمونیست هر منطقه با هم ادغام می‌شدند و تحت نظر کمیته مرکزی حزب قرار می‌گرفتند. در اجرای این تصمیم در همان سال «سازمان همت»، «حزب عدالت» و کمیته‌ی «حزب کمونیست روسیه» در باکو، حزب کمونیست آذربایجان را تشکیل دادند و کمیته‌های سازمان همت و حزب عدالت رسماً تعطیل گردیدند.^۲

۱- حبیب‌الله لاجوردی: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹، ص ۹.

۲- ایوانف: تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران، انتشارات اسلوج، ۱۳۵۷، ص ۴۰.

حزب عدالت در ۱۹۲۰ ضمن ائتلاف با جنگلی‌ها نخستین کنگره‌ی بزرگ خود را در انزلی برگزار کرد و به تبع روسیه عنوان حزب کمونیست ایران را برای خود برگزید. یکی دیگر از مسائلی که به حزب کمونیست پیوند خورد، تشکیل و فعالیت اتحادیه‌های کارگری بود. چون در بهمن ۱۲۸۶ ش. / ۱۹۰۸ م. کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در روسیه فرمان داده بود که باید نزدیک‌ترین رابطه‌ی ممکن میان اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست برقرار شود و تحت هیچ شرایطی بی‌طرفی اتحادیه‌های کارگری و یا پیوستگی غیرحزبی آن‌ها به رسمیت شناخته نشود؛ تابع نمودن اتحادیه‌های کارگری به حزب کمونیست از اصول و پایه‌های اصلی حزب شد و پس از آن حزب کمونیست در میان کارگران و اعتراض‌های آنان جایگاه ویژه‌ای را احراز نمود. این رو هر جا سخن از مخالفت و اعتصاب‌های کارگری در میان بود، رهبریت حزب کمونیست را در این وقایع تداعی می‌ساخت.

مقارن این اوضاع و احوال، در تهران پس از انتشار قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیسی، مخالفت با حکومت مرکزی وارد مرحله تازه‌ای شد. از دیدگاه انگلیسی‌ها این قرارداد ایران را از توطئه‌ی بلشویک‌ها نجات می‌داد و خطر انقلاب اجتماعی را برطرف می‌نمود. دولت شوروی که خود تمام امتیازهای تزاری را در ایران لغو کرده و این قرارداد را در حکم رسمی شدن سلطه‌ی انگلیس بر خاورمیانه می‌دانست، آن را محکوم کرد. سپس برای کمک به نهضت جنگل- که مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بود- و عقب راندن نیروهای انگلیسی از قفقاز و شمال ایران، نیروی اندکی در بندر انزلی پیاده و مستقر کرد. دو هفته پیش از این در ۸ خرداد ۱۲۹۹ ش. / ۹ ژوئن ۱۹۲۰ م. با توافق سران جنگل و حزب عدالت و نمایندگان حزب کمونیست شوروی، جمعیت انقلاب سرخ ایران، انحلال سلطنت و تشکیل «جمهوری شورائی گیلان» را اعلام نموده بود. پس از آن، تبلیغات کمونیستی در گیلان به شدت آغاز شد که اغلب با خشونت مبلغان آن همراه بود. به هر حال با اختلاف‌هایی که

۱- حبیب‌الله لاجوردی: همان جا، ص ۵

۲- شاپور رواسانی: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی ایران، چاپ دوم، تهران، نشر شمع، ۱۳۶۳، ص ۱۶۷.

۳- همان جا، ص ۱۷۱ و ۱۸۲.

میان جناح‌های نهضت جنگل پیش آمد و تغییر سیاست شوروی نسبت به جنگلی‌ها که در پی معاهده‌ی دوستی با دولت ایران حاصل شده بود، ناکامی اولین جمهوری سوسیالیستی شورائی در ایران رقم خورد و در عمل آشکار شد سوسیال دموکرات‌های تندرو چپی برای حاکمیت خواسته‌هایشان مشکلات و موانع بی‌شماری بر سر راه دارند.

آن‌چه در جریان تحولات سوسیال دموکراسی در ایران بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه رخ داد ناشی از این بود که سالیان دراز قاطبه‌ی روشنفکران ایران از بحث‌ها و مجادله‌های فکری میان رهبران جنبش سوسیالیستی اروپایی بی‌اطلاع ماندند و لذا کار به رونویس کردن برنامه‌های حزب سوسیال دموکرات روسیه و پیروی سیاسی فکری و سازمانی از این حزب محدود ماند. با شروع جنگ جهانی اول رابطه‌ای سوسیال دموکرات‌های مستقل ایران با شخصیت‌های سوسیالیست و مجامع سوسیال دموکرات بلشویکی - تا حدی بازماند. توسعه‌ی افکار و نظرات سوسیالیستی و مارکسیستی در ایران پس از گذشتن از صافی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه موجب شد تنها یک جهت فکری و سازمانی از این مکتب در ایران پاگیرد و شناخته شود و روشنفکران ایرانی از دیگر جنبه‌های جریان‌های دموکراسی غرب مطلع نشوند و چون این جنبه‌ی سوسیال دموکراسی نمی‌توانست همه‌ی روشنفکران اصلاح‌طلب را جلب کند، با استقبال گسترده‌ای مواجه نشد.

فصل اول

حزب سوسیالیست
در یک نگاه

چگونگی تاسیس حزب سوسیالیست

هنگامی که جنگ جهانی اول پایان یافت، کشور ایران اوضاع مغشوش و بحرانی را در سیاست تجربه می‌نمود. حضور همه‌جانبه‌ی انگلیس در ایران برای بسیاری از ملیون غیرقابل پذیرش بود. از سوی دیگر انقلاب سوسیالیستی روسیه با شعارهای استعمارستیزی‌اش، برای بخشی از جریان‌های سیاسی ایران جذاب و امیدبخش بود. در چنین شرایطی مهاجرینی که در زمان جنگ جهانی اول دولت ملی موقتی را تشکیل داده بودند، به تدریج به ایران بازگشتند. برخی از اینان که از ناکامی اهداف خود در طول ایام مهاجرت سرخورده شده بودند، اینک در پرتو حمایتی که ممکن بود از سوی سران حکومت جدید به آن‌ها عطا شود، در پی تاسیس و تشکیل سازمان‌ها و احزاب سوسیالیستی برآمدند تا مگر از این طریق بتوانند مشکلات کشور را حل نمایند. حزب سوسیالیست، از مهم‌ترین احزابی بود که با چنین خواسته و تفکری شکل گرفت.

نحوه‌ی شکل‌گیری حزب سوسیالیست چندان روشن نیست. مطابق اندک کتب خاطراتی که از بعضی از افراد این حزب بر جای مانده است، این حزب توسط برخی از رهبران دو حزب بزرگ و قدیمی یعنی «دمکرات» و «اعتدالیون» به وجود آمد. عزالممالک اردلان که یکی از سران حزب سوسیالیست بود، شکل‌گیری حزب را پس از مهاجرت چنین توضیح می‌دهد که او و اشخاصی نظیر میرزا محمدصادق طباطبائی، سلیمان میرزا، آقامیرزا کریم‌خان اکبر (رشتی)، حاج فطن‌الملک، میرزا محمدعلی‌خان فرزین (کلوپ) و ادیب‌السلطنه، پس از

بازگشت از مهاجرت با یکدیگر جلساتی داشتند و پیرامون مسائل سیاسی به بحث نشستند. آنان از اوضاعی که بر ایران حاکم بود ناراضی بودند و می‌خواستند به طریقی در رفع مشکلات کشور سهیم باشند. چنان‌که حتی به این فکر افتادند که کودتایی را ترتیب دهند.^۱ کم‌کم این تجمعات پنهانی مقدمه‌ی تشکیل حزب سوسیالیست شد. سید محمد صادق طباطبائی مبادرت به تأسیس حزب «سوسیالیست اونیفیه» (متحد) کرد که اشخاصی چون دهخدا، سعید العلماء، میرزا قاسم خان صور اسرافیل، بینش و عزالممالک در آن حضور داشتند.^۲ آنان در تشکیلاتی که برای خود ترتیب دادند، عزالممالک را به عنوان خزانه‌دار حزب تعیین کردند و بعدها عبدالله مستوفی، مورخ مشهور، جای او را گرفت.^۳

از دیگر سوی، سلیمان میرزا رهبر حزب دموکرات در مجلس دوم و سوم مشروطه، که در دوران مهاجرت با این افراد تعامل داشت، با وساطت دوستان تازه‌ی خود که برخی از حزب رقیب یعنی اعتدالی بودند، پذیرفت که فرقه‌ی خود را با حزب سوسیال اونیفیه یکی کرده و حزبی واحد تشکیل دهند که فقط نام «حزب سوسیالیست» را داشته باشد. بدین‌گونه رهبران دو حزب مطرح سابق کشور (دموکرات و اعتدالی)، حزب سوسیالیست را پدید آوردند و به گفته‌ی بهار، این حزب جدید تقریباً جای آن دو حزب قدیمی را گرفت.^۴ پس از آن عده‌ای از افراد دموکرات و اعتدالی سابق در حزب جدید عضو شدند. مهم‌ترین چهره‌های سیاسی که عضو حزب جدید شدند بدین قرار بودند: میرزا شهاب کرمانی، میرزا محمد درخشان، فدایی، علوی، حسین جودت، احمد فرامرزی، ظهیر دفتر، محمود پرورش، سید عبدالمهدی طباطبائی.^۵ حزب، حوزه‌ای از جوانان روشنفکر را به طور پنهانی تشکیل

۱- امان‌الله اردلان (عزالممالک): زندگی در دوران شش پادشاه (خاطرات عزالممالک اردلان)، چاپ اول، تهران، انتشارات نامک، ۱۳۲۳، ص ۱۵۵.

۲- همان جا، ص ۱۷۰.

۳- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد سوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۲۱، ص ۵۸۹.

۴- محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا): تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج لول، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۳۰.

۵- حسین جودت: از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید/ تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران، تهران، درخشان، ۱۳۵۶، صص ۶۵-۶۴.

داد که کحالزاده مسئول این حوزه بود. این حوزه به طور ثابت و هر پانزده روز یکبار در خانه‌ی شخصی کحالزاده تشکیل جلسه می‌داد.^۱ افراد این حوزه را اغلب نظامیان تشکیل می‌دادند و با وجود این که ورود نظامیان به جمعیت‌های حزبی ممنوع بود، اما هیچ یک از این افراد اعتنایی به این ممنوعیت نداشتند. کحالزاده افراد حاضر در جلسات حوزه را چنین برمی‌شمارد: سالار اشرف پسر احتشام‌السلطنه، صادق شیبانی، غلامحسین شیبانی، غلامعلی بایندر، حاجی علیخان رزم‌آرا، عبدالله هدایت، شکرالله هدایت.^۲ اغلب اینان در مدرسه‌ی نظام آقای مشیرالدوله تحصیل می‌کردند و نسبت به نواقص مدرسه به حزب پیشنهادهایی می‌دادند و حزب این درخواست‌ها را به دولت منعکس می‌کرد. این جمعیت درست تا کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش. در منزل کحالزاده جلسات خود را برگزار می‌کرد^۳ و پس از آن مشخص نیست که این افراد به فعالیت خود ادامه دادند یا از همکاری با حزب سوسیالیست منصرف شدند. علاوه بر این، حزب شعبه‌ای را نیز برای جوانان دانش‌آموز فراهم کرده بود که در آنجا محمود پهلوی (محمود) سخنرانی می‌نمود^۴

به دنبال تبلیغ و رواج افکار سوسیالیستی، کسان دیگری برآمدند که فرقه‌ی سوسیالیستی تشکیل دهند از جمله‌ی این افراد میرزاده عشقی بود که طی تماس با دانشجویان مدرسه سیاسی از آنان خواست تا به وی کمک کنند حزب «سوسیالیست جوان» را تاسیس کند. اما به دلیل عدم استقبال دانشجویان این حزب پا نگرفت.^۵ دیگر گروه سوسیالیستی که به موازات «سوسیالیست اونیفیه» تشکیل گردید، حزب «سوسیالیست رولو سیونر» (انقلابی) بود که موسسان آن دو تن به نام‌های «سهرابزاده» و «میرزا حسین‌خان مهام» (منشی سفارت اتریش) بودند.^۶ این فرقه با این که با حوزه‌ی کحالزاده درگیری داشت و حتی

۱- ابوالقاسم کحالزاده: دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش مرتضی کامران، چاپ اول، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳، ص ۳۲۵.

۲- همان جا، صص ۳۲۶-۳۲۵.

۳- همان جا، ص ۳۲۶.

۴- ابراهیم صفاتی: نمایندگان ملت (سلیمان میرزا)، تهران، چاپ شرق، بی تا، صص ۱۶ تا ۱۸.

۵- ابوالقاسم کحالزاده: همان جا ص ۳۲۷.

۶- همان جا.

یکبار به شدت کحالزاده را مضروب ساخت، با این حال با حزب سوسیالیست روابط دوستانه‌ای داشت و احتمالاً به مرور زمان در حزب سوسیالیست ادغام گردید؛ زیرا که دیگر در هیچ جا از این شاخه نامی برده نمی‌شود.

شاخه‌ی دیگر سوسیالیستی که با حزب سلیمان میرزا و طباطبائی ائتلاف کرد، حزب «سوسیالیست مستقل» به رهبری ضیاءالواعظین بود.^۱ جناح‌های مختلفی که ذکر آن‌ها شد در نهایت در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱ م.) حزب سوسیالیست را به وجود آوردند و سلیمان میرزا و محمدصادق طباطبائی را به عنوان رهبران حزب برگزیدند. لازم به ذکر است که در تمام منابع - به جز کحالزاده - سوسیالیست‌ها مرکب از دو جناح «سوسیال اونیفیه» و «مستقل» دانسته شده‌اند. به تبع آن در این پژوهش هم منظور از حزب سوسیالیست، این دو جناح می‌باشد.

علاوه بر افرادی که نام آن‌ها ذکر شد، کسان دیگری هم بودند که در تشکیل و یا فعالیت‌های حزب سوسیالیست شرکت داشتند که می‌توان آنان را چنین برشمرد: شرف الملک، نیر السلطان، راسخ گیوه‌چی، غرضی، [سید محمد] کمره‌ای^۲، حسین صفا مدیر روزنامه‌ی «ستاره ایران»، ناصرالاسلام، عباس خلیلی مدیر روزنامه‌ی «اقدام»، وثوق همایون مدیر روزنامه‌ی «پیکان»، محمد فرخی یزدی مدیر روزنامه‌ی «طوفان»، میرزا عبدالکریم بهبهانی و علی‌اکبر موسوی‌زاده^۳. برخی اشخاص دیگر هم با روزنامه‌های سوسیالیستی همکاری می‌کردند. اما کاملاً نمی‌توان به اعتقادات سوسیالیستی همه‌ی آنان یقین داشت و آن‌ها را سوسیالیست نامید. شاید این افراد در آن زمان به ایده‌های سوسیالیستی علاقمند شده بودند؛ ولی بعدها با تضعیف و از بین رفتن حزب سوسیالیست یا طی جریانات سیاسی از این حزب جدا شدند. این اشخاص را می‌توان چنین نامید:

۱- همان جا.

۲- فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله): مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، جلد اول، مجالس چهارم و پنجم، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹، صص ۸۸ و ۱۳۳.

۳- سعید نفیسی: خاطرات سیاسی، ادبی، جوان به روایت سعید نفیسی، به کوشش علیرضا اعتصام، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱، ص ۷۸.

عبدالحسین هژیر- نخست‌وزیر دوره‌ی سلطنت محمدرضا شاه- که در روزنامه پیکان، به مدیریت پدرش مقاله می‌نوشت؛ رشید یاسمی، رضا شهرزاد، مجتبی طباطبائی، میرزاده عشقی، نصرالله فلسفی، محمد سعیدی^۱ و ابراهیم خواجه‌نوری^۲.

همچنین به گزارش منشور گرگانی فردی به نام سرتیپ‌زاده که در قیام لاهوتی شرکت داشت، پس از آن که از تهران به تبریز عزیمت کرد، شعبه‌ی حزب سوسیالیست را در شهر تاسیس نمود^۳. علاوه بر آن در اسنادی که خسرو شاکری ارائه کرده است، نام رسول نخشبی، محمود پهلوی، فرخی یزدی، علی دشتی و زین‌العابدین رهنما به عنوان اعضای حزب سوسیالیست ذکر شده است^۴. مطابق فهرستی هم که در روزنامه‌ی پیکان وجود دارد، این افراد که بعضی از آن‌ها عضو حزب سوسیالیست بودند در انتخابات مجلس پنجم از سوی حزب سوسیالیست- و حزب کمونیست که با سوسیالیست‌ها ائتلاف کرده بودند- حمایت می‌شدند: محمد صادق طباطبائی، سلیمان میرزا، مستوفی الممالک، مساوات، اعتصام الملک، سعید العلماء، علائی، میرزا طاهر تنکابنی، شرف الملک، سید جلیل اردبیلی، علی‌اکبر دهخدا و اسماعیل یکانی^۵.

گرچه حزب سوسیالیست تا زمان افتتاح مجلس چهارم به طور مخفی فعالیت می‌کرد، اما طبق گزارشی که نصرت‌الدوله در خاطراتش ذکر کرده- در تیرماه ۱۲۹۹ ش.- از طرف سوسیالیست‌ها بیانیه‌ها و اطلاعیه‌هایی صادر می‌شد و در آن تفکرات سوسیالیستی تبلیغ و تشویق می‌گردید. با این حال افراد حزب نام خود را آشکار نمی‌ساختند^۶. همزمان با شروع کار مجلس چهارم، حزب سوسیالیست هم فعالیت‌های خود را آغاز کرد. حزب در تهران،

۱- سعید نفیسی: همان جا، ص ۱۳۶.

۲- ابراهیم خواجه‌نوری: بازیگران عصر طلایی / داور، تیمور تاش، امیر طهماسبی، دشتی، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۵۴.

۳- محمد علی منشور گرگانی: رقابت شوروی و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، تهران، مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۸، صص ۱۶۵-۱۶۴.

۴- خسروی شاکری: اسناد تاریخی جنبش کارگری- سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۸، ص ۸۶.

۵- روزنامه‌ی پیکان: شماره ۱۴، ۴ اردیبهشت ۱۳۰۲.

۶- نصرت‌الدوله: همان جا، ج اول، ص ۲۱.

جامعه‌ی زنان وطن‌پرست را تشکیل داد که دبیر آن محترم اسکندری، همسر سلیمان میرزا اسکندری بود. عمده فعالیت‌های حزب عبارت بود از: مبارزه برای وضع قوانین حمایتی زنان، برگزاری کلاس‌های سوادآموزی، انتشار مجله و اجرای نمایشنامه برای ارتقاء سطح آگاهی عمومی.^۱ علاوه بر آن سلیمان میرزا، تحت رهبری حزب سوسیالیست «شرکت اقتصاد» را تشکیل داد که در این شرکت افراد حزب سوسیالیست و کارگران مشارکت جستند. چنین شرکتی در تبریز نیز با نام «شرکت زحمت» دست به فعالیت زد.^۲ در کنار این فعالیت‌ها حزب در شهرهایی نظیر رشت، قزوین، انزلی، مشهد، کرمان، کرمانشاه و تبریز هم شعبه‌هایی ایجاد کرد و به تبلیغ و نشر عقاید خویش پرداخت.

بنابراین باید گفت گروه‌هایی که حزب سوسیالیست را تشکیل دادند، حزب سوسیالیست اونیفیه، حزب سوسیالیست مستقل، حزب سوسیالیست‌های زولوسیونر، و سوسیال دموکرات‌هایی بودند که با یکدیگر ائتلاف و همکاری نمودند. زمان دقیق شکل‌گیری این حزب به دلیل عدم اطلاع از نشست‌ها و مذاکرات افراد حزب سوسیالیست چندان مشخص نیست. اما بدون شک حزب سوسیالیست پیش از گشایش مجلس چهارم شکل گرفت. در نتیجه هنگامی که مجلس چهارم افتتاح شد، سران حزب سوسیالیست به دلیل وجود تشکیلات حزبی و اهدافی که دنبال می‌نمودند، پیشنهاد اشخاصی نظیر ملک‌الشعرا را جهت تشکیل دوباره‌ی حزب دموکرات یا حزب بزرگی متشکل از سران دموکرات و اعتدالی نپذیرفتند^۳ و خویش را آماده نمودند تا در جهت برنامه‌ی مرامنامه‌ی خود، مبارزه‌ی تازه‌ای را با حزب اصلاح‌طلبان آغاز کنند و نظامی مطابق با اساسنامه‌ی خود پدید آورند.

اندیشه‌های بنیادین حزب سوسیالیست

اساسنامه و مرامنامه‌ای که توسط افراد حزب سوسیالیست تنظیم شده بود، چنین آغاز می‌شد: «چون توسعه و ترقی مبادلات اجناس، مابین ملل متمدنه عالم، مناسبات و روابط

۱- م. فیروزه، «تاریخ مختصر جنبش زنان در ایران»، رزم ماهانه، ۱۰ مرداد ۱۳۲۷، صص ۴۶-۴۵. به نقل از یراوند ابراهامیان: ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹.

۲- «ستاره سرخ»: به کوشش حمید احمدی، چاپ اول، سوئد، نشر باران، ۱۹۹۳، ص ۳۸۲.

۳- بهار: همان جا، ج اول، ص ۳۰۱.

خیلی نزدیکی ایجاد نموده که نهضت‌های طبقاتی بی‌چیزان ممالک راه یک نهضت بین‌المللی کرده است، جمعیت «اجتماعیان» ایران... همان مرام و مقصدی را که سایر احزاب مشترک‌المنافع دارند، تعقیب می‌نماید». این مرامنامه سپس به دفاع از کارگران و کشاورزان پرداخته و استعمار این دو قشر را توسط سرمایه‌داران نکوهش می‌کرد. این بیانیه معتقد بود که «رقابت سرمایه‌داران بین‌المللی باعث فزونی عدۀ بیکاران گشته و احتیاج و فقر وفاقه را در جامعه بیشتر می‌کند.» به طوری که به مرور زمان «بر عدم رضایت عامه افزوده شده، مبارزه حیاتی طبقاتی بر ضد صاحبان سرمایه شروع می‌گردد، ترقی وسایل مولده ثروت، اسباب تبدیل رژیم کاپیتالیست را به رژیم سوسیالیست فراهم نموده و زمینه را برای دوره زمامداری طبقه رنجبران مهیا می‌نماید» در ادامه‌ی بیانیه آمده بود: «رژیم سوسیالیست عبارت است از تبدیل تملکات خصوصی به تملکات عمومی و تشکیل وسایل اقتصادی اجتماعی برای رفاهیت عمومی، الغاء اختلافات طبقاتی و خاتمه‌دادن به انتفاع شخصی از نوع خود و ترقی آزادی و شخصیت انسان... بواسطه نهضت‌های اجتماعی که باعث تصرف قوه سیاسی و تسلط و حکومت طبقات رنجبران مملکت گردیده تا خاتمه به انتفاعات خصوصی بدهند.» سوسیالیست‌ها در جای دیگری از بیانیه مهم‌ترین اهداف خود را بدین ترتیب تعیین کرده بودند:

۱. استقرار نهایی جامعه‌ی برابر.
۲. ملی کردن ابزارهای تولید از جمله زمین‌های کشاورزی.
۳. انجام طرح‌های آبرسانی برای کمک به کشاورزان.
۴. تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمن‌های ایالتی.
۵. تساوی قانونی همه شهروندان بدون توجه به نژاد و ملیت.
۶. آزادی بیان، اندیشه، مطبوعات و اجتماع و حتی تشکیل اتحادیه‌ها و اعتصابات.
۷. انتخاباتی آزاد، عمومی، برابر، مخفی و مستقیم.
۸. آموزش اجباری برای همه کودکان در سنین ابتدائی.
۹. استفاده از زبان مادری در این مدارس.
۱۰. آموزش زنان.

۱۱. ممنوعیت کار کودکان.
۱۲. هشت ساعت کار روزانه.
۱۳. پرداخت حقوق برای روزهای تعطیل جمعه.
۱۴. اجرای طرح‌های دولتی برای از بین بردن بیکاری در روستاها و شهرها.
۱۵. تاسیس صندوق‌های بازنشستگی برای کمک به کارگران پیر یا از کار افتاده.
۱۶. بیمه‌ی ایام بیکاری.
۱۷. ملی کردن منابع ثروت، تمام راه‌ها، وسایل حمل‌ونقل و موسسات عمومی.
۱۸. ایجاد بیمارستان و درمانگاه‌های رایگان برای فقرا^۱.

با توجه به برنامه‌ی ارائه شده در مرامنامه‌ی حزب سوسیالیست، می‌توان گفت که اساس این مرامنامه، همان برنامه‌های سازمان همت، حزب اجتماعیون و عامیون و حزب دموکرات در ادوار گذشته‌ی مشروطه می‌باشد و فقط تغییرات اندکی در این برنامه‌ی جدید داده شده است. این تغییر همانا ایجاد یک حکومت شورایی بود تا تمام امورات جامعه را برعهده گیرد؛ که در این مورد آخر، بی‌گمان حزب سوسیالیست، حکومت سوسیالیستی شوروی را مدنظر داشت.

لازم به ذکر است که بعدها رقبای کمونیست حزب سوسیالیست، ایراد و انتقاد زیادی نسبت به حزب سوسیالیست وارد کردند به خصوص پس از استقرار سلطنت رضاشاه، نسبت به سوسیالیست بودن اعضای حزب سوسیالیست شبه‌ی زیادی مطرح شد؛ به طوری که مورخان شوروی، حزب سوسیالیست را در یک تحلیل مارکسیستی، غیر سوسیالیست معرفی نمودند. به عنوان مثال «ایوانف» «Ivanov» در مورد جناح‌های حزب سوسیالیست اعتقاد داشت که حزب سوسیال دموکرات در واقع یک حزب سوسیالیستی کارگری نبود، بلکه از منافع بورژوازی ملی و روشنفکران دفاع می‌کرد. دو جناح دیگر نیز در ظاهر سوسیالیست به شمار می‌رفتند، ولی در واقع از گروه‌های سیاسی بی‌شمار ناسیونالیستی فتودال - بورژوازی ایران تشکیل شده بودند^۲. روزنامه‌ی کمونیستی ستاره سرخ هم اعتقاد داشت که این

۱- مرامنامه حزب سوسیالیست، به نقل از نصرت الدوله همان جا، جلد اول، ص ۲۴۴-۲۴۶.

۲- ایوانف: تاریخ نوین ایران، ص ۵۶.

حزب به هیچ وجه جنبه‌ی سوسیالیستی نداشته و اعضای آن را بیشتر طبقات کسبه و دموکرات‌های قدیم تشکیل می‌دادند که بعضی اوقات مخصوصاً به هنگام انتخابات سعی داشتند به مجامع کارگری رخنه پیدا کرده، شعار تشکیل اتحادیه را پیش بکشند. اما حتی یک قدم جدی برای تشکیل اتحادیه و منافع کارگران برنداشتند! «ملیکف» «Melikov» بر این باور بود که حزب سوسیالیست فقط یک حزب بورژوازی بود که پس از سال ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۳ م. اتحادیه ملاکان و بورژوازی از میان رهبران آن پدید آمد. جناح راست این حزب یعنی سوسیالیست‌های مستقل، سمت‌گیری‌اش به سوی انگلستان و تا اندازه‌ای هم به سوی آمریکا بود و از جلب گسترده‌ی سرمایه‌ی خارجی به خصوص امریکایی هواداری می‌کرد و در عمل خواستار پابرجایی نظام کهنه بود. در حالی که جناح چپ حزب به رهبری سلیمان میرزا در مناسبات اقتصادی و دوستانه‌ی نزدیک با روسیه شوروی، در پی انجام اصلاحات و تقسیم زمین های دولتی میان کشاورزان بود!.

در مورد این که تمام اعضای حزب سوسیالیست کاملاً به مرامنامه‌ی حزب اعتقاد داشتند یا نه، نمی‌توان به یقین سخن گفت. ولی مسلم است با توجه به پیشرفت حوادث سیاسی در کشور، اعتقاد بسیاری از اینان سست گردید، به طوری که از حزب کناره‌گیری کردند. این سستی عقیده از همان ابتدا هم در میان اعضای حزب وجود داشت. چنان که عبدالله مستوفی حکایت می‌کند، هنگامی که از سوی سید محمد صادق طباطبائی از او دعوت شد وارد حزب سوسیالیست گردد، او سوال کرد که با وجود املاک بسیارش، او چگونه سوسیالیستی خواهد بود؟ و طباطبائی به او گفت: «اساس مرام این حزب همان مرام اعتدالی است، چیز تازه‌ای ندارد، مقصود تحزب است»^۱.

مستوفی که وارد حزب شده بود، معتقد بود که اعضای حزب سوسیالیست قصدشان سیاست نبود، بلکه دنبال مشغولیت و منافع خود بودند!

مسلم آن که این سخن در مورد کسانی چون سلیمان میرزا، میرزا قاسم صوراسرافیل یا میرزا

۱- «ستاره سرخ»: همان جا، صص ۳۸۲-۳۸۱.

۲- ملیکف: همان جا، ص ۶۲

۳- عبدالله مستوفی: همان جا، ص ۵۸۹.

۴- همان جا، ص ۵۹۰.

شهاب کرمانی صدق نمی‌کند. ولی شاید درباره‌ی بسیاری از اعضای حزب سوسیالیست جایز و روا باشد. چنانکه یکی از اینان به نام سردار فاخر پس از تشکیل اولین کابینه‌ی رضاخان و عزیمت سید محمد صادق طباطبائی به عنوان سفیر ایران به ترکیه، از حزب سوسیالیست کناره گرفت و دلیل آن را چنین بیان کرده بود: «من با طباطبائی دوست بودم و داخل سوسیالیست‌ها نبودم، حالا که او مسافر است، من دیگر نمی‌توانم فراقسیون سوسیالیست باشم^۱». بهار هم ضمن اشاره به مسئله‌ی عدم مالکیت در مرامنامه‌ی حزب معتقد است که بسیاری از افراد این حزب به این مرامنامه چندان اعتقادی نداشتند^۲. اما این گفته با توجه به این که مرامنامه‌ی حزب^۳ ملهم از مرامنامه‌ی سوسیال دموکرات‌ها بود، صحت ندارد؛ مگر این که بتوان در مورد اعضای اعتدالی حزب سوسیالیست این عقیده را مفروض دانست.

با این حال افراد حزب سوسیالیست به ویژه سلیمان میرزا ترغذآکرات مجلس، خصوصاً دوره‌ی چهارم بارها از اصول خویش دفاع نمودند و اصول خویش را به عموم عرضه داشتند. حداقل باید پذیرفت که اغلب اعضای حزب سوسیالیست در دوره مجلس چهارم^۴ به دنبال تحقق آرمان‌های خویش بودند و اگر از این آرمان‌ها چشم‌پوشی کردند، این مسئله مربوط به دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی می‌باشد.

پیرامون مرامنامه‌ی حزب لازم است گفته شود که مرامنامه‌ی حزب سوسیالیست شامل فهرستی از خواسته‌های غیراصولی و غیرقابل اجرا در جامعه نبود که اعضای آن توان و جرات ابراز آن را نداشته باشند. بلکه از آن جا که بسیاری از روسای این حزب خود از آغاز انقلاب مشروطه تا آن زمان در صحنه‌های مختلف سیاسی ایران حضور داشتند و مشکلات کشور را به خوبی لمس می‌کردند، اصول و خواسته‌های موردنظر خود را در مرامنامه‌ی حزب گنجانده و عملکرد و خواسته‌های حزب هم در دو عرصه تجلی کرد: مذاکرات مجلس شورای ملی، و مطبوعات. بنابراین جهت آشنایی با شمه‌ای از پیگیری این اصول و خواسته‌ها، و عملکردی که اعضای حزب در این زمینه از خود برجای نهادند،

۱- نصرت‌الدوله: همان جا، ج اول، ص ۱۳۴.

۲- بهار: همان جا، ج ۲، ص ۲۶.

به این دو مقوله نظری گذرا افکنده می‌شود.

قابل ذکر است که دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، شاهد حضور سخنرانان زبردستی بود. یکی از این سخنرانان مبرز و برجسته سلیمان میرزا اسکندری می‌باشد. در مباحث و مذاکرات مجلس دوره‌ی چهارم، سلیمان میرزا به علت آن که رهبر حزب سوسیالیست بود و در فن سخنرانی مهارت خاصی داشت، در زمینه‌ی مسائل سیاسی یا دفاع از اصول و مرامنامه‌ی حزب، در اغلب موارد از جانب اعضای حزب سخن گفت.

بدین جهت اگر به صورت مذاکرات دوره‌ی چهارم مجلس مراجعه شود، بیشتر سخنان طولانی سلیمان میرزا به چشم می‌خورد و این امر ما را یاری می‌رساند که بهتر با گرایش‌ها، تفکرات و دغدغه‌های حزب سوسیالیست آشنا شویم، لذا در این جا به طور مختصر اشاره‌ای به این مباحث می‌شود.

سخنانی که سوسیالیست‌ها و رهبر آن‌ها یعنی سلیمان میرزا در مطابقت با مفاد مرامنامه‌ی خود ابراز می‌کردند، پیرامون چند موضوع بود. یکی از این موضوع‌ها دفاع از اصول سوسیالیسم و عدم تعارض آن با اصول دین اسلام بود.

زمانی که در مجلس وحیدالملک در توضیح سوسیالیست سخن می‌گفت، از سوی اکثریت، که مخالف سوسیالیست‌ها بودند هیاهو و فریاد اعتراض بلند گردید. سلیمان میرزا با فراخوانی اکثریت به آرامش، گفت «... کدام سوسیالیست از سوسیالیست مذهب اسلام بهتر است. مذهب مقدس اسلام هم سوسیالیست است. مطابق مذهب اسلام بچه‌های شانزده‌ساله هم باید رأی بدهند... کدام سوسیالیست از این بهتر می‌شود. خیلی تعجب است که در مجلس اسم سوسیالیست برده می‌شود هیاهو و اسباب وحشت می‌شود. سوسیالیست یعنی اجتماعی. اگر ما اجتماعی نیستیم اینجا چه می‌کنیم؟ ایشان کمونیست فرمودند که آقایان اشتراکی تعبیر فرمودند... حزبی که امروزه در دنیا طرف دست چپ است می‌گوید به تساوی قسمت کن و مذهب ما می‌فرماید برادرت را مقدم بدار. کدام سوسیالیستی در دنیا آنقدر جلو رفته است؟ اگر اصول مذهبمان را ببینیم می‌بینیم از دست چپ هم چپ‌تر است...»^۱

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۹۱، ۳۰ فروردین ۱۳۰۱.

سلیمان میرزا نه تنها این گونه از اصول سوسیالیست دفاع کرد، بلکه می‌خواست به اکثریت ثابت کند که سوسیالیسم هیچ مغایرتی با مبانی دین اسلام ندارد و شاید بتوان او را پیشرو و مبدع اندیشه‌ی اسلام سوسیالیستی و گروه سوسیالیست‌های مسلمان دانست. -گرچه او بعدها از این اندیشه گذر کرد- سلیمان میرزا که تأکید زیادی بر اسلامی بودن خود و حزب‌اش داشت، در سخنانی که ایراد می‌کرد نه تنها به آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام و امامان شیعه استناد می‌کرد، بلکه از اسلام نیز دفاع می‌نمود. از گفته‌های اوست که «... ما با اشخاصی که با اسلامیت و آزادی دشمن باشند دشمنیم و دوست هستیم با اشخاصی که با اسلامیت و آزادی دوست هستند...»^۱ در هنگامی که علمای شیعه از عراق به ایران تبعید شدند، سلیمان میرزا در دفاع از ایشان، مردم را ترغیب به تنفر و اعتراض نسبت به این تبعید کرد و گفت: «... تمام افراد مملکت کاملاً ملتفت باشند که اظهار تنفر در موقع توهین به یکی از مقامات مقدسه اسلامی یا یکی از علمای اسلامی، مقدم بر همه چیز است...»^۲ بنابراین سوسیالیست‌ها تلاش نمودند از یک سو نشان دهند این فرقه با اسلام همخوانی دارد و از سوی دیگر سعی نمودند ظهور سوسیالیسم را همانند دموکراسی، از بسباب لازم جهت یک جامعه‌ی پیشرفته در قرن بیستم به شمار آورند.

از همین رو «شفق سرخ» ضمن اشاره به چگونگی ظهور سوسیالیسم که ناشی از فشارهای دنیای سرمایه‌داری بود، در باب محاسن سوسیالیسم قلم فرسایی کرده و نوشت: «... سوسیالیسم یک نهضت اقتصادی است. همچنانکه دیموکراسی یک نهضت سیاسی، سوسیالیسم می‌خواهد تساوی زندگانی و حقوق اقتصادی را در دنیا ایجاد کند. همچنانکه دیموکراسی برای تساوی حقوق مدنی کوشش نموده... سوسیالیسم می‌خواهد به استبداد و عظمت‌فروشی سرمایه خاتمه داده و موافق سنن جاریه طبیعت میزان زندگانی و حیات را کار و کوشش قرار دهد. سوسیالیسم می‌خواهد وسایل کار و آلات عمل میان تمام افراد یک جامعه مشترک و هرکس برای سعادت ملت خود، کار و کوشش کند. سوسیالیسم می‌خواهد سرمایه را از اختصاص خارج نموده و یک خط بطلان روی کلیه حقوقی که مردمان بیکار

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۲۸، ۲۹ شهریور ۱۳۰۱.

۲- همان جا.

به اسم سرمایه به خود اختصاص داده‌اند بکشد. سوسیالیسم می‌خواهد زحمات و مجاهدات توده رنجبر وسیله تعیش و کامرانی مشتی دزدان قانونی نگشته، سعادت به میزان کار و زحمت میان افراد جامعه تقسیم شود... این مرام مقدس شاید بهترین راه حل مسئله سعادت و شقاوت و آخرین علاج کاپیتالیسم جنایت آلود غرب باشد.»^۱

حزب سوسیالیست و در راس آن سلیمان میرزا تلاش فراوانی به خرج داد تا از نظام مشروطه و قوانین مندرج در قانون اساسی - که با مرامنامه‌ی حزب نیز مطابقت داشت - دفاع کند. او بارها خواستار رعایت و اجرای این قوانین شد. او از این که در مجلس، احزاب مشخص نبودند و مرامنامه‌ی خود را ارائه نمی‌کردند، شکایت داشت و می‌گفت: «... امروز مجلس به یک تقسیماتی منقسم شده که از روی حزب و دسته نیست و می‌گفت... اقلیت و اکثریت رفاقتی است و ثابت نیست. آقایان اکثریت بفرمایند بینیم سوسیالیست هستند، دموکرات هستند، مفرط هستند، کنسرواتور هستند، اعتدالی هستند، چه هستند؟ بفرمایند. همینطور اقلیت. پس معلوم می‌شود که یک حزب ثابتی نیست... و فاقد این شرط اصلی مشروطیت هستیم...»^۲

او همچنین در صدد دفاع از آزادی بیان و مطبوعات - یکی از اصول مسلم و مصرح قانون اساسی و از مواد مهم اساسنامه‌ی حزب سوسیالیست - برآمده، از این که به بهانه‌های مختلف به این اصل خدشه وارد می‌شد، معترض شده و این اعتراض را چنین بیان داشت: «... مطبوعات در مملکت مشروطه دارای مقام بزرگی است و اولین رکن رکن یک مملکت آزاد است... بنده از طرف رفقای اقلیت خود عرض می‌کنم... در صورتی که مطبوعات آزاد باشد و به وظیفه خود عمل نمایند، اگر مجلس نباشد مجلس را ایجاد می‌کند. مطبوعات است که آزادی را در مملکت برقرار می‌کند... بنابراین صلاح نمی‌دانم... هر روز روزنامه‌جات و مطبوعات در تحت فشار و سختی باشد...»^۳

از آن جا که نفی مالکیت خصوصی از اصول سوسیالیست‌ها بود، سلیمان میرزا و اعضای

۱- «ظهور سوسیالیسم»، شفق سرخ، شماره ۱۷، ۲ اردیبهشت ۱۳۰۱.

۲- همان جا، جلسه ۹۱، ۳۰ فروردین ۱۳۰۱.

۳- همان جا، جلسه ۱۵۵، ۲۵ مهر ۱۳۰۱.

حزب سوسیالیست به طور مکرر این مسئله را مورد نقد و حمله‌ی خود قرار می‌دادند. از جمله سلیمان میرزا طی نطقی، چنین مالکیت خصوصی را مورد سوال و نکوهش قرار داد: «... بنده موافق عقیده مسلکی خودم [می‌گویم از آنجا که]... همه املاک متعلق به اعیان است، بعقیده بنده باید روزی برسد که کلیه املاک دولت بین خرده مالک تقسیم شود، بانک فلاحتی جزو مرامنامه من است، ... اگر بنده اکثریت پیدا کنم اول املاک خالصه دولت را به رعایا می‌فروشم... و البته زمینی که تعلق به خرده مالک داشته باشد بهتر می‌توان از آن استفاده نمود و بیشتر آن ملک را آباد می‌کنند...»^۱

گرچه بهار اشاره کرده است که «سلیمان میرزا» به عدم مالکیت معتقد شده بود، اما دیگر افراد این حزب بدین مسئله اعتقادی نداشتند و نفی مالکیت خصوصی را «یگانی» بدون اطلاع دیگران در مرامنامه حزب گنجانده بود^۲، بعید است چنین امر مهمی را که اعضای حزب بارها در روزنامه‌ها و سخنان خود زیر سوال می‌بردند، توسط یک نفر آن هم بدون اطلاع دیگران در مرامنامه وارد شده باشد. بنابراین این سخن بهار را می‌توان، سخن و عقیده‌ی یک رقیب و مخالف حزبی قلمداد کرد.

یکی دیگر از اموری که سوسیالیست‌ها در آن بسیار فعال بودند، دفاع از حقوق طبقه‌ی فقیر و محروم جامعه، کارگران و معلمان بود و اینان به مناسبت‌های مختلف خواستار اصلاح وضع این اقشار جامعه شدند. چنان‌که وقتی پیرامون وزارت عدلیه در مجلس ابراز نظر گردید، سلیمان میرزا فرصت را جهت وضع بد عدلیه مغتنم شمرده، چنین گفت: «... به مردم تعدی و ظلم می‌شود و معلوم نیست به کجا باید رجوع کنند... باید عدلیه را مجانی کرد و الا هیچوقت خواه در این قضیه، خواه در سایر قضا یا اشخاص فقیر و بی‌بضاعت استفاده از حقوق خودشان را در مقابل متمولین نمی‌توانند بکنند. زیرا بواسطه خسارت‌های مالی که باید متحمل بشوند، بعد از چندی مجبور می‌شوند مقصود خودشان را تعقیب نکنند...»^۳

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۸۲، ۷ فروردین ۱۳۰۱.

۲- بهار: همان جا، ج ۲، ص ۲۶.

۳- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۶۴، ۱۶ آبان ۱۳۰۱.

و در سخنان دیگر ضمن حمله به اعیان و اشراف و ثروتمندان، از بی‌توجهی به مردم فقیر و کارگران ساده در بودجه کشور شکایت کرده گفت: «... بنده در این مدت به هیچوجه ندیده‌ام یک حقوق پنج تومانی برای رعیت بدبخت یا عمله بیچاره پیشنهاد و برقرار شود... فقط اشخاصی که لقبهای عریض و طویل یا پارکهای نزهت افزای قشنگ دارند، یا فلان متمول پارک‌دار که فوت کرده و حالا دیگر ورثه‌اش نمی‌توانند مثل سابق اتومبیل سوار شوند، آن‌ها مستحق اخذ شهریه هستند... بنده نسبت به تمام لوایحی که راجع به مجلس می‌آید مخالفم و رای نخواهم داد...»^۱

سپس سلیمان میرزا که از بی‌تفاوتی و سکوت مردم نسبت به تضییع حقوقشان عصبانی شده بود، فریاد برآورد: «اگر مردم می‌خواهند رفع ظلم شود... آزادی خود را حفظ کنند... باید تعطیل کنند و مشت و دندان نشان دهند تا ظالمین بترسند. و الا تا تعظیم و تکریم می‌کنند... و لغات خاضعانه را استعمال می‌کنند و خودشان را چاکر و بنده باقی خواهند بود. هر وقت خود را آقا و صاحب‌خانه دانستند آقا و صاحب‌خانه خواهند شد...»^۲

وضعیت بد معلمان نیز از دیگر مسائلی بود که حزب سوسیالیست و عوامل آن را بارها به واکنش و عکس‌العمل در برابر این حالت واداشت. همچنان که روزنامه‌های حزب سوسیالیست در شماره‌های مختلف خواستار رسیدگی به مشکلات معلمان بودند و از دولت می‌خواستند «به معلمین که ارکان فکری جامعه هستند بیشتر توجه کند...»^۳

فراکسیون حزب در مجلس هم، دائما به کم کاری و بی‌توجهی دولت، نسبت بدین مسئله اشکال‌گیری می‌کرد. در یکی از جلسات سلیمان میرزا، وزیر مالیه [مصدق] را مورد خطاب قرار داده، گفت: «... اگر پول هست هزار بار می‌گوییم معلم، معلم، معلم. مملکتی که به معارفش اهمیت داده نشود مثل مملکت ما می‌شود و ترقی نخواهد کرد... باز هم می‌گوییم اول معلمین بدبخت، که با ماهی دوازده تومان حقوقش از یک فراش هم کمتر است. اگر دولت پولی فراهم کرده ظلم است که به معلم ندهد و شش ماه حقوق او را به

۱- همان جا، جلسه ۸۲، ۲ فروردین ۱۳۰۱.

۲- همان جا، جلسه ۱۱۲، ۱۸ تیر ۱۳۰۱.

۳- «حقوق تقاعدی معلمین»، شفق سرخ، ش ۴، ۱۸ اسفند ۱۳۰۰.

عقب بیندازد...»^۱

آنگاه به طور کامل تر به ضرورت ایجاد مدارس جهت امکان توسعه امور فرهنگی پرداخته، از تفاوتی که میان فقرا و اشراف در این زمینه وجود دارد، گله مند شده، ابراز داشت: «... اگر بخواهیم استقلال ما محفوظ بماند باید مدرسه داشته باشیم. امروز صاف و ساده می توان گفت تا مدارس بولی است، مخصوص اطفال اعیان است. زیرا آن ها می توانند شهریه بدهند. آن فقیر بیچاره و عمله و کارگر که تمام زندگانی ما بسته به وجود اوست... از کجا بچاهش را تربیت کند؟ یک اجرتی به او می دهند که قوت مایموت است نه بدل مایتحل. این شخص از کجا این پول را پیدا کند؟ ... بدبخت فقرا. یعنی قسمت عمده مملکت از ترقی محروم مانده اند... آیا امروز در تمام مملکت یک بچه کارگر و عمله بیچاره روی کار آمده؟ خیر. آن بدبخت بیچاره تری نکرده، مثل اینکه خدای نخواستہ از نوع بشر خارج است. چرا؟ برای اینکه خیانت نمی کند و خادم واقعی است و شبانه روز کار می کند و چون بی صداست و هنوز پی به حقوق خودش نبرده، حقوق او را پایمال می کنیم. بنده هر چه از اول تا به حال راجع به معارف صحبت شد گوش کردیم تمام صحبت ها در اینست که بودجه مرکز ولایات متناسب نیست. ولی هیچکس صحبت نمی کند که در مرکز یا در ولایات مدرسه ای که فقرا از آن استفاده کنند کجاست؟...»^۲

حزب سوسیالیست به طبقه ی کارگر به طور ویژه نظر داشت و چون دفاع از حقوق اتحادیه های کارگری را وظیفه ی خود می دانست، بارها خواهان توجه دولت به این طبقه و احقاق حق آنان گردید. سلیمان میرزا که مانند اکثر مواقع سخنگوی حزب خود بود، این بار هم این وظیفه را به عهده گرفته، این چنین نسبت به موقعیت کارگران، وزیر فوائد عامه را زیر سوال برد: «... مکرر اینجا گفته شده و باز هم اگر گفته شود خالی از اهمیت نیست و آن این است که عملجات و کارگران مملکت با وجود اینکه بیشتر از همه به این مملکت خدمت می کنند و زحمت می کشند با وجود این، آن طوری که باید احقاق حقوق آن ها بشود و استفاده از آزادی مملکت بکنند، نمی کنند. این آزادی و این قوانین عمده

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۵۲، ۷ دی ۱۳۰۰.

۲- همان جا، جلسه ۶۵، ۱۳ بهمن ۱۳۰۰.

برای حمایت از ضعفا است و الا اقویا همیشه ظالم بوده و زور هم گفته‌اند. پس قانون برای جلوگیری از تعدیات اقویا نسبت به ضعفا است. معذک همیشه من می‌بینم در هر جا خسارت وارد می‌آید به فقرا وارد می‌آید...»^۱ اما از آن جا که این حزب نسبت به وضعیت طبقه‌ی محروم و ضعیف و کارگران جامعه هیچ‌گونه تغییری مشاهده نمی‌کرد نمایندگان اکثریت را مورد نکوهش قرار داده، از آنان که حامی دولت بودند، معترضان خواهش نمود در رفع محرومیت اقشار آسیب‌پذیر جامعه قدمی بردارند. در جلسه ۷۹ وحید الملک و سلیمان میرزا هم صدا شده، خواستار توجه اولیاء امور بدین امر شدند. به طوری که سلیمان میرزا نومیدانه، اساس همه‌ی خواسته‌های فرقه‌ای خود را در این باره چنین بیان کرد: «... مکرر گفته‌ام ظالم حمایت لازم ندارد و فقط مساعی ما باید صرف حمایت از مظلوم و بی‌گناه شود... از سمنان و دامغان اطلاع داده‌اند که دیگر ما شکایتی به مجلس نخواهیم کرد و ضمناً خواهش کردند مرجع دیگری برای تظلمات آن‌ها نشان بدهیم... به چه جهت باید این تعدی به اهالی بشود؟ اهالی این مملکت به کجا تظلم کنند؟ به کی بگویند؟ اگر تظلم کند که حاکم می‌فرستد حبس‌اش می‌کند کتکش می‌زند و می‌گوید برو تلگراف رضایت مخابره کن... اگر مردم قدری آزادی داشته باشند و بدانند که شلاق نخواهند خورد و حفظ حقوق و امنیت آن‌ها می‌شود آن وقت می‌بینید چقدر تظلم می‌شود... باری پس از همه این داد و بیداد که می‌دانم فایده ندارد و خودم را خسته کردم و احقاق حقوق مظلومین آنطور که دلم می‌خواهد نمی‌شود، تاکنون یک اعلانی در روزنامه از طرف دولت ندیده‌ام که نوشته باشد فلان الملک و فلان الدوله، امین مالیه یا حاکم، که مال مردم را ربوده و یا تعدی و دزدی کرده بود، محکوم شد و به فلان مجازات رسید و ابدأ مصدر شغلی نخواهد شد و بعدها از حق انتخاب محروم است...»^۲ در کنار این فعالیت‌ها که حزب سوسیالیست طبق الگوی مرامنامه‌ای خود انجام می‌داد، این حزب تضاد و دشمنی خاصی با اشراف و اعیان ابراز می‌نمود و نیش زبان خود را همواره متوجه این طبقه می‌کرد. به عنوان مثال روزنامه شفق سرخ طی مقاله‌ای، اشراف را مورد تحقیر قرار داده، نوشته بود: «... اشراف

۱- همان جا، جلسه ۱۳۶، ۲۷ شهریور ۱۳۰۱.

۲- همان جا، جلسه ۷۹، ۲۳ اسفند ۱۳۰۰.

[ایران] یعنی طبقه ممتازی که جز انتساب به یک فامیل متمول یا تصاحب اراضی واسعه یا نشستن در اتومبیل، سند امتیازی در دست ندارد. اشراف یعنی محترکین جاه و مقام و تمام آنهایی که بدون جهت کاندید وزارت و حکومت می‌شوند. اشراف یعنی آن کسانی که کمتر کار می‌کنند. یعنی نه کار فکری و نه کار بدنی دارند و بیشتر از همه متنعّم و سعادتمند هستند. اشراف یعنی آن کسانی که به قیمت بدبختی و فلاکت هزارها افراد رنجبر زندگانی می‌کنند... عقاید ما آن‌ها را مستحق مرگ می‌داند...^۱ این خرده‌گیری به اشراف در مجلس بسیار بیشتر و متنوع‌تر، حتی نسبت به دستگاه سلطنت ابراز می‌شد. به طوری که وقتی در مجلس بودجه‌ی کابینه‌ی سلطنتی مطرح گردید، سوسیالیست‌ها از پذیرش آن امتناع کردند و سلیمان میرزا به عنوان نماینده‌ی آنان گفت: «... با حفظ تمام احترامات مقام سلطنت... منافی نمی‌دانم که مخالف باشم با بودجه کابینه سلطنت... [به دلیل] این فقر و فلاکتی که امروزه مردم دارند و تمام ادارات در مضیقه هستند... اگر امروزه مسئله کابینه را قبول کردیم فردا سایر دوائر هم خواهد آمد... وقتی که صندوق مملکت عایداتش بیش از حالا شد... ما هم بیشتر تقدیم خواهیم کرد... گمان ندارم که اعلیحضرت همایونی هم از این مسئله مکدر شوند...^۲ بعد از آن، یکی دیگر از سوسیالیست‌ها یعنی سید محمد باقر دستغیب هم ضمن صحّه گذاشتن بر سخنان سلیمان میرزا افزود: «... سلطان این مملکت... بیشتر باید ملاحظه ضعف و بدبختی این مملکت را بکند: پس اول باید از خرج خودش بکاهد... تا این مملکت باقی بماند...»^۳

مضاف بر آن سلیمان میرزا با دادن شهریه به شاهزادگان، مخالف و خواهان آن بود که این پول‌ها به معارف، فقرای مملکت یا حقوق‌بگیران کم درآمد تعلق گیرد. به نظر او این شاهزادگان و اشراف و اعیان، بدین دلیل صاحب این شهریه‌ها و مواجب مجانی می‌شوند که «بزرگ‌زاده هستند. در صورتی که این بزرگی را از مکیدن خون مردم این مملکت تحصیل کرده‌اند و مثل زالوهائی هستند که خون فقرا را مکیده بزرگ شده‌اند. آن وقت

۱- «پیام شفق سرخ»، شفق سرخ، ش ۳، ۱۶ اسفند ۱۳۰۰.

۲- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۹۲، ۲ اردیبهشت ۱۳۰۱.

۳- همان جا.

برای اینکه چاق‌تر بشوند باید از فقراء و ضعفا بگیریم و تمام را به حلق اینها داخل نمائیم.»^۱ درست است که سلیمان میرزا رهبر حزب سوسیالیست بود، اما این مسئله، که او به این شدت از طبقه‌ی اشراف و شاهزادگانی که جزو آن‌ها بود، ابراز انزجار و تنفر می‌نمود، حتی برای خودش نیز جای تعجب داشت؛ به طوری که می‌گفت: «نمی‌فهمم چطور شده است با اینکه من خودم شاهزاده هستم چرا با آن‌ها مخالفم و همیشه به علیه ظلم و تعدی این خانواده هستم. یعنی قسم خورده‌ام هرکسی ظلم کند بر علیه او باشم»^۲ و یا اگر با القاب اشرافی مورد خطاب قرار می‌گرفت، مکدر شده و می‌گفت: «بنده نه حضرت هستم، نه اقدس والا، نه شاهزاده، خواهشمندم به من فحش ندهید.»^۳ البته در باور کردن این سخنان او نباید تردیدی داشت. چرا که عملکرد او در مخالفت با اشراف طی دوران مشروطه، این امر را به خوبی اثبات می‌کند. به هر حال تعرضات سلیمان میرزا و سوسیالیست‌ها به اشراف و شاهزادگان هیچ‌گاه خاتمه نیافت و در مواقع مقتضی همانند وقتی که از سوی دولت پیشنهاد ۷۵ هزار تومان حقوق سالانه برای محمدعلی میرزا، شاه اسبق ایران، مطرح گردید، بروز میکرد. در این مورد خاص، سلیمان میرزا ضمن یاد شهدای مشروطه، فرمود: «... بنده خودم را مسئول شهدای آزادیخواه می‌دانم... روح شهدایی که در قبر هستند متزلزل است که چطور ما به کسانی که آن‌ها را کشته‌اند، جایزه می‌دهیم... بنابراین به اندازه سهم خود تصدیق نمی‌کنم یک دینار به شخص محمد علی میرزا داده شود... ما با این ۷۵ هزار تومان می‌توانیم یک اصلاحاتی خواه در عدلیه، خواه در معارف بکنیم که یک جماعتی از اطفال فقرا در آنجا تحصیل کنند...»^۴

این مخالفت و تعرض نسبت به طبقه اشراف تا بدانجا پیش رفت که سوسیالیست‌ها از زبان سلیمان میرزا خواهان مجازات افراد این طبقه شدند:

«... در این مملکت مجازات درباره دزد اعمال می‌شود. ولی درباره کسی که دویست هزار تومان می‌دزدد اعمال نمی‌شود... [درباره] کسیکه می‌گوید ملک من به اندازه خاک

۱- همان جا، جلسه ۱۱۳، ۱۸ تیر ۱۳۰۱.

۲- همان جا.

۳- همان جا، جلسه ۹۵، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۱.

۴- همان جا، جلسه ۶۳، ۸ بهمن ۱۳۰۰.

بلژیک است و هفت کرویر مالیات دولت را نمی‌دهد و همینطور درباره سایر گردن فرازان و متشخصین و اعیان و صاحبان نفوذ اصلاً قانون اجرا نمی‌شود و به هزار تعبیر و تفسیر مالیات خود را نمی‌دهند. اما حمال و کاسب و کارگر بیچاره را توی سرش می‌زنند... و شش نفر شش نفر اعدام می‌کنند. اما تاکنون دیده نشده یکی از آن دزدهای اعیان و اشراف را مجازات بدهند... بنده باید حق داشته باشم سوال کنم چرا فلان ماده قانون مجازات را درباره فلان السلطنه یا فلان الدوله که در حکومت خود آدم می‌کشد اجرا نکردید...؟»^۱

از دیگر مسائلی که برای سوسیالیست‌ها اهمیت داشت حفظ امنیت و استقلال کشور بود. آن‌ها معتقد بودند این امنیت و استقلال پیوند ناگسستنی با قانون اساسی کشور دارد و نباید هیچ یک را فدای دیگری نمود. در این باره سلیمان میرزا در پاسخ به یکی از نمایندگان مجلس چنین اظهار داشت: «... گویا فرمودند هرگاه استقلال مملکت در خطر باشد در مورد قانون اساسی چه خواهیم کرد و اگر اختلال امور پیش می‌آید و نظم و امنیت از میان برود با قانون اساسی چه باید کرد؟ بنده این مسئله را تکرار می‌کنم که حفظ استقلال مملکت به نظر اشخاص فرق می‌کند و یک موضوعات شخصی الوقوعی نیست و هر کس به نظر خودش یک طوری تفسیر می‌کند...»^۲ سلیمان میرزا اعتقاد داشت که ممکن است برخی اشخاص معتقد باشند برای حفظ استقلال مملکت لازم است مجلس شورای ملی مدتی تعطیل شود. چنانچه شش سال پس از تعطیلی مجلس سوم این کار عملی شد و افرادی که خواهان این تعطیلی بودند نظرشان این بود که به جهت حفظ استقلال مملکت این کار را کرده‌اند. آن‌گاه به نمایندگان مجلس گوشزد کرد که مراقب و مواظب باشند کسی یا نیرویی چه از داخل یا خارج کشور به بهانه‌های واهی قانون اساسی را پایمال هوس‌های خود نسازد. در این مورد سلیمان میرزا چنین نظری داشت: «... اگر اشخاصی بر علیه قانون اساسی باشند البته اجرای قانون اساسی را برخلاف حفظ استقلال می‌دانند. بنده لغت استقلال مملکت و مقتضیات وقت را یک حربه برنده و یک اسلحه می‌دانم از برای

۱- همان‌جا، جلسه ۱۱۲، تیر ۱۳۰۱.

۲- همان‌جا، جلسه ۸۹، ۲۵ فروردین ۱۳۰۱.

اشخاصی که هر وقت می‌خواهند مقصدشان پیش برود استعمال می‌کنند...»^۱
 سخن آخر پیرامون مواضع فکری سوسیالیست‌ها دیدگاه ایشان در قبال قدرت‌های خارجی بود. این حزب که به وسیله سران دموکرات و اعتدالیون ایجاد شد و تجربه‌های تلخ ملیون ایرانی را در مجلس دوم و سوم به همراه داشت و از حضور قدرت‌های خارجی، لطمه‌های جبران‌ناپذیری را متوجه کشور می‌دید، به طور یقین با حضور و نفوذ این قدرت‌ها به خصوص انگلیس مخالف، و خواهان خاتمه یافتن تسلط این کشور استعمارگر بر سرنوشت ایران بود و لغو امتیاز کاپیتولاسیون را در ایران تأکید داشت.

مواردی که به عنوان نمونه ذکر مختصری از آن شد، مهم‌ترین مقوله‌هایی بود که حزب سوسیالیست در دوره چهارم مجلس شورای ملی بدان توجه و اهمیت نشان داد. به طور حتم موضوع‌هایی همچون امنیت؛ فقر جامعه در تمام ابعاد ممکن به ویژه در زمینه فرهنگ و اقتصاد؛ عدم آشنایی مردم با حقوق حقه خود؛ بی‌توجهی به قانون از سوی قدرتمندان؛ قدرت بی‌حد و حصر شاهزادگان و اشراف و استفاده‌ی ابزاری و غیرقانونی این قشر از قانون اساسی؛ تسلط بیگانگان بر امور کشور و ... مشکلات ریشه‌داری بودند که انقلابیان کهنه‌کار ایرانی که اینک در حزب سوسیالیست تجمع کرده بودند، به خوبی طی دوران مشروطه آن‌ها را لمس و خواستار رفع این موانع در سر راه ترقی جامعه بودند. بنابراین سخن و عقیده‌ی رقبای پارلمانی سوسیالیست‌ها - یعنی اصلاح‌طلبان - یا مورخان شوروی و اعضای حزب کمونیست، که سوسیالیست‌ها را نسبت به عقایدشان کافر یا سست عقیده می‌دانستند، نمی‌تواند چندان درست باشد. چرا که آنان و یا حداقل سران این حزب، تلاش خود را جهت اعلان خواسته‌های خود و بیان مشکلات بزرگ کشور مبذول داشتند و باید گفت مطرح کردن این مسائل و اصرار بر تحقق این خواسته‌ها خود قدم بزرگی به حساب می‌آمد و این که آیا این حزب در رفع این مشکلات و محقق ساختن این خواسته‌ها عمل کرد، مسئله‌ای است که باید در دوره پنجم مجلس شورای ملی بدان پرداخته شود. چرا که حزب سوسیالیست در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، غالباً در اقلیت قرار داشت و منتقد دولت بود.

۱- همان جا.

روزنامه‌های حزب سوسیالیست

حزب سوسیالیست در مجالس چهارم و پنجم شورای ملی فاقد روزنامه‌ای تحت عنوان ارگان رسمی حزب بود و این امر شاید بدین خاطر بود که حزب شامل چند جناح و طیف فکری می‌شد که هرکدام تا اندازه‌ای خود را مستقل می‌دانستند. در نتیجه حزب سوسیالیست را تعدادی روزنامه حمایت می‌کردند که برجسته‌ترین آن‌ها از این قرار بود: طوفان، که صاحب امتیاز آن محمد فرخی یزدی و مدیریت آن را موسوی یزدی به عهده داشت؛ شفق سرخ به مدیریت علی دشتی؛ ستاره ایران به مدیریت حسین صبا؛ پژوهش به مدیریت ابوالقاسم کحال‌زاده؛ اقدام به مدیریت عباس خلیلی؛ و پیکان به مدیریت وثوق همایون.^۱ از دیگر روزنامه‌های وابسته به حزب باید به نوبخت، سپاس، شاهین، ایران آزاد، اقتصاد ایران، راه نجات، بهارستان و کوشش اشاره کرد.^۲ از آن جا که حزب سوسیالیست با حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری ارتباط نزدیک داشت، روزنامه‌های وابسته به این حزب هم از حزب سوسیالیست پشتیبانی می‌کردند که مهم‌ترین این روزنامه‌ها عبارت بودند از: حقیقت، به مدیریت سید محمد دهگان و سردبیری سید جعفر جوادزاده-پیشه‌وری؛ و کار، به مدیریت ابوالفضل لسانی. این روزنامه با توقیف روزنامه‌ی حقیقت جایگزین آن شد.^۳

- روزنامه‌ی «قرن بیستم» نیز که صاحب امتیاز آن میرزاده عشقی و تحت مدیریت عباس اسکندری بود، در مجلس چهارم از حزب سوسیالیست دفاع می‌کرد. اما این روزنامه در مجلس پنجم به مخالفان حزب سوسیالیست پیوست.^۴ شایان ذکر است که برخی از این روزنامه‌ها در طول دوره‌ی چهارم و پنجم مجلس شورای ملی توقیف و تعطیل شدند و روزنامه‌های دیگری جای آن‌ها را گرفت و البته این روزنامه‌های جدید هم در مدت ریاست

۱- اسناد مطبوعات ۱۳۲۰-۱۳۸۶ ه. ش، به کوشش کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، جلد اول، تهران، سازمان اسناد ملی

ایران، ۱۳۷۲، ص ۵۵

۲- ویلم فلور: اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول، تهران، انتشارات توس،

۱۳۷۱، ص ۲۹.

۳- همان جا.

۴- اسناد مطبوعات ۱۳۲۰-۱۳۸۶ ه. ش، همان جا، ص ۴۷۶.

وزرای رضاخان، یا طرفدار او شدند و یا توقیف و تعطیل گشتند.

فصل دوم

حزب سوسیالیست
در عرصه‌ی چالش‌های سیاسی
در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی

دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی در تاریخ معاصر ایران، دوره‌ای حساس و بحرانی محسوب می‌گردد. در این دوره کشور درگیر مسائل، مشکلات و بحران‌های فراوانی از قبیل عدم حاکمیت دولت مرکزی بر اوضاع سراسر کشور- که پیامد آن وجود ناامنی در اغلب جاهای کشور بود-؛ خالی بودن خزانه‌ی کشور و فقر و فاقه‌ای که مردم با آن دست به گریبان بودند؛ ظهور نیروی نظامی به فرماندهی رضاخان در عرصه‌ی سیاست کشور و بالارفتن اقتدار این نیرو در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی؛ خارج بودن روسیه از رقابت جدی با انگلیس در مناسبات داخلی ایران؛ آزادی فراوان مطبوعات گروه‌های مختلف فکری؛ آزادی فعالیت احزاب و... بود. همچنین در این دوره دوباره دو جریان مهم در کشور حاضر بودند که رقیب سرسخت یکدیگر به شمار می‌رفتند. نقش مهمی که این دو جریان در این دوره ایفا نمودند باعث شد اتفاق کم‌نظیری در جریان‌ات سیاسی کشور پدید آید و آن، اتکا و اعتبار کابینه‌ها به مجلس و تبعیت آن‌ها از خواسته‌های پارلمان بود. این حادثه‌ای کم‌نظیر اما موقت در کشور بود که کابینه‌ها را احزاب درون کشور و مجلس، نه خواست و اراده‌ی بیگانگان یا نیروهای خارج از محدوده‌ی احزاب، بر سر کار می‌آورد یا مجبور به استعفا می‌نمود. می‌توان گفت چنین اتفاقی، به رشد فرهنگ و شعور سیاسی احزاب انجامید. اما متأسفانه این روند چندان نپائید و در مجلس پنجم با دخالت نظامیان در سیاست و قدرت‌یابی مجدد بیگانگان- به خصوص انگلیس- اعتبار و ارزش احزاب در تصمیم‌گیری‌های کشور فروکش کرد و پس از مجلس پنجم تا انتهای سلطنت رضاشاه

به نابودی سپرده شد.

از آن جا که رقیب مهم حزب سوسیالیست در دوره چهارم، گروه «پارلمانی اصلاح طلبان» به شمار می رفت و در واقع حزب سوسیالیست در اغلب اتفاقات و مسائل مهم در برابر این گروه پارلمانی موضع گیری می نمود، ابتدا توضیح مختصری در مورد فراکسیون اصلاح طلبان و سوسیالیست ها ارائه می گردد، سپس حوادث و وقایع سیاسی مطرحی که حزب سوسیالیست در آن نقش داشت، مورد تجزیه و تحلیل و رسیدگی واقع می شود.

فراکسیون اصلاح طلبان که در مجلس چهارم وجود یافت، در واقع وارث و جایگزین حزب اعتدالیون بود. این فراکسیون از برنامه‌ی محافظه کارانه‌ی پیروی می کرد که مشابه برنامه اعتدالیون بود. بهار معتقد است «اصلاح طلبان باقی مانده‌ی اعتدالی ها و بی طرفهای مجالس قبلی هستند و ضمن داشتن اکثریت مجلس چهارم اشخاص فعال و مهمی که بعدها دیدیم مانند مرحوم مدرس و آشتیانی و بهبهانی و تیمور تاش و فیروز و داور و غیره در میانشان یافت می شد.»^۱ در کادر رهبری این فراکسیون روحانیون مشهور، تجار ثروتمند و اشراف زمیندار دیده می شدند که به جز افراد یاد شده قوام السلطنه، مرتضی قلی خان بیات، علی کازرونی نیز جزء سران آن ها بودند.

فراکسیون اصلاح طلبان در مجلس چهارم توسط مدرس رهبری می گردید. اما این فراکسیون در خارج از مجلس دارای هیچگونه تشکیلات و سازمان منظم حزبی با مرامنامه و اساسنامه‌ی خاصی نبود و می توان گفت اساس فعالیت های آن ها فقط در مجلس متمرکز بود. با این وجود در مجلس عقاید این فراکسیون مبتنی «بر روشن ساختن روابط با روسیه شوروی و سایر دول متحابه و آوردن مستشار برای وزارت دارائی از امریکا و حفظ بیت المال از دستبردهای احتمالی و وضع قانونی استخدام و نظام اجباری» بود.^۲ یکی از اقدامات مهم «اصلاح طلبان» در مجلس چهارم، تهیه‌ی طرحی بود که بر مبنای آن، قرارداد

۱۹۱۹ ملغی و روابط ایران و انگلیس به حالت پیش از قرارداد باز می گشت.^۳ ضعف

۱- بهار: همان جا، ج اول، ص ۱۳۳.

۲- همان جا، ص ۱۳۴.

۳- حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صص

بی‌برنامگی و فقدان تشکیلات منظم، نداشتن استراتژی روشن و مشخص و نیز عدم تعادل و ثبات در موضع‌گیری‌های سیاسی افراد این فراکسیون، از مشکلات بارزی بود که با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. در مجلس چهارم این فراکسیون از کابینه‌های قوام‌السلطنه و مشیرالدوله حمایت کرده بود و کابینه‌ی مستوفی را مورد حمله و استیضاح قرار داده، برکنار نمود. در ضمن این فراکسیون مخالف سردار سپه بود و سعی می‌کرد با پشتیبانی از قوام‌السلطنه، یکه‌تازی‌های رضاخان را مهار کند. اما در این زمینه توفیقی به دست نیاورد. در مجلس پنجم بسیاری از اعضای «اصلاح‌طلبان» از این فراکسیون کناره‌گیری کرده و به حزب تجدد پیوستند و بدین صورت «اصلاح‌طلبان» تبدیل به فراکسیون اقلیت و ضعیفی شد که نتیجه‌ی آن در پایان مجلس پنجم، انحلال و متفرق شدن اعضای این گروه پارلمانی بود.

پیرامون اعضای فراکسیون حزب سوسیالیست در مجلس چهارم هم باید گفت شناسایی این افراد کاری مشکل است و با اطمینان نمی‌توان آنان را معرفی کرد. یکی از دلایل این ابهام این است که در مجلس چهارم به هنگام طرح مسائل مهم، غالباً سلیمان میرزا که رهبر حزب بود، رشته‌ی سخن را به دست می‌گرفت و دیگر اعضای حزب سوسیالیست سکوت اختیار می‌کردند. در موارد بسیاری هم که در مورد موضوعی رأی‌گیری به عمل می‌آمد، برخی از افراد حزب سوسیالیست در گروه موافقان و برخی دیگر هم در گروه مخالفان بودند. البته در مواقع دیگری نیز نمایندگان غیر سوسیالیست، در رأی دادن با سوسیالیست‌ها هم‌رأی می‌شدند. به علاوه در همان دوره‌ی چهارم مجلس اتفاق می‌افتاد که برخی از وکلای حزب سوسیالیست شده و یا از همکاری با آن خودداری می‌کردند.^۱ از این رو تعداد افراد فراکسیون سوسیالیست نوسان داشت. چنان‌که در منابع مختلف تعداد فراکسیون حزب سوسیالیست در مجلس چهارم بین ۱۳ تا ۱۶ نفر ذکر شده است. بنابراین پس از مطالعه‌ی مذاکرات مجلس چهارم می‌توان فراکسیون حزب سوسیالیست را مرکب از این اشخاص دانست: سلیمان میرزا، محمد صادق طباطبائی، محمدرضا مساوات، میرزا شهاب کرمانی، سید المحققین، ابوالقاسم فیوضات، محمد باقر دستغیب، شیخ ابراهیم

۱. مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۸۴، ۲۱ خرداد ۱۳۰۱، به سخنان حائری‌زاده مراجعه شود.

زنجانی، میرزا طاهر تنکابنی، سردار فاخر حکمت، امین التجار، ناظم العلماء، شیخ الاسلام اصفهانی و حائری زاده. به غیر از این افراد حدس زده می شود که برخی از این کسان هم در مجلس چهارم جزو فراکسیون سوسیالیست بودند: بهاء الملک همدانی، بیان الملک، مستشار السلطنه، سدیدالملک، معتمد التجار، سردار مفخم، سردار جنگ، میرزا سید حسن کاشانی، میرزا ابراهیم قمی و رئیس التجار.

کابینه اول قوام السلطنه

قوام السلطنه کابینه‌ی خود را در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ ش. به این ترتیب معرفی کرد:^۱

قوام السلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله

سردار سپه و وزیر جنگ

محتشم السلطنه (چند ماه بعد مصدق السلطنه و سپس مشار السلطنه) وزیر خارجه

معتمد السلطنه (چندی بعد مصدق) وزیر مالیه

عمید السلطنه (چندی بعد مشار السلطنه) وزیر عدلیه

مشار السلطنه (چندی بعد شهاب الدوله) وزیر پست و تلگراف

ادیب السلطنه (چندی بعد عمید السلطنه و سپس نیر السلطان) وزیر تجارت و فوائد عامه

ممتاز الدوله (دکتر امیر اعلم) وزیر معارف

حکیم الدوله وزیر امور خیریه

کابینه‌ی قوام السلطنه از همان ابتدا با نارضایتی گروه بسیاری از روشنفکران و ملیون به ویژه افراد حزب سوسیالیست مواجه شد. زیرا برادر او وثوق الدوله، به خاطر قرارداد ۱۹۱۹ منفور خاص و عام، و از لحاظ سرسپردگی به انگلیس شهرت زیادی داشت. دلیل دیگر مخالفت سوسیالیست‌ها با قوام، جایگاه اشرافی او بود. علاوه بر آن چون قوام از سوی «اصلاح طلبان» حمایت می‌گردید، به طور طبیعی از سوی حزب سوسیالیست - که در اقلیت بود - مورد نقد و ایراد قرار داشت. به خاطر همین ایرادهای حزب سوسیالیست قوام ناگزیر شد دوباره کابینه‌ی خود را ترمیم و اعضایش را تغییر دهد دولت قوام برای مقابله

۱- حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، چاپ سوم، بهرلن، نشر ناشر، ۱۳۶۱، ص ۴۱۹.

با بحران مالی به فکر اخذ وام ۶ میلیون دلاری از امریکا بود و همچنین قصد داشت که با اعطای امتیاز نفت شمال به کمپانی استاندارد اویل امریکایی «standard oil» پشتوانه محکمی برای وام مذکور فراهم آورد. اما همان‌طور که قبل از این گفته شد با اینکه این امتیاز در ۲۹ آبان ۱۳۰۰ ش. توسط مجلس تصویب گردید، با مخالفت‌هایی که از طرف انگلیس و روس صورت گرفت، این امتیاز عقیم ماند. از دیگر اقداماتی که قوام‌السلطنه صورت داد سرکوبی قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و نهضت جنگل در شمال به یاری نیروی قزاق تحت سرپرستی رضاخان بود. موفقیت رضاخان، شهرت و قدرت او را دو چندان کرد و باعث شد وزارت جنگ بیشترین بودجه را به خود اختصاص دهد.^۱ رضاخان، بی‌آنکه در حیطةی اختیاراتش باشد، به عزل و نصب حکام ایالات پرداخت و در امر انتخاب آن‌ها دخالت نمود.^۲ همین مسئله سبب شد که حکام چندان که باید از رئیس‌الوزرا فرمان نبردند. سردار سپه همچنین سعی نمود ژاندارمری و نظمی را از وزارت جنگ منتقل، و با ادغام آنان در نیروی قزاق، یک ارتش متحدالشکل را تحت فرمان خود تشکیل دهد. این تلاش رضاخان با مخالفت قوام روبرو و منشا اختلاف و دشمنی آن دو گردید. از مسائلی که باعث شد قوام به شدت از سوی سوسیالیست‌ها مورد تهاجم تبلیغاتی قرار گیرد، قتل کلنل پسیان بود. در این باره روزنامه‌ی سوسیالیستی «ایران آزاد» ضمن نکوهش کار قوام خطاب به او چنین نوشت: «دست شجاع کلنل محمدتقی خان گریبان تو را گرفته و خون پاک اوست که جوش می‌زند. او آزادیخواه، وطن‌پرست و ایران دوست بود و سعادت و عظمت این مملکت را می‌خواست.^۳ روزنامه‌ی اقدام هم یک رباعی از عارف قزوینی را که در خصوص قتل کلنل سروده بود، به همراه عکس سربریده او به چاپ رساند^۴ که در تهییج عواطف مردم علیه قوام بسیار مؤثر بود. این رباعی چنین سروده شده بود:

۱. عبدالله مستوفی: همان‌جا، ص ۴۶۶.

۲. حسین مکی: همان‌جا، ج اول، ص ۴۲۳.

۳. قهرمان میرزا سالور (عین‌السلطنه): روزنامه خاطرات، ج ۸، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر،

۱۳۳۳، ص ۶۳۴۲

۴. عباس خلیلی: در آئینه تاریخ، به اهتمام محمد گلبن، تهران، انوشه، ۱۳۸۰، صص ۹۱-۹۲.

این سر که نشان سرپرستی است امروز رها ز قید هستی است
با دیده عبرتش ببینید این عاقبت وطن پرستی است

مسلم آن است که حزب سوسیالیست جدای از آن که از واقعه‌ی قتل کلنل متالم بود، در نظر داشت این مسئله را دست آویزی جهت فشار به کابینه قوام قرار دهد. زیرا این حزب در خصوص قتل میرزا کوچک خان - یکی دیگر از ملیون - از خود واکنشی نشان نداد. علت آن هم مشخص است؛ زیرا میرزا در نهضت خود، با کمونیست‌ها و طرفداران شوروی، دشمن و درگیر شده بود. اما جانبداری از کلنل پسیان به زودی فروکش نمود. چرا که حوادث دیگری این واقعه را تحت‌الشعاع قرار داد.

از مهم‌ترین این رویدادها، واگذاری امتیاز نفت شمال بود. به گفته‌ی بهار «روسها به تحریک سوسیالیست‌ها بر ضد قوام قیام کردند و جراید دست چپی در فحاشی و هتاکی را به روی دولت مزبور گشودند و هنگامه‌ی عجیبی برپا کردند.»^۱ واضح است که سوسیالیست‌ها بر سیاست شوروی تأثیر می‌نهادند. بنابراین سعی نمودند دشمنی شوروی را علیه قوام برانگیزانند. چنان که سلیمان میرزا و دیگر سوسیالیست‌ها که با قوام عداوت سخت و دیرینه‌ای داشتند، به روس‌ها چنین تلقین می‌کردند که قوام عامل انگلیس است و می‌خواهد پای امریکا را به شمال ایران و در جوار شوروی باز کند.^۲ روس‌ها نیز که از واگذاری امتیاز نفت شمال خشمگین بودند، به راحتی این گفته را باور کرده و روزنامه‌های چپی را تحریک کردند که قوام را به همراه انگلیس و امریکا زیر فشار حملات خود قرار دهند.

روس‌ها تصور نمی‌کردند که انگلیس بیش از خودشان مخالف واگذاری امتیاز نفت شمال باشد. در نتیجه قوام و انگلیس را مسبب این کار می‌دانستند. پیرو همین سیاست، روزنامه «شفق سرخ» کمپانی استاندارد اوایل را به دلیل این که می‌خواهد انگلیس را به طور غیرمستقیم شریک این امتیاز کند، نکوهیده و امریکا را مایه‌ی «بدبختی گیتی، منبع شقاوت و فلاکت جهان، مظهر جبن و دنائت» معرفی کرد. شفق سرخ می‌پرسید: «امریکا

۱- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۰۱.

۲- نصرالله سیف‌پور فاطمی: آئینه عبرت (خاطرات) به کوشش علی دهباشی، چاپ اول تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.

از دنیا چه می‌خواهد؟ می‌خواهد ثروت دنیا را به طرف خود کشانیده و مرگ بشریت را در
 افریقا، آسیا و اروپا با پیشانی خود مشاهده کند». این روزنامه سپس امریکا را از همکاری با
 انگلیس که جنایات زیادی در ایران مرتکب شده بود برحذر داشت و یادآوری می‌کرد:

"ملت ایران برای جلوگیری از توسعه نفوذ همسایه شمالی و جنوبی بود که مستخدمین
 نظامی خود را از سوئد و مالیه را از مرگ امریکا و گمرک را از بلژیک آورد و ... برای محدود
 کردن مطامع سیاسی انگلیس بود که نخواستند با اعطای امتیاز نفت شمال دست او را
 بیشتر به شئون اقتصادی ایران دراز نمایند."^۱ به علاوه روزنامه‌های سوسیالیستی از جمله
 طوفان و شفق سرخ که از مهم‌ترین روزنامه‌های آن دوره به شمار می‌رفتند، طی مباحث
 سلسله‌واری، سیاست استعماری انگلیس را توضیح و تشریح نمودند. به خاطر این مقاله‌ها
 بود که قوام به هنگام ملاقات با دشتی، نامه‌ای را با این مضمون به او نشان داد: "چیزهایی
 که مدیر شفق سرخ می‌نویسد اگر ادامه پیدا کند روابط دولت پادشاهی انگلیس را با ایران
 تیره و سرد خواهد کرد."^۲ این جمله نشان می‌دهد که سوسیالیست‌ها چندان بی‌ربط به قوام
 حمله نمی‌کردند. شاید این ادعای سوسیالیست‌ها که قوام آنگوفیل است، صحت نداشت،
 اما واضح است که قوام می‌دانست برای تحقق امتیاز نفت شمال باید رضایت انگلیس را
 فراهم سازد. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها هم که چنین چیزی را حدس زده بودند، اندک
 اندک «امتیاز نفت شمال» را بهانه‌ای کردند برای حمله سخت به سیاست‌های انگلیس.
 این دولت که حتی پیش از واگذاری امتیاز نفت شمال، مطالب مندرج در روزنامه‌های وابسته
 به حزب سوسیالیست را دسیسه‌ی شوروی می‌دانست، قبلاً طی یادداشت اعتراض‌آمیزی
 به دولت شوروی ادعا کرده بود که رتشتین «rothstein» [سفیر شوروی] مبالغ زیادی
 پول به ایران آورده و آن‌ها را صرف تبلیغات علیه انگلیس می‌کند. آن زمان همگام با دولت
 شوروی، روزنامه‌های طوفان پاسخ داده بود که دولت شوروی احتیاج ندارد مبالغ کثیری
 پول خرج کند و تبلیغات نماید. زیرا «دولت روس همان‌روز در قلوب ایرانیان جایگیر و

۱- «اشتراک انگلیس در کمپانی نفت شمال»، شفق سرخ، شماره ۳، ۱۶ اسفند ۱۳۰۰.

۲- سیروس غنی: ایران / برآمدن رضاخان - برافتادن قاجارها و نقش انگلیسها /، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول،

تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۲۵۹.

محبوب شد که حق حاکمیت ملت ایران را رعایت ... و تمام معاهدات سری و علنی که استقلال تمامیت ایران را متزلزل کرد لغو و باطل ساخت.^۱

مشاهده می‌شود که امتیاز نفت شمال چه مسائل و مباحثی را پدید آورد و دامن زد. این امتیاز که می‌توانست در جهت اجرای اصلاحات کشور، نقش مؤثری داشته باشد، صحنه‌ای شد برای تقابل نیروهای معارض داخلی و خارجی مملکت. با این حال گرچه این امتیاز به نتیجه‌ی مثبتی نرسید، اما باعث شد که مردم با چهره‌ی برخی اشخاص احزاب داخلی و نیز سیاست‌های استعماری انگلیس از طریق نشریات و مذاکرات مجلس بهتر آشنا شوند.

انتقادهای و مخالفت‌های سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نسبت به دولت قوام‌السلطنه در زمینه‌های دیگر هم جریان داشت. چنان‌که روزنامه‌ی طوفان^۱ شماره‌های پی‌درپی خود، از اوضاع سیاسی حاکم بر کشور شکایت و خواهان رسیدگی و توجه دولت به رفع این مشکلات شد. یکی از این مشکلات که قبلاً به آن اشاره شد، عدم پرداخت حقوق معلمان بود.^۲ دیگر موردی که «طوفان» به خاطر آن به دولت قوام تاخت، وضع بد نظمیه تحت ریاست «وستداهل» سوئدی «westedehle» بود که «طوفان» خواهان کنار رفتن این شخص گردید.^۳ فشارهایی که هماهنگ با فراکسیون سوسیالیست در مجلس، از طریق روزنامه‌ها به دولت قوام وارد می‌آمد، تمامی نداشت. روزنامه‌ی طوفان در چند شماره خود وزارت مالیه را به باد انتقام گرفته، خواهان کنار رفتن وزیر مالیه شد. به عنوان مثال در یکی از شماره‌های آن چنین آمده بود: «کسانی که امور خزانه را عهده دارند ورشکستند. این ورشکستگی منسوب به زمامداران مالیه است.^۴»

یا در شماره‌های دیگر نوشته شده بود: «چگونه ممکن است مالیه مملکت بدست دولتی اصلاح شود که خود اسباب حیف و میل افراد را فراهم می‌نماید. وقتی که رئیس دولت یا یکی از وزراء وقت مالیات جنسی و نقدی خود را برای اینکه رئیس دولت یا وزیر مملکت

۱- «بیان حقیقت»، طوفان، شماره ۱۱، ۱۰ مهر ۱۳۰۰.

۲- طوفان: ش ۱۵، ۲۴ مهر ۱۳۰۰.

۳. «علل عمده خرابی ادارات ما: نظمیه»: طوفان، ش ۲، ۱۰ شهریور ۱۳۰۰.

۴- «وضعیت کنونی مالیه»: طوفان شماره ۱۱، ۱۰ مهر ۱۳۰۰.

نمی‌پردازد چطور می‌توان امیدوار شد فلان مجتهد یا شاهزاده بدون کشمکش مالیات نقدی و جنسی خود را بپردازد^۱ باید گفت سوسیالیست‌ها این اشکالات را به قصد و بهانه‌ای به زمین زدن دولت قوام مطرح می‌ساختند؛ والا خودشان هم می‌دانستند هیچ دولتی نمی‌تواند ظرف چند ماه تمام معایب را برطرف سازد. اما سوسیالیست‌ها حملات خود را به وزارت مالیه آن قدر ادامه دادند تا منجر به سقوط کابینه‌ی قوام گردید. اولین برخورد رسمی با وزیر مالیه هم در مجلس توسط سلیمان میرزا صورت گرفت. وقتی که در جلسه ۴۳ قرار شد جهت اصلاحات مالیه - که سوسیالیست‌ها به شدت خواستار توجه آن بودند - ماده واحده‌ای تصویب شود، سوسیالیست‌ها تلاش کردند که در این راه سنگ‌اندازی کنند. طبق این ماده واحده وزیر مالیه می‌توانست برای مدت سه ماه ادارات مالیه را تعطیل و ادارات جدیدی را به صورت آزمایشی با تأیید مجلس تأسیس و قوانین اجرایی آن‌ها را تدوین نماید. سلیمان میرزا دلیل آورد که «وضع قانون از وظایف مجلس است... و اینکار مثل این است که ما در مدت سه ماه حق خودمان را که قانون‌گذاری است به آقای وزیر مالیه منتقل کنیم.» آن‌گاه ضمن امتناع از سپردن حق خود به وزیر مالیه، اظهار داشت: «بنده هیچ مانعی نمی‌بینم که سایر آقایان وزراء هم تحت همین عنوان فردا یک اختیارات کاملی از ما بخواهند.»^۲ و چون سید یعقوب انوار گفت که «مجلس این اختیارات را به یک خارجی مانند «شوستر» می‌دهد اما به یک ایرانی حاضر نیست بدهد». سلیمان میرزا به او پاسخ داد گر چه کاملاً به «مصدق» اطمینان دارد اما اگر روزی مصدق تغییر پست داد و این اختیارات به کس دیگری رسید چه خواهد شد؟ به دنبال آن «امین الشریعه» تهمت روسوفیل را به سلیمان میرزا زده و گفت: شاید ایرانی بودن وزیر مالیه [مصدق] موجب می‌شود که پیشنهاد ایشان قبول نشود» سلیمان میرزا هم که از این سخن برآشفته شده بود، جواب داد: «... تهمت نزنید، توهین نکنید. همه وکلا در مجلس از اظهار عقیده آزاد هستند... من به پروگرام دولت رأی نداده‌ام... حالا آقایان وزراء هم برای خودشان مواجب ترتیب داده‌اند...»^۳ ولی علی‌رغم مخالفت اقلیت، اکثریت مجلس این ماده واحده را تصویب

۱- «علم موفقیت از کجاست»: طوفان، ش ۱۵، ۲۴ مهر ۱۳۰۰.

۲. مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۴۳، ۲ آبان ۱۳۰۰.

۳- همان‌جا.

کرد. با این اوصاف جدال با وزیر مالیه خاتمه نیافت. در جلسه ۵۲ مناقشهی سلیمان میرزا و مصدق چنان شدید شد که وزیر مالیه غش کرد و بعد از آن استعفا داد. سلیمان میرزا در سخنان خود به پایگاه اشرافی مصدق حمله کرد و گفت: تلاش او جهت تعمیر بناهای دولتی و ایجاد سد، «اگر دولت پولی فراهم کرده ظلم است که به معلم ندهد و شش ماه حقوق او را به عقب بیندازد.» مصدق که از مخالفت‌های سوسیالیست‌ها طاقت از دست داده بود، سخنان تندى را نثار سلیمان میرزا کرد و گفت: «... اگر کابینه حاضره می‌خواست با خارجه یا بیگانه همکار باشد و دست تکدی پیش اجانب دراز کند، می‌توانست تهیه پول کرده و به معلمین و دیگران بدهد. اما نخواسته شرافت و استقلال شما را از میان بردارد. اگر آن معلمین شرافت دارند- با دست به سلیمان میرزا اشاره کردیم- اگر تو هم شرافت داری نباید این حرفها را اینجا بزنی...» سلیمان میرزا در حالیکه معتزضانه به همراه چند تن از افراد فراکسیون خود از مجلس خارج می‌شد با فریاد به مصدق پاسخ داد: «چه نامربوط می‌گویی، خفه‌شو، مردکه بی‌شرف!».

مصدق در خاطرات خود پیرامون این رویارویی با سوسیالیست‌ها نوشته است که «هدف اقلیت از مخالفت با او این بوده که کاری انجام نشود و مستشاران خارجی به ایران بیایند.» او همچنین از اکثریت شکوه می‌کند که با اقلیت همراه شدند و دست از حمایت او و دولت برداشتند. به طوری که این مخالفت باعث شد در دولت بعدی یعنی کابینه مشیرالدوله یز مصدق وزارت مالیه را عهده‌دار نگردد.^۱ بنا به این گفته مشخص می‌شود در سقوط کابینه‌ی قوام سوسیالیست‌ها نبودند که تلاش می‌کردند، بلکه مراکز قدرت دیگری نیز

وجود داشت که دولت قوام را تحمل نمی‌کرد. در خاطرات منشی احمد شاه، اشاره‌ای به این مراکز قدرت شده است که چگونه در خفا تصمیم به کنار زدن قوام، و روی کار آوردن مشیرالدوله را اتخاذ کردند. طبق اطلاعی که روتشتین به احمد شاه داد گویا اقلیت و اکثریت توافق کرده بودند دولت تازه‌ای انتخاب شود و سلیمان میرزا و فرزین- از سوسیالیست‌ها- و

۱- همان‌جا، جلسه ۵۲، ۷ دی ۱۳۰۰.

۲- محمد مصدق: خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ پنجم، تهران، انتشارات

محمدعلی علمی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۱.

نصرت‌الدوله و سردار معظم خراسانی و قوام‌السلطنه به عنوان وزرای کابینه‌ی جدید تعیین کردند^۱. اما معلوم نیست چرا این توافق بر سر وزرا بهم خورد و فقط سردار معظم خراسانی (تیمور تاش) به وزارت رسید. شاید میل سلیمان میرزا بود که می‌خواست فعالیت خود را در مجلس ادامه دهد.

موضوع قابل ذکر دیگری که برخی از افراد سوسیالیست در آن شرکت داشتند، مربوط به نقشه‌ی ترور قوام‌السلطنه و رضا خان می‌شود. جریان از این قرار بود که کمیته‌ای دوازده نفره تشکیل شد که برخی افراد سوسیالیست همچون میرزا کریم خان رشتی، حسن مشار- مشارالملک- و نیر السلطان نوائی عضو آن بودند^۲ و تصمیم گرفتند با استفاده از چند تروریست قفقازی، قوام و رضا خان را به قتل برسانند و دست به کودتای دیگری بزنند. اما با هوشیاری سردار سپه این توطئه کشف و افراد آن مجازات شدند، از جمله حسن مشارالملک با وساطت احمد شاه از پارلمان اخراج و به خارج تبعید گردید. در توضیح این رخداد باید گفت که مشخص نیست آیا این توطئه در حقیقت از سوی شوروی و حزب سوسیالیست زمینه چینی شده یا خیر؟ اما عیان است که بسیاری از افراد غیر سوسیالیست و غیر کمونیست در آن حاضر بودند.

بنابراین می‌توان این فرض را قائل شد که افراد سوسیالیست حاضر در این کمیته بنا به تصمیم شخصی و نه حزبی، در این ماجرا شرکت داشتند. دلیل این گمان هم این است که بعدها هیچ‌گونه حرف و سخنی در مورد ارتباط سوسیالیست‌ها با این کمیته مطرح نگردید و حتی متهمان نیز چنین چیزی را اعتراف نکردند.

عملکرد سوسیالیست‌ها در کابینه‌ی اول قوام نشان از آن داشت که آن‌ها دلایل مهمی برای ضدیت با اقوام و تلاش در به سقوط کشاندن کابینه‌ی او داشتند. جایگاه اشرافی او، نسبت برادری با وثوق‌الدوله، حمایت جناح «اصلاح طلبان» از وی، و گمان بر این که تکیه‌گاه او انگلیس است؛ برای بروز این مخالفت کافی بود. سوسیالیست‌ها واقعاً فکر

۱- رضا هروی بصیرالدوله: دو سال روابط محرمانه احمد شاه و سفارت شوروی، به کوشش مجید تفرشی، چاپ اول،

تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲، ص ۶۵

۲- عباس خلیلی: همان‌جا، ص ۷۶.

می‌کردند قوام انگلیسی است. زیرا طبق سنت فکری آن دوره، هر سیاستمداری یا وابسته به روس بود و یا انگلیس - چنانچه خود حزب سوسیالیست هم با شوروی ارتباط زیادی داشت. - بنابراین سوسیالیست‌ها که در رقابت حزبی با «اصلاح طلبان» حامی قوام هم بودند، تصور می‌کردند که انگلیس به واسطه‌ی ایشان می‌خواهد منافع و اهداف خویش را تأمین نماید. بدین جهت نه تنها از مواضع به حق خود، از وجود مشکلات می‌نالیدند، بلکه عمدی و به ناحق و به بهانه‌های مختلف از کابینه‌ی قوام و شخصیت‌های درستکاری چون مصدق ایراد گرفتند تا کابینه‌ی قوام را ساقط، خواست انگلیس و «اصلاح طلبان» را نقش بر آب، و دولت موردنظر خود را بر سر کار آورند.

مجلس چهارم عرصه‌ی جدال، منازعه و رقابت دو جریان سیاسی «سوسیالیست» و «اصلاح طلبان» بود و این مبارزه تا آخرین روزهای حیات مجلس چهارم ادامه یافت. یکی از حوزه‌هایی که این دشمنی در آن تجلی یافت مسئله تصویب اعتبارنامه‌های نمایندگان بود. اولین صحنه‌ی این تقابل در ابتدای تشکیل مجلس چهارم و جلسه‌ی پنجم آن و به هنگام ارائه‌ی وکالت‌نامه‌ی نصرت‌الدوله مشاهده گردید. در این جلسه محمدصادق طباطبائی با این اعتبار نامه مخالفت کرد و در این باره گفت که نصرت‌الدوله با رشوه دادن به مقامات محلی به نمایندگی رسیده است. به این دلیل که «... انتخابات کرمانشاه در سال ۱۳۳۷ بود و در آن موقع یک کابینه در طهران وجود داشت که حقیقتاً کابینه اقتدار، کابینه دیکتاتوری، کابینه آمریت بود. حاکمیت آن کابینه نسبت به تمام قوانین موضوعه مجلس به هیچیک از آقایان و کلا پوشیده نیست... و انتخابات کرمانشاه از روی آزادی عقیده نبوده و مبنی بر اجبار بوده است...»^۱.

سپس افزود که او عضو کابینه‌ی قرارداد ۱۹۱۹ بوده و به عنوان وزیر خارجه نقش مهمی در انعقاد آن قرارداد ایفا کرده است. در پاسخ به او مدرس گفت ۱۸ نفر در مجلس هستند که موافق قرارداد بودند و لازم است اگر خلاfi کرده‌اند تنبیه شوند. ولی اگر نصرت‌الدوله معترف است که خطا کرده و اکنون بی‌طرفی اختیار کرده و توبه نموده است نباید او را از مجلس طرد کرد. سلیمان میرزا هم از این سخنان برآشفت و گفت «... با وجودی که این

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۵، ۹ اسفند ۱۳۰۰.

را اقرار داریم که [قرارداد] برخلاف قوانین مملکت ما بوده است و ضربه بر اساس حکومت ملی زده است و یکی از آن‌ها دستهای قوی که بر پیکره وطن شمشیر کشیده شاهزاده نصرت‌الدوله بوده است. تازه امروز آقای مدرس می‌فرمایند نصرت‌الدوله توبه کرده‌اند و می‌گویند نصرت‌الدوله ابراز کرده امروز بر خلاف گذشته اقدام خواهم کرد...» سپس پیرامون نقش نصرت‌الدوله در قرارداد ۱۹۱۹ اظهار داشت: «... آقای لردکرزن می‌گوید که با شاهزاده در موضوع قرارداد موافقت حاصل نمودم که مبنی بر مصالح ایران است...» سپس مدارکی را مبنی بر مجرم بودن نصرت‌الدوله ارائه داد و خواهان رد وکالت نامه‌ی او از مجلس و مجازاتش شد و بیان داشت که سوسیالیست‌ها تا آخرین قطره‌ی خونشان علیه اشرافیت و پایمال کردن امتیازات اشرافی و حفظ حقوق فقرا و عامه‌ی مردم مقاومت خواهند کرد. بعد از او نصرت‌الدوله از خود دفاع کرد و گفت که او بدتر از دموکرات‌های هوادار آلمان نبوده است. او استدلال کرد که اینان - سلیمان میرزا و طباطبایی و یارانشان - به کمک سفرای آلمان و ترکیه ترتیب عزیمت رجال را از تهران دادند و چیزی نمانده بود که ایران را وارد گروه نیروهای مرکزی - متحدین - در جنگ کنند. در پایان هم پشتیبانی خود از قرارداد ۱۹۱۹ را به جهت حفظ مصالح کشور دانست.

به هر حال تلاش سوسیالیست‌ها برای حذف نصرت‌الدوله به جایی نرسید. زیرا اکثریت از او حمایت کردند و در جلسه ۸ دوره چهارم مجلس از ۵۴ نفر حاضر در جلسه ۴۷ نفر به نصرت‌الدوله رأی مثبت دادند و تنها سلیمان میرزا و طباطبایی با او مخالفت نمودند. یکی دیگر از موارد مورد نزاع فراکسیون سوسیالیست و فراکسیون اصلاح‌طلبان بر سر تصویب اعتبارنامه‌ی یکی از اصلاح‌طلبان به نام مخبرالسلطنه به وجود آمد و برای چند جلسه وقت مجلس را به خود مشغول داشت. علت این منازعه مخالفت سوسیالیست‌ها با اعتبارنامه‌ی مخبرالسلطنه - به عنوان وکیل تبریز - به خاطر قتل خیابانی در زمان استانداری این شخص در آذربایجان بود. سلیمان میرزا معتقد بود که مخبرالسلطنه به اتهام قتل خیابانی صلاحیت کسب مقام وکالت مجلس را ندارد و باید پس از اینکه ثابت گردید او بی‌گناه و نقشی در این قتل نداشته است، به مجلس وارد شود. سلیمان میرزا این

دلیل را مبنی بر مجرم بودن مخبرالسلطنه آورده بود که: «... ایشان متهم هستند به اینکه با وجودی که از مرکز دستور نداشتند و فقط باید امنیت شهر را مرتب کنند... سبب قتل او را [خیابانی] را فراهم آوردند... باید تحقیق شود که آیا مرحوم خیابانی حقیقتاً مظلوم کشته شده است و آن کسی که امر این اقدام بوده شخص مخبرالسلطنه است یا نه؟... اگر [مخبرالسلطنه] توانست خودش را بری الذمه کند بسیار خوب البته آنوقت وجود مقدسی است و قابل این مقام هست و اگر نتوانست دفاع کند و خود را بری الذمه کند باید مجازات هم بشود...»^۱ مدرس هم در مقام رهبری اصلاح‌طلبان گفت که مرحوم خیابانی آدم بسیار خوب و آزادیخواهی بود. کلنل محمدتقی خان و میرزا کوچک خان هم. اما باید در کار یک حدودی باشد. مرحوم خیابانی شهید شد اما قاتل آن مشخص نیست. اقلیت اگر ما را قانع می‌کرد به اتفاق رد می‌کردیم. ولی چون ما را قانع نکردند ما می‌خواهیم به اتفاق رأی بدهیم.^۲ با این جواب مدرس به سلیمان میرزا، اکثریت به مخبرالسلطنه رأی مثبت داد و اقلیت نتوانست کاری از پیش ببرد. هر چند که سلیمان میرزا همچنان نسبت به اقدام اکثریت اعتراض داشت و گفت: «... اگر اکثریت می‌خواهد اقلیت را خفه کند...»^۳ علی‌حده... بنده مخالفم و آقای مدرس به آرزویشان نخواهند رسید... شنیده‌ام وثوق‌الدوله شریف می‌آوردند... در اعتبارنامه‌ی ایشان باز همین مخالفتها خواهد شد...»^۴ به این ترتیب گر چه اصلاح‌طلبان مخالفت سوسیالیست‌ها را بی‌اثر کردند، اما سوسیالیست‌ها نیز آنان را تهدید به ادامه‌ی کارشکنی در اقدامات موافق نظر اصلاح‌طلبان کردند. این تهدید در جلسه‌ی ۱۲۲ عملی شد. به هنگام لغو شهریه‌های زمان وثوق‌الدوله، چون نصرت‌الدوله او دفاع کرد و اظهار داشت او خیانتکار نیست، سلیمان میرزا، نصرت‌الدوله و وثوق‌الدوله را آماج حملات سخت خود قرارداد و با حرارت زیاد گفت که «... وثوق‌الدوله اولین خائن این مملکت، و به اعدام محکوم است. چرا که عموم مردم و مجلس، با لغو قرارداد ۱۹۱۹ به این عقیده صحنه گذاشتند و نصرت‌الدوله حق ندارد وثوق‌الدوله را تطهیر و بری از این

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۶۹، ۲۷ بهمن ۱۳۰۰.

۲. همان‌جا، جلسه ۸۶، ۱۶ فروردین ۱۳۰۱.

۳. همان‌جا.

کابینه‌ی اول مشیرالدوله

مشیرالدوله در ۵ بهمن ۱۳۰۰ ش. کابینه‌ی خود را به شرح زیر معرفی نمود:^۲

مشیرالدوله رئیس‌الوزرا

سردار سپه وزیر جنگ

حکیم الملک وزیر خارجه

نیر الملک وزیر معارف

سردار معظم خراسانی وزیر عدلیه

ادیب‌السلطنه سمعی وزیر فوائد عامه

مدیر الملک کفیل وزارت مالیه

در دوره زمامداری مشیرالدوله آن‌چه بیشتر به چشم آمد، قدرت‌نمایی روز افزون سردار سپه بود. او دست به یک سری اعمال زد که توجه همگان را جلب نمود. از جمله: سرکوبی شورش لاهوتی در آذربایجان، دستگیری دو نفر از اعضای بلند مرتبه‌ی سفارت انگلیس که به خانه عزیز کاشی، فاحشه مشهور تهران رفته بودند و شلاق زدن و تبعید کردن عزیز کاشی و همکارش - این امر حتی سبب فریب سفارت شوروی شد و آنان پس از این رضاخان را به خاطر این رفتار به چشم یک عنصر ملی و متجدد و ناجی ایران تلقی کردند - تصرف ائبار غله‌ی دولتی و ضمیمه کردن آن به وزارت جنگ، منظم ساختن ژاندارمری به نیروی قزاق، و درگیر شدن با روزنامه‌نگاران. اتفاق دیگری که با آغاز کابینه‌ی مشیرالدوله رخ داد عزیمت احمد شاه در ۶ بهمن ۱۳۰۰ ش. به اروپا بود.

مشیرالدوله که شاهد درگیری دولت قوام با مخالفان کابینه‌اش به خصوص اقلیت مجلس بود به خاطر این‌که بتواند با آرامش اصلاحات مورد نظرش را به انجام برساند، طبق مذاکراتی که با جناح‌های مجلس داشت، توانست موافقت آن‌ها را برای تشکیل یک

۱. همان‌جا، جلسه ۱۲۲، ۱۰ مرداد ۱۳۰۱.

۲. حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، ص ۷.

کمیسیون مشورتی دوازده نفری جلب کند^۱ ولی این که این کمیسیون اقدام مهمی انجام داد یا نه در کتاب بهار و منابع دیگر از آن ذکری نشده است. از آن جا که کابینه مشیرالدوله مورد موافقت جناح‌های مجلس بود، بدین لحاظ کمتر این کابینه از سوی روزنامه‌ها مورد حمله قرار گرفت.

مهم‌ترین بحرانی که گریبان‌گیر کابینه مشیرالدوله شد از ناحیه مطبوعات، و تعرضی بود که روزنامه‌نگاران به سردار سپه نمودند. این جو ناآرام هنگامی شکل گرفت که رضاخان بیانیه‌ای صادر و در برابر سوال‌ها و تفاسیری که مطبوعات در اطراف کودتای اسفند ۱۲۹۹ مطرح می‌ساختند، خود را مسبب و بانی اصل^۱ کودتا معرفی کرد. آن چه حائز اهمیت بود و باعث دشمنی مطبوعات با سردار سپه شد، تهدیدی بود که در آخر این بیانیه به این مضمون به چشم می‌خورد: «صریحا اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هر یک از روزنامه‌ها از این بابت ذکری بشود به نام مملکت و چهلین آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده آن را هم، هر که باشد مجازات خواهم کرد»^۲. متعاقب انتشار این بیانیه، حکومت نظامی نسبت به برخی از روزنامه‌ها که اعمال و رفتار سردار سپه را مورد تخریش و انتقاد قرار می‌دادند، سخت‌گیری به عمل آورد تا جایی که رسماً در ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ اطلاعیه‌ای صادر و در آن با لحن تندی اعلام نمود که از این پس نه تنها قلم بلکه دست و پای روزنامه‌نگاران مخالف را خواهد شکست^۳. چنین تهدید و اربابی شگفت‌آور بود. در این شرایط مخاطره‌آمیز «حسین‌خان صبا» مدیر روزنامه «ستاره ایران» به دستور سردار سپه در بازار به چوب فلک بسته شد. دلیل آن هم این بود، که «تقی‌بینش» که از اعضای حزب سوسیالیست بود، یک ستون شوخی گشوده بود و روزی در این ستون ضمن گزارش قتل کلنل پسیان، شجاعت و دلیری ایل زعفرانلو را که به این موفقیت دست یافته بودند، عامل سرکوبی قیام پسیان دانست نه عملیات قزاق‌ها و نیروهای دولتی^۴. روزنامه‌نگاران که از چنین حرکتی احساس ناامنی می‌نمودند، تصمیم گرفتند که سکوت نکرده و در برابر

۱- بهار: همان‌جا، ج لول، ص ۲۰۲.

۲- بهار: همان‌جا، ج لول، ص ۱۸۸.

۳- عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۳، صص ۵۰۰-۴۹۹، حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۴۲-۴۳.

۴- عباس خلیلی: همان‌جا، ص ۱۲۷.

سردار سپه از آزادی قلم و بیان دفاع نمایند. از این رو در ۱۸ اسفند فرخی در «طوفان» مقاله‌ی شدیدالحنی نوشت و به بی‌اعتنایی سردار سپه نسبت به رعایت قانون تاخت و این رباعی را نیز در اول روزنامه‌ی خود درج کرد^۱:

از یک طرفی مجلس ما شیک و قشنگ از یک طرفی عرصه به ملیون تنگ
قانون حکومت نظامی و فشار این است حکومت شتر گاو پلنگ

عصر همان روز حکومت نظامی تصمیم به دستگیری فرخی گرفت. او که چنین چیزی را حدس زده بود چاره‌ای ندید جز این که در سفارت روس متحصن شود و به دنبال آن با چند تن از دوستان خود به سفارت شوروی پناه برد. دو روز بعد از این واقعه روزنامه‌ی «حیات جاوید» به مدیریت «فلسفی» به حمایت از فرخی مقاله تند دیگری نوشت و سپس به همراه برخی روزنامه‌نگاران به حرم عبدالعظیم رفته و علیه دولت و سردار سپه سخنرانی‌های مهیجی ایراد کردند. آنان پس از چند روز تحصن در حرم عبدالعظیم، چون ترسیدند که مبادا از سوی سردار سپه به آنان آسیبی وارد شود، همگی به جز «فلسفی» به سفارت روس رفته و به فرخی یزدی ملحق شدند^۲.

ایتان به واسطه سفیر شوروی خواسته‌های خود را که عبارت از انقاع حکومت نظامی، عزل سردار سپه و اجرای قانون اساسی بود به اطلاع همگان رساندند^۳. تحصن روزنامه‌نگاران چنان انعکاس بدی در جامعه داشت که حتی احمد شاه از خارج تلگرافی جهت استخلاص آنان به تهران فرستاد. روتشتین نیز با سردار سپه ملاقات کرد و میان آن‌ها مذاکراتی

پیرامون این مساله به عمل آمد که طی آن سردار سپه در ظاهر قول داد به زودی حکومت نظامی را لغو کند^۴. از سوی دیگر مشیرالدوله هم تلاش نمود روزنامه‌نگاران را از سفارت روس خارج گرداند. او یکی از رفقای روزنامه‌نگاران را به نام «خلیلی» که مدیر روزنامه اقدام بود، به سفارت فرستاد. اما سخنان او مورد پذیرش سفیر روسیه و فرخی قرار نگرفت. به طوری که سفیر شوروی به او گفت: «آرزوی ما این است که آزادی در ایران مستقر

۱. محمد فرخی یزدی: دیوان فرخی یزدی، تهران، ارمغان، ۱۳۷۸، ص ۹۰.

۲- حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، ص ۴۴.

۳- همان‌جا.

۴- همان‌جا، ص ۴۵.

شود و متحصنان خارج شوند. ولی آیا شما می‌توانید آزادی و اطمینان آن‌ها را تضمین کنید؟^۱

سردار سپه هم که از طولانی شدن تحصن و زبانی که ممکن بود از این ناحیه به حیثیت‌اش وارد آید نگران شده بود، تیمورتاش را جهت مذاکره با متحصنان به سفارت روس فرستاد. اما تیمورتاش هر چه اصرار به خروج آنان کرد «فرخی» و «یمین‌السلطنه» و دیگر روزنامه‌نگاران که تعدادشان پانزده نفر بود، حاضر به پذیرش سخنان و وعده‌های او نشدند. در نتیجه این بار رضاخان به ملاقات فرخی و یارانش رفت و به آن‌ها قول داد که تقاضاهای آنان را برآورده سازد و قرار شد متحصنان خواسته‌های خود را نوشته و نزد سردار سپه بفرستند. اما بعد از آن سردار سپه زیر حرفش زده و پیغام برای آنان فرستاد که اول از سفارت خارج شوید تا بعد به درخواست‌های شما رسیدگی شود. در این اوضاع و احوال میان متحصنان بر سرماندن یا خروج از تحصن اختلاف نظر پیش آمد که در نتیجه‌ی آن عده‌ای از سفارت خارج شدند نهایت کار آن‌که، روزی سردار سپه دوباره به سفارت رفت و پس از صحبت‌های زیادی که با فرخی نمود او را با خود از سفارت شوروی بیرون آورد^۲ و بدین گونه تحصن روزنامه‌نگاران در سفارت شوروی خاتمه یافت.

همزمان با این تحصن، عده‌ای از آزادیخواهان که طرفداران حزب سوسیالیست نیز در میان آن‌ها بودند و تعدادشان به شصت تا هفتاد نفر می‌رسید، تصمیم گرفتند به جای تحصن در سفارت اجنبی، در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کنند. آن‌ها این تصمیم را در ۲۹ فروردین ۱۳۰۱ عملی کرده و تحت رهبری موسوی‌زاده یزدی مدیر «پیکار»، یمن‌السلطنه، یمن‌الملک، سید مهدی نبوی تفرشی مدیر «تنبیه درخشان»، مشکوه حضرتی چندی در مجلس به تحصن نشستند. اما به گفته‌ی بهار با نقشه‌هایی که سردار سپه کشید و وعده‌هایی که به آن‌ها داد که اگر دست از مخالفت بردارند به آن‌ها کمک و مساعدت زیادی خواهد داشت، بین آن‌ها تفرقه افتاد. ولی با اقداماتی که مشیرالدوله در آخرین روزهای زمامداری خود انجام داد، زمینه طوری فراهم شد که در ابتدای کابینه دوم قوام با

۱- عباس خلیلی: همان‌جا، ص ۱۳۰.

۲. همان‌جا، ص ۱۳۱.

احترام تمام از تحسن خارج شدند.^۱

لازم به ذکر است که تحسن روزنامه‌نگاران در جامعه عقاید متفاوتی را برانگیخت. از طرفی مخالفان جناح چپ- (شامل سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها)- به آنان تاخته، از این که ایشان به بیگانگان متوسل شده‌اند، ابراز تنفر نمودند. این مخالفان را عقیده بر این بود که بعد از سید ضیاء، هر مدیر روزنامه‌ای از جمله فرخی قصد وزیر شدن را دارد و بدین خاطر به سفارت روس پناهنده شده است.^۲ از طرف دیگر سوسیالیست‌ها از فرخی و دوستان متحصبش جانبداری کردند. «شفق سرخ» در مورد این که چرا فرخی به سفارت روس و نه به مجلس شورای ملی پناهنده شده است، چنین توضیح داد:

«می‌گویند چرا فرخی در بهارستان متحصب نشد؟ آیا اکثریت مطیع و منقاد از او حمایت می‌کرد یا اقلیت گنگ... مردم چه انتظاری از این مجلس [چهارم] می‌توانند داشته باشند... آقایان و توای هیئت دولت، اول بروید خود را اصلاح کنید. اول پای روی ضعف خود گذاشته و کسانی را که در مورد ماموریت‌های سابق محکوم شده‌اند، از پرسنل وزارتخانه‌ها محو کنید...^۳ تحسن در سفارتخانه به عقیده ما یک کار غلطی است... به اجانب اجازه می‌دهد در امور داخلی ما مداخله نمایند و آزادیخواهان ما را جبان و عجول معرفی می‌کنند... ولی مبده تحسن کیست؟ مبده تحسن... هیئت دولت است... چرا فرخی را ملامت می‌کنید؟ حکومت‌های شما در طی مدت‌های مدیده به ایرانی فهمانیده است که امن تر از سفارخاتخانه‌ها جایی نیست... ما فرخی را خائن نمی‌دانیم... زیرا اگر فرخی بجای سفارت روس در بهارستان یا صحن مقدس حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شد نه اینقدر آزادی داشت، نه هم هیئت دولت تا این اندازه نسبت به وی و تقاضای وی عطف توجه می‌نمودند... فرخی خائن! ولی آیا تقاضاهای او هم خائن است. فرخی اجنبی پرست! ولی آیا اجرای قانون اساسی هم موجب اجنبی پرستی است؟ تحسن به سفارتخانه بد است ولی آیا موجبات آنرا هیئت حاکمه نباید رفع نمایند.»^۴

۱. بهار، همان‌جا، ج اول، ص ۲۰۷.

۲. عین‌السلطنه: همان‌جا، ص ۶۴۲۵.

۳- «تفصیله ارتجاع از کابینه و از مجلس»، شفق سرخ، شماره ۱۱، ۱۹ فروردین ۱۳۰۱.

۴- «تحصین سفارت روس و هیئت دولت»، شفق سرخ، شماره ۱۴، ۲۶ فروردین ۱۳۰۱.

به هر حال نتیجه‌ی مهم این تحصن‌ها، ضعیف شدن کابینه‌ی مشیرالدوله، و تلاش توأم اکثریت مجلس، سردار سپه و سوسیالیست‌ها در سرنگون کردن این کابینه شد. از جمله اقداماتی که بر همین طریق انجام شد شایعه‌ای بود که درخصوص سرقت جواهرات سلطنتی منتشر و مسئولیت آن به گردن رئیس دولت افتاد. در این خصوص حتی سلیمان میرزا به دولت یورش برد و خواستار روشن شدن این موضوع شد.^۱ مشیرالدوله هم هیاتی سه نفره را که یکی از سوسیالیست‌ها یعنی مساوات عضو آن بود، تعیین کرد تا صحت و سقم مسئله را مشخص کنند و بعد از تحقیقات، آشکار شد که این شایعه بی‌اساس بوده است.

سوسیالیست‌ها که شاهد تعدی سردار سپه به روزنامه‌نگاران حامی خویش بودند، علت یکه تازی‌های سردار سپه را ضعف مشیرالدوله می‌دانستند. بدین سبب هتّعی کردند با کنار زدن این کابینه، شرایط را به نفع خود تغییر دهند. این بود که در روزنامه‌ها و از تریبون‌های مختلف حمله به دولت مشیرالدوله را آغاز نمودند. پیرو این سیاست «ضیاءالواعظین» در ۲۷ فروردین ۱۳۰۱ در «قرائت خانه جمهور» بر ضد دولت و مجلس و شاه سخنرانی، و خواستار کناره‌گیری دولت شد. این روند با حملاتی که «شفق سرخ» و امثال آن انجام می‌دادند ادامه یافت. در جلسه‌ی کمیسیون دوازده نفر هم سلیمان میرزا به خاطر اوضاع جاری مملکت به مشیرالدوله حمله کرد^۲ و باعث شد که مشیرالدوله به حال تعرض و قهر از جلسه خارج شود.

در آخرین مرحله نیز روزنامه‌ی «حقیقت» مقاله‌ای چاپ کرد که منجر به سقوط کابینه شد. سوسیالیست‌ها که می‌دانستند سردار سپه حساسیت خاصی به انتقاد از وزارت جنگ در روزنامه‌ها دارد، از طریق روزنامه «حقیقت» شرحی در مورد اختلاس رئیس قورخانه‌ی دولتی نوشته و از عملکرد وزارت جنگ انتقاد نمودند.^۳ سردار سپه هم که نمی‌خواست این بار خود علیه مطبوعات دست به کار شود از مشیرالدوله خواست روزنامه‌ی حقیقت را توقیف

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۷، ۱۸ اسفند ۱۳۰۰.

۲- حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۴۸.

۳- بهار: همان جا، ص ۲۰۹.

کند و چون مشیرالدوله استنکاف نمود، به او پیغام داد «یا روزنامه‌ی حقیقت را توقیف کنید یا می‌سپارم که دیگر به دربار راهتان ندهند.» مشیرالدوله هم که چنین دید استعفا داد و حاضر به ادامه‌ی کار نشد و به بازی‌هایی که پس از آن برای بازگشت او انجام شد، بی‌توجهی نمود. حتی سردار سپه، مدرس و سلیمان میرزا به او اصرار کردند از استعفایش صرف نظر کند. ولی او به درستی می‌دانست اکثریت، اقلیت، سردار سپه و انگلیس مایل به ادامه‌ی کار کابینه او نیستند.^۱ بدین ترتیب کابینه او سقوط کرد.

در مورد این سوال که آیا سوسیالیست‌ها نقش زیادی در سقوط کابینه‌ی مشیرالدوله داشتند، می‌توان گفت به آن میزان که سردار سپه، و اکثریتی که می‌خواستند فرد قدرتمندی را در برابر سردار سپه علم کنند، در سقوط کابینه نقش داشتند، سوسیالیست‌ها موثر نبودند. اصولاً چنین نبود که فقط یک جناح بتواند اوضاع را به نفع خود تغییر دهد. سوسیالیست‌ها از کابینه‌ی مشیرالدوله راضی نبودند، اولاً به دلیل این که می‌خواستند نظام مورد علاقه خود را روی کار آورند، و دیگر آن که مشیرالدوله نتوانسته بود از آزادی مطبوعات حمایت، و از آسیب‌هایی که به مطبوعات جناح چپ وارد شده بود جلوگیری کند. در نتیجه این نارضایتی به طور غیر پیش‌بینانه با مطامع سردار سپه و اهداف انگلیس و نیز اکثریت همراه شد و سوسیالیست‌ها را به معرکه‌ای کشاند که دیگران آن را فراهم کرده بودند. بنابراین همچنان که سوسیالیست‌ها در سقوط کابینه قوام به تنهایی وارد عمل نشدند، در این‌جا نیز در کنار زدن کابینه‌ی مشیرالدوله، دیگران را در کنار خود دیدند.

کابینه‌ی دوم قوام‌السلطنه

قوام‌السلطنه در روز ۲۶ خرداد ۱۳۱۰ ش. کابینه‌ی دوم خود را بدین ترتیب معرفی نمود:^۲

قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا و وزیر امور خارجه

سردار سپه وزیر جنگ

محتشم‌السلطنه وزیر فرهنگ

۱- عباس خلیلی: همان‌جا، ص ۱۲۲.

۲- حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، ص ۷۹.

وحید الملک وزیر پست و تلگراف

مشاور السلطنه وزیر دادگستری

فهیم السلطنه وزیر دارایی

عمید السلطنه وزیر فوائد عامه

ادیب السلطنه وزیر وزارت داخله

استعفای مشیرالدوله بحرانی را پدید آورد که ۲۸ روز به طول کشید. اکثریت (اصلاح طلبان) طرفدار قوام و اقلیت (سوسیالیست‌ها) هواخواه مستوفی الممالک بودند.

سرانجام قوام السلطنه با ۶۵ رأی، مجدداً بر کرسی ریاست وزرایی نشست. در این دوره حوادث زیادی به وقوع پیوست. از قبیل دفع شورش اسماعیل اقل بیگمیتقو در غرب و شمال کشور، حمله معتمد التجار - نماینده تبریز - و مدرس به رضاخان، استعفای رضاخان از وزارت جنگ و متعاقب آن تهدید به سرکوبی مجلس توسط نظامیان و در نهایت بازگشت رضاخان بر مسند وزارت جنگ و عقب‌نشینی او در برابر خواسته‌های نمایندگان، و بازگشت احمد شاه به کشور که استقبال کم نظیری از او در همه‌ی شهرها مواجه شد.

قوام برنامه‌ی دولت خود را، همان برنامه‌ی کابینه قبلی‌اش ذکر کرد، او مصمم به اصلاحات مالی، به انجام رساندن مسئله‌ی امتیاز نفت شمال و استخدام مستشار مالی از امریکا بود. از دیگر کارهای قوام ارائه لایحه قانون مطبوعات و تصویب آن توسط اکثریت بود. براساس آن هر سخن بدون مدرک که توسط مطبوعات مطرح می‌شد مشمول مجازات می‌گردید. او همچنین لایحه محاکمه وزرا را به مجلس داد و نمایندگان آن را به تصویب رساندند.

از آن وقت که کابینه‌ی قوام مجدد بر سر کار آمد، بر همگان روشن بود که درگیری سوسیالیست‌ها با قوام دوباره از سرگرفته خواهد شد. قوام که در دوره قبل ریاست وزرایی خود از ناحیه‌ی سوسیالیست‌ها و مطبوعات ایشان لطمه‌ی زیادی خورده بود، با وقایعی که در کابینه مشیرالدوله رخ داد، عزم خود را جزم کرد تا قانون جدید مطبوعات را به تصویب برساند؛ و چون اقلیت در این باره استقامت ورزید، بیانه‌ای به منظور تعقیب جراید منتشر ساخت که در آن تصریح شده بود: «... هر روزنامه‌ای که از حدود نزاکت خارج شده و به

فصل دوم □ ۱۰۳

تعرضات نامناسب و حملات بی رویه مبادرت ورزد تا تشکیل محکمه صالحه، آن روزنامه تعطیل می‌شود.^۱ مدت کوتاهی پس از انتشار بیانیه‌ی مذکور، در اولین تهاجم به جراید، روزنامه‌ی «حقیقت» و «ایران آزاد»- به مدیریت ضیاءالواعظین- توقیف شدند. بعد از آن تا شهریور ۱۳۰۱ به دستور دولت، روزنامه‌های دیگری نیز توقیف شدند که بنا به گزارش روزنامه‌ی «ستاره ایران»، روزنامه‌های «شفق سرخ»، «طوفان»، «شهاب»، «اقدام»، «بهارستان» و «اقتصاد ایران»- به مدیریت ابوالفضل لسانی- و ... را شامل می‌شد.^۲

همه‌ی این روزنامه‌ها متعلق به جناح سوسیالیست و کمونیست بودند و عمل قوام نشان از آن داشت که او مهم‌ترین دشمنان خود را از این جناح می‌داند. با این وجود، حزب سوسیالیست آرام ننشست، فعالان اتحادیه‌ی چاپ، که در میان آن‌ها محمد پروانه- از سران حزب کمونیست- حضور داشت، علیه توقیف و سرکوبی مطبوعات تصمیم به اعتصاب گرفتند. اعتصاب کارکنان چاپ حربیه‌ی موثری بود زیرا با این کار از انتشار روزنامه‌های دولتی نیز جلوگیری می‌شد. قوام‌السلطنه وقتی از قصد کارگران چاپ مطلع شد، دستور داد سازمان دهندگان اعتصاب را دستگیر کنند که آن‌ها فوراً بازداشت شدند. سپس ادیب‌السلطنه و مامورین نظمی با چندین دستگاه درشکه به خانه‌ی کارگران رفته، آن‌ها را به زور واداشتند به چاپخانه‌ها بروند و مطبوعات وابسته‌ی دولت را چاپ کنند. اما کارگران مقاومت کرده، نه تنها زیر بار نرفتند، بلکه خواهان آزادی نمایندگان خود شدند. حکومت به این شرط که کارگران به سر کار خود بازگردند، نمایندگان را آزاد نمود، اما کارگران باز از چاپ جراید دولتی سرباز زدند. آن‌ها استدلال می‌کردند که بر اثر توقیف چهارده روزنامه قریب پانصد نفر از همکارانشان بیکار شده‌اند و هرگاه شغلی برای آن‌ها تامین شود، اعتصاب خود را خواهند شکست. ادیب‌السلطنه که چنین دید دوباره دستور دستگیری نمایندگان را داد و آن‌ها زندانی شدند. به دنبال آن دهگان- مدیر حقیقت- از نمایندگان اتحادیه‌های مختلف کارگری دعوت کرد تا نشستی ترتیب داده، درباره‌ی برپایی یک اعتصاب عمومی تصمیم

۱- حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۸۵

۲- ستاره ایران: شماره ۱۸۱، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۳.

بگیرند. پس از برگزاری جلسه، بااعتصاب عمومی موافقت حاصل شد.^۱ تصمیم شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری به اطلاع رئیس مجلس رسید. از طرف دیگر مدیران جراید با سردار سپه ملاقات کردند و از او خواستند مداخله کند و به آنان یاری رساند. سردار سپه هم که در نظر داشت اعتبار قوام را زایل سازد، قائم مقام الملک- رفیع- را نزد قوام فرستاد و با تهدید، رفع توقیف جراید را خواست.^۲ بدین شکل قوام در وضعی قرار گرفت که چاره‌ای جز رفع توقیف جراید نداشت. در نتیجه دستور آزادی نمایندگان دربند را صادر کرد. این چنین بود که بعد از پنج روز اعتصاب، بنا به دستور قوام، انتشار روزنامه‌های توقیفی، دوباره از سر گرفته شد و تنها روزنامه‌ی «حقیقت» برای همیشه تعطیل گردید.

از مسائل قابل توجه دیگر بازگشت شاه به ایران بود. ورود احمد شاه به ایران با استقبال گسترده‌ی اقشار مختلف مردم روبه‌رو گردید. در این رهگذر اعضای حزب سوسیالیست هم به تکاپو افتادند تا خود را به شاه نزدیک ساخته و از طریق^۳ او به تضعیف کابینه قوام پردازند.^۴ به گفته‌ی «بهار» روزی که احمد شاه وارد تهران شد، شاهزاده سلیمان میرزا به استقبال او رفت و هنگام دیدن او به رسم ادب نوازی شاه را بوسید، بعد از آن روز، سلیمان میرزا دائماً به دیدار احمد شاه می‌رفت و چنان با او گرم گرفت که به عنوان یکی از محارم و مشاوران او شمرده شد.^۵ به طوری که احمد شاه به کلیه درباریان امر کرد به هنگام انتخابات تهران به سلیمان میرزا و نامزدهای حزب سوسیالیست رای دهند.

مدرس هم که مطلع شده بود هزار رای دربار به حساب حزب سوسیالیست ریخته شده است، گفت: «احمد شاه بالطبع منعزل است. یعنی شاهی که به سوسیالیست‌ها رای دهند به سوی انعزال نزدیک می‌شود».^۵ و این عقیده درست بود و بعد از مدتی واقعیت یافت. چرا که بعد از رفتن احمد شاه به اروپا، از اولین کسانی که خواستار الغای پادشاهی و سلطنت او و خاندانش شدند، اعضای حزب سوسیالیست بودند؛ که نه تنها در ماجرای جمهوری

۱- شکرالله مانی: تاریخچه نهضت کارگری در ایران، تهران، بی‌جا، ۱۳۵۸، صص ۱۴-۱۳.

۲- عباس خلیلی: همان جا، ص ۱۳۹.

۳- بهار: همان جا، ج اول، صص ۲۹۲ و ۲۹۴.

۴- نصرت الدوله: ج اول، ص ۱۱۰.

۵- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۹۴.

فصل دوم □ ۱۰۵

خواهی شرکت فعال داشتند، بلکه در مراسم تحلیف نمایندگان مجلس، یکی از ایشان به نام ضیاءالواعظین سنت شکنی کرده و بدون در نظر گرفتن قانون اساسی از ادای سوگند به نام شاه خودداری ورزید.^۱

ملاحظه می‌گردد که رقابت و مبارزه‌ی سوسیالیست‌ها و اصلاح‌طلبان در کلیه‌ی شئون سیاسی و اجتماعی جریان داشت و آنان سعی می‌کردند برای مغلوب ساختن حریف از حداکثر امکانات و نیروهای جامعه - همچون نیروی با اعتباری چون شاه - استفاده نمایند. مسئله‌ی مذهب نیز از دیگر عرصه‌هایی بود که تقابل و جدال این دو حزب در آن مشاهده و ظاهر شد. دلیل و سبب این رویارویی، مطالب روزنامه‌های سوسیالیستی بود که احساسات جناح مذهبی «اصلاح‌طلبان» را تحریک و این تلقی را به آن‌ها القا می‌کرد که این مطالب توهین به مقدسات و سنت‌ها، و نویسندگان آن‌ها کافر و بی‌دین هستند. و چون این طیف در میان عامه‌ی مردم نفوذ داشتند، به پشتوانه‌ی این امر از مذهب به عنوان سلاح کوبنده‌ای علیه سوسیالیست‌ها استفاده کردند. در صورتی که این اتهام به هیچ وجه به همه‌ی سوسیالیست‌ها وارد نبود و در میان سوسیالیست‌ها، افراد روحانی - همچون سید محمد صادق طباطبایی، شیخ‌الاسلام اصفهانی، دستغیب - و مذهبی بسیار بودند و مدرس هم معترف بود که سلیمان میرزا و طباطبایی کافر و ضد دین نیستند.^۲ البته باید خاطر نشان کرد چون بسیاری از اعضای حزب سوسیالیست را همان دموکرات‌های قدیمی تشکیل می‌دادند، قالب دیدگاه فکری ایشان را، تفکر جدایی دین از سیاست شکل می‌داد و گرچه این دیدگاه به صراحت در مرامنامه‌ی حزب سوسیالیست نیامده بود، اما آنان این شیوه را در رفتار سیاسی خویش دنبال می‌نمودند، و همان طور که گفته شد توهین‌ها و تندروی‌های برخی از جراید و مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی - در همکاری با سوسیالیست‌ها - سبب پدید آمدن جو خصومت آمیز و خشن در جامعه شد و اصلاح‌طلبان از این فضا برای کوبیدن حریف خود بهره بردند.

از اولین صحنه‌های این تخاصم، هنگامی بود که روزنامه‌ی حقیقت به سردار سپه حمله

۱- مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۹، ۸ تیر ۱۳۰۳.

۲- عین السلطنه: همان جا، ص ۶۸۰۲.

کرده و خطاب به او نوشت: «... یکی نیست به این آدم بگوید به تو چه، در قرن بیستم عقاید آزاد است، تار هم می‌زنند...» به دنبال آن روزنامه‌ی گلشن، وابسته به جناح اصلاح‌طلبان، روزنامه‌ی حقیقت را نکوهش و در مورد آن نوشت: «... این جریده... نمی‌فهمند که چه... می‌خورند... این احمق نادان نمی‌فهمد ایران مملکت اسلامی می‌باشد.»^۱ پس از آن به وسیله روحانیون طرفدار «اصلاح طلبان» تجمع‌هایی علیه سوسیالیست‌ها- و کمونیست‌ها- برپا شد که در آن وعظ شدیداً روزنامه‌نگاران سوسیالیست را تهدید کردند. چند روز بعد هم مدیر روزنامه‌ی اقدام- خلیلی- و چند تن از کارکنان روزنامه‌ی حقیقت را به شدت کتک زدند.^۲ پس از جلسه ۱۵۵ مجلس، این تشنج‌ها به اغلب نقاط تهران سرایت کرد. در این جلسه سلیمان میرزا در حین صحبت در مورد قانون هیئت منصفه، اظهار داشت که پیامبر اسلام و دیگر پیامبران در نزد خداوند برابر هستند.^۳ «اصلاح طلبان» که در پی بهانه‌ی هجوم به سوسیالیست‌ها بودند و قصد داشتند کارشنکی‌ها و اعمال آن‌ها را علیه دولت جبران نمایند، از این مسئله غوغایی به راه انداختند. سید یعقوب- از نمایندگان مشهور اصلاح‌طلبان- و سید فاضل عمامه‌ی خود را به زمین زدند و فریاد و امحدا سر دادند. آنان و دیگر همفکرانشان، سلیمان میرزا را زندیق خطاب و گفتند او رئیس همه مذاهب را با دیگر انبیا یکی کرده است. حتی می‌خواستند سلیمان میرزا را کتک بزنند، گرچه او فرار کرد اما محمدرضا مساوات به جای او توسط میرزا هاشم آشتیانی به مشت و لگد گرفته شد. در همین حین دو روزنامه «میهن» و «پژوهش» در باب عدم داشتن حجاب و آزادی زن‌ها مقاله‌هایی منتشر ساختند. نتیجه این دو واقعه آن شد که تحت هدایت اصلاح‌طلبان در مسجد جمعه عده‌ی زیادی تجمع کردند و این اعتراض‌ها را به مدت یک هفته ادامه دادند. در این تجمع‌ها بازار فحش و ناسزا و تکفیر نسبت به سوسیالیست‌ها و سلیمان میرزا گرم بود. حتی اعلان نمودند که علما حکم تکفیر سلیمان میرزا را صادر کرده‌اند. در یکی از روزهای این اجتماعات، یکی از نمایندگان مجلس به نام سلیمان العلما- از

۱- همان جا، ص ۶۴۲۲

۲- همان جا، ص ۶۴۶۶

۳- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۵۵، ۲۵ مهر ۱۳۰۱.

اصلاح‌طلبان - بر سر منبر رفت و علیه سلیمان میرزا گفت: «[او]... دیشب با حضور وزرای شما، وکلای شما، فسخ خاتمیت محمد بن عبدالله را نمود. احترام سایر انبیا را هم برد... شما دانید و تکلیف خود. این آدم مرتد است، کافر است، زندیق و اهریمن سیرت است.»^۱ البته روزنامه‌های سوسیالیستی و کمونیستی همچون ستاره ایران، طوفان، اقتصاد و ایران آزاد بیکار ننشسته، به حمایت از سلیمان میرزا پرداختند و اتهامات وارده بر او را رد نمودند. در این آشفتگی اوضاع، در منزل امام جمعه تهران، جمعی از روحانیون و مجتهدین مدیران میهن و پژوهش را مهدورالدم خواندند و به عنوان اعتراض اعلام کردند بازار تعطیل خواهد شد.^۲ این خبر را قوام‌السلطنه - رئیس‌الوزرا - هم در جلسه‌ی رسمی مجلس و برای تهدید سوسیالیست‌ها که با قانون هیئت منصفه مخالفت می‌کردند، به سمع نمایندگان رسانید. چند روز بعد هنگامی که سلیمان میرزا به مجلس شورا رفت، قوام را هم آنجا دید، او چنان از اتهام‌ها و توهین‌هایی که نسبت به او جاری بود - و آن‌ها را زیر سر قوام می‌دانست - عصبانی شد که به او هتاکی کرد و گفت: «مرده باد کابینه‌ی خائن. مرده باد رئیس‌الوزرای خائن.» قوام‌السلطنه به او جواب داد لازم نبود شما بگویید. رفقای شما به تحریک شما گفتند، و سلیمان میرزا دوباره عبارت خود را تکرار کرد.^۳

سرانجام اصلاح‌طلبان موفق شدند رضایت فراکسیون سوسیالیست را برای موافقت با قانون جدید مطبوعات جلب کنند و آن را در مجلس به تصویب برسانند. و بعد از آن به تدبیر مدرس حکم تکفیر سلمان میرزا رد و باطل شد و رهبران مذهبی «اصلاح‌طلبان» از طریق صحبت‌هایی که با معترضان داشتند به اجتماع آنان خاتمه دادند^۴ و این مبارزه را هم به نفع خود خاتمه دادند. این قضیه نشان از آن داشت که اصلاح‌طلبان با قدرتی که در مجلس دارند و دولتی که در اختیار دارند و به علاوه با نفوذی که در میان عامه‌ی مردم دارند و می‌توانند گروه زیادی از آنان را به پشتیبانی خود علیه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بسیج کنند، بدون درد سر و سختی زیادی می‌توانند در بازی قدرت سوسیالیست‌ها را مغلوب خود

۱- عین‌السلطنه: همان جا، ص ۶۵۲۱

۲- همان جا: ص ۶۵۲۳

۳- همان جا، صص ۶۵۲۴-۶۵۲۵

۴- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۵۷.

سازند و ترفندهای آنان را نقش بر آب کنند.

بدین گونه به ازای اقداماتی که قوام علیه مطبوعات سوسیالیستی انجام داد، فراکسیون سوسیالیست هم در مجلس تلاش نمود اعتبار دولت قوام را متزلزل ساخته و با ترفندهای مختلف این دولت را تحت فشار قرار دهد. همان طور که گفته شد یکی از اهرم‌های فشار حزب سوسیالیست مربوط به قانون مطبوعات بود که این حزب تا مدت‌ها با طرح فوریت و تصویب آن در مجلس مخالفت می‌کرد و در مذاکرات غیررسمی با اکثریت موافقت با این قانون را مشروط به ارائه و تصویب قانون محاکمهی وزرا از سوی دولت می‌دانست.^۱ از سوی دیگر در همان اوقات که قوام به مبارزه با مطبوعات برخاسته بود، سوسیالیست‌ها نیز با حمله به وزیران قوام به مقابله با او پرداختند. چنانکه در جلسه ۸۹ مجلس در زمینه‌ی بحث مربوط به قانون مطبوعات، سلیمان میرزا معترضانه اظهار داشت: «... روزنامه نویس را جلب به محکمه می‌کنید که چرا مذاکرات مجلس را کلمه به کلمه نوشته است... قانون هیئت منصفه برای اینست که آقای وزیر اعمال نفوذ کنند و آن مدیر روزنامه را که برخلاف نظریه او چیز نوشته است به حبس بیندازد...»^۲ آن‌گاه بحث را به این مسئله کشاند که چگونه وزرا از قوانین تحت اختیار خود سوء استفاده می‌کنند. او گفت به عنوان مثال وزیر عدلیه در یک مسئله قضائی به قاضی امر کرده بود که باید متهمان را هر طور هست محکوم کند، و چون قاضی این دستور را نادیده گرفت، از ریاست دادگاه معزول و به زندان افتاد. در جلسه‌ی ۹۰ نیز سلیمان میرزا وزیر پست و تلگراف را تحت این عنوان مورد حملات خود قرار داد که چرا معاون مرکزی اداره تلگراف پیشخدمت خود را زده است و از سوی دیگر وزیر هیچ‌گونه بازخواستی نمی‌شود.^۳ در جلسه‌ی دیگر هم وزیر مالیه را بازخواست کرد که چرا حقوق معوقه‌ی آنان‌ها که شش ماه پرداخته نشده، داده نمی‌شود.^۴ با وجود این انتقادات، سوسیالیست‌ها هنوز به نتیجه‌ی مطلوب خود که سقوط دولت قوام بود نائل نشده بودند، لذا حلقه‌ی فشار خود را تنگ تر کردند. در جلسه ۲۰۱ سلیمان میرزا

۱- عین‌السلطنه: همان جا، ص ۶۵۰۷

۲- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۸۹، ۲۵ فروردین ۱۳۰۱.

۳- همان جا، جلسه ۹۰، ۲۸ فروردین ۱۳۰۱.

۴- همان جا، جلسه ۱۱۰، ۱۱ تیر ۱۳۰۱.

در یک نطق طولانی کابینه را زیر سوال برد و گفت:

«... وزیر در مقابل سوال یک مجسمه بی روحی است. گاهی هم سرش را تکان می‌دهد و یک تبسمی هم می‌کند. وکیل بیچاره هم خودش را خسته کرده و یک مدتی حرف زده و آن وزیر میگوید بگذار خودش را خسته کند... این رویه را دولت در پیش گرفته است که سال به سال نه جواب سوالات را بدهد و نه در مجلس پیدا شود... در و دیوار حکم همین اشخاص [وزرا] را دارد و مردم هم در تحت فشار حکومت و مامورین دولت هستند و شاید هم به زبان اقلیت این عبارت را بگویند که این مشروطه با آنان استبداد سابق چه فرق دارد...»^۱

در جلسه ۲۰۳ هم پیرو تلگراف‌هایی که از گیلان رسیده بود و اهالی آن‌جا شکایت داشتند که چرا پول‌هایی که به فقرا و وزارت معارف داده‌اند، تحت نظارت خودشان صرف نمی‌شود، سوسیالیست‌ها به وزیر مالیه هشدار دادند.^۲ چون سوسیالیست‌ها مشاهده کردند دولت قوام چندان اهمیتی به انتقادهای آن‌ها نمی‌دهد، عصبانی شده و به وجه بدی کابینه را کوبیدند و ادامه‌ی کار آن را مایه‌ی بدبختی مملکت دانستند. در این خصوص سلیمان میرزا در جلسه ۲۰۵ چنین بیاناتی را نسبت به دولت قوام ایراد داشت: «... به سوال که جواب نمی‌دهند، آخر جلسه که می‌شود آقای وزیر با کمال متانت از فرعون و شداد مغرورتر از مجلس بیرون می‌روند و... در مجلس هم مثل مجسمه‌های ابوالهول اینجا نشسته‌اند و جواب نمی‌دهند... وقتی که در نظمییه صحبت می‌شود اهمیت نمی‌دهند. وقتی می‌گوییم مردم دارند از ظلم و تعدی می‌میرند هیچ جوابی نمی‌دهند، وزیر هم... چه غم دارد از گریه کاروان، مثل طاووس مست در اتومبیل می‌نشیند، نهار و شامش هم حاضر، بخاریشان هم گرم،... و به هر کس دلشان می‌خواهد از خزانه مملکت می‌بخشد... وقتی که گفته می‌شود که قانون هیئت منصفه را به میل خودتان گذرانید و خودتان هم قاضی محکمه معین می‌کنید و همه چیز در دست خودتان است؛ دیگر چرا بدون محاکمه و بی‌جهت روزنامه را توقیف می‌کنید؟ وقتی یک کسی یک چیزی بنویسد که به گوشه زلف یار بربخورد یا

۱- همان جا، جلسه ۲۰۱، ۱۳ دی ۱۳۰۱.

۲- همان جا، جلسه ۲۰۳، ۱۶ دی ۱۳۰۱.

بدش بیاید آن روزنامه را بدون جهت و بدون محاکمه توقیف می‌کنند. اینکه وضع مملکت نیست؟...»^۱

از دیگر اقدامات مقابله‌آمیز سوسیالیست‌ها علیه دولت قوام، کارشکنی علیه تصویب و اجرای امتیاز نفت شمال بود. در واقع فراکسیون سوسیالیست تلاش می‌کرد از هر زمینه‌ای استفاده کند تا دولت قوام را ناکارآمد جلوه داده و حمایت اکثریت مجلس را از این کابینه زایل سازد.

هنگامی که مقرر شد قانون نفت شمال در مجلس مطرح و تصویب شود، سلیمان میرزا با اعلام این که دولت در اجرای وظایف خود ناموفق بوده، از نمایندگان خواست فعلاً از مسئله نفت صرف‌نظر کنند و بررسی بودجه‌ی سال آینده بپردازند. سپس به خاطر این که جو مجلس را متشنج سازد، ادامه داد: «تا ما بیاییم یک کلمه حرف بزنیم هی گفته می‌شود نفت نفت نفت. آخر چه چیز است؟ چون صد و پنجاه هزار دلار به آقای رئیس‌الوزرا حق دلالی می‌رسد.»^۲ قوام به او پاسخ داد در جلسه بعد با مدرک نشان خواهد داد که سلیمان میرزا اشتباه می‌کند. بعد حین ایراد سخن اختیار از کف داده و گفت: «بی شرفم! اگر رشوه گرفته باشم... کسانی که با امتیاز نفت مخالفت می‌کنند خائن به وطن هستند...»^۳ سلیمان میرزا هم به او این طور جواب داد: «خائتم؟ تو پدرسوخته خائن هستی» این سخن سلیمان میرزا باعث شد معتمد السلطنه [برادر قوام] هم که در مجلس حاضر بود بگوید: «به خودش کار دارید، پدر ما چه تقصیری دارد که باید فحش بدهید.»^۴ خلاصه‌ی کلام آن که، مجلس بهم ریخت و دیگر مذاکرات ادامه نیافت. در جلسه بعد هم با توضیحات و مدارکی که قوام ارائه داد، مشخص شد که سلیمان میرزا اشتباه کرده بود. با این حال مطابق نظر سوسیالیست‌ها لایحه نفت به مرحله‌ی عمل نرسید.

از موانع دیگری که سوسیالیست‌ها برای کابینه‌ی قوام ایجاد کردند، استیضاح وزیر پست و تلگراف بود. استیضاح در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۰۱ به وسیله سوسیالیست‌ها و چند تن از افراد

۱- همان جا، جلسه ۲۰۵، ۱۹ دی ۱۳۰۱.

۲- همان جا.

۳- همان جا.

۴- عین السلطنه: همان جا، ص ۶۵۴۳

اکثریت که «داور» و «تدین» هم در میان آن‌ها بودند، و اینک با سوسیالیست‌ها همراه شده بودند، انجام گرفت.^۱ این استیضاح در دو زمینه صورت گرفت: ۱. تمبرهای پستی و سوءاستفاده‌ای که شایعه بود «مولیتور» «Moliter» مستشار خارجی وزارتخانه کرده است. ۲. هفتاد من آرد که گفته می‌شد از عراق با وسایل حمل‌ونقل دولتی برای شخص وزیر حمل گردیده است و کرایه‌ی آن به دولت داده نشده است. پس از دفاعیه‌ای که وزیر پست و تلگراف و رئیس دولت انجام دادند، دولت با ۴۹ رأی موافق در برابر ۳۱ رأی مخالف توانست رأی اعتماد بگیرد و به کار خود ادامه دهد.

آن‌چه در استیضاح حائز اهمیت بود، جدا شدن عده‌ای از افراد سرشناس اکثریت از این جناح و همراهی آنان با اقلیت بود و گرچه دولت قوام توانست از این استیضاح جان سالم بدر برد، اما شکافی که از این مرحله در میان اکثریت پیدا گشت، مقدمه‌ای برای سقوط دولت قوام شد. سوسیالیست‌ها با ملاحظه‌ی بالارفتن تعداد مخالفان، تلاش وافر را به کار بستند تا عده‌ی بیشتری از اکثریت را به خود ملحق سازند و دولت قوام را به سقوط بکشانند. این مقصود یک ماه و اندی بیشتر طول نکشید. در این مدت سوسیالیست‌ها و متحدانشان بیکار ننشسته و از هر وسیله‌ای جهت سست کردن پایه‌های دولت قوام استفاده کردند. از یک سو «روتشتین»- سفیر شوروی- در ملاقات با احمد شاه خواستار عزل قوام شد؛ به این دلیل که دولت او باعث تیرگی روابط ایران و شوروی شده است.^۲ از سوی دیگر، سوسیالیست‌ها از غیبت مدرس که کسالت داشت، در مجلس استفاده کردند و توانستند با وعده و وعید افراد ضعیف و سست ارده‌ی اکثریت را به خود ملحق سازند.^۳ سپس در جلسه‌ای که میان سوسیالیست‌ها برگزار شد این تصمیم اتخاذ گردید که اگر قوام‌السلطنه، مدرس و نصرت‌الدوله را از جناح خود کنار بگذارد و با اجتماع‌یون- سوسیالیست-ها همکاری کند، آن‌ها به حمایت او بکوشند. این تصمیم را با قوام در میان گذاشتند. اما او گفت: «من با این جماعت کار کرده‌ام و ترک آن‌ها و پیوستن به رقیب

۱- حسین مکی: همان جا، ج دوم، ص ۱۸۹.

۲- بصیرالدوله: همان جا، ص ۷۱.

۳- عبدالله مستوفی: همان جا، ج ۳، ص ۵۵۰.

مخالف انصاف نیست»^۱. سوسیالیست‌ها هم که از پاسخ او ناامید شدند، کوشیدند جهت کنارزدن او به سردار سپه که دشمنی خاصی با قوام داشت، نزدیک شوند و زمینه‌ی وسایل این نزدیکی را فراهم آورند. آن‌ها در خفا به قوام پیشنهاد کردند قبل از آن که او را کنار بگذارند و آبرویش را ببرند، خود کنار رود و قوام که دانست اکثریت پشتیبان به اقلیت مبدل شده است در تاریخ ۵ بهمن استعفای خود را تقدیم شاه نمود.

بدین ترتیب دولت دوم قوام به واسطه مخالفت‌های مکرری که از سوی حزب سوسیالیست بروز کرد، چاره‌ای جز استعفا ندید. شاید اگر قوام پیشنهاد و همکاری با سوسیالیست‌ها را می‌پذیرفت و بدان وسیله حمایت شوروی را نیز صاحب می‌گردید، بیشتر می‌توانست بر سر کار بماند. بنابراین باید مهم‌ترین دلیل سقوط قوام را بی‌تکیه‌گاهی این دولت تلقی نمود که از همه سو با مخالفان قدرتمندی به مانند شوروی و انگلیس و سردل‌تپه و سوسیالیست‌ها روبه‌رو بود و در برابر آن از سوی یک اکثریتی حمایت می‌شد که اعضای آن چندان پایبند به یاری و پشتیبانی از او نبودند.

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، روشن است که اعمال کار شکنانه‌ی سوسیالیست‌ها در قبال اصلاحات و کارهای مثبتی که دولت قوام قصد انجام آن را داشت، ناپسند بود. اما باید در نظر داشت که قوام هم چندان در بالاگرفتن این کارشکنی بی‌تقصیر نبود. توقیف روزنامه‌های حزب سوسیالیست و برانگیختن مردم مذهبی علیه آن‌ها از مسائلی بود که به اختلافات میان این دو دامن زد و کار را به نقطه‌ای رساند که هر دو جبهه برای نابودی دیگری تلاش کردند و از آن‌جا که قوام مخالفان دیگری هم داشت، در نهایت بازنده‌ی این جدال گردید و ناچار شد برای مدت طولانی از صحنه‌ی سیاسی ایران خارج گردد.

کلام آخر آنکه رفتن قوام با شادی و شغف مخالفان او مواجه شد. از جمله سوسیالیست‌ها در روزنامه‌های خویش پیرامون این مسئله قلم‌فرسایی کردند. چنان‌چه فرخی در یک رباعی چنین گفت:

آن خود سر مرتجع که دلها خون کرد پامال هوای نفس خود قانون کرد
دیدی که چنان دست طبیعت او را از دایره با مشت و لگد بیرون کرد^۲

۱- عباس خلیلی: همان جا، ۱۴۵.

۲- محمد فرخی یزدی: همان جا، ص ۸۸

۴-۴. کابینه‌ی مستوفی الممالک تشکیل و معرفی کابینه‌ی مستوفی الممالک از ۱۰ تا ۲۶ بهمن طول کشید و بالاخره او کابینه‌اش را به این ترتیب معرفی کرد^۱:

مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا و وزیر داخله

سردار سپه وزیر جنگ

نصر الملک (چندی بعد بهاء الملک) وزیر مالیه

ذکاء الملک وزیر خارجه

ممتاز الملک وزیر عدلیه

محتشم السلطنه وزیر فرهنگ

(چندی بعد ادیب‌السلطنه) کفالت پست داخله

(چندی بعد نصر الملک) وزیر پست و تلگراف

مخبرالسلطنه وزیر فوائد عامه و تجارت و فلاخت

کابینه‌ی مستوفی الممالک با حمایت و تلاش سوسیالیست‌ها بر سر کار آمد و تا پایان عمر این کابینه، سوسیالیست‌ها مدافع سرسخت آن باقی ماندند. از این رو می‌توان گفت این کابینه، اولین کابینه‌ی مورد نظر سوسیالیست‌ها طی این دوران محسوب می‌شد.

از آن‌جا که سوسیالیست‌ها روابط حسنه‌ای با شوروی داشتند، به تبع آن مهم‌ترین اقدام این کابینه عادی‌سازی روابط ایران و شوروی بود که در زمان قوام، دوره‌ی بدی را سپری نمود. مستوفی الممالک در ابتدای کار خود، مذاکرات قرارداد تجاری ایران و شوروی را از سر گرفت و به نتایج مطلوبی رسید. مطابق این قرارداد ایران توانست به شوروی بدون مجوز وارداتی، کالا صادر کند و به بازرگانان ایران حق استفاده از خاک شوروی برای حمل و نقل کالا داده شد. یکی دیگر از مفاد این قرارداد مربوط به تأسیس نمایندگی بازرگانی شوروی در ایران بود. بعد از این برای توسعه‌ی بازرگانی ایران و شوروی، شرکت‌های مختلطی به نام «شرق» «شرکت قند روس - ایران» «شرکت پنبه ایران» «شرکت نفت ایران و آذربایجان» و «اتو ایران» تأسیس گردید. در ضمن برای تسهیل انجام امور مالی و بازرگانی ایران و شوروی بانکی به نام «بانک روس و ایران» دایر شد^۲. شرکت‌های

۱- حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۲۲۷-۲۲۶.

۲- ایوانف: تاریخ نوین ایران، ص ۶۰.

مزبور پس از چند ماه فعالیت مقادیر زیادی پنبه، پشم، کنف، کتیرا، برنج و خشکبار از ایران خریداری کردند. همچنین فعالیت‌های شرکت پنبه سبب شد پنبه‌کاری ایران که در سال‌های جنگ و پس از جنگ جهانی اول به حال نابودی رفته بود، دوباره احیا گردد. از طرف دیگر کالاهای بسیاری از شوروی به ایران صادر گردید. این مبادلات تجاری چنان وضعی را پدید آورد که نرخ اجناسی که از ایران صادر می‌شد بالا رفت و قیمت کالاهایی که به ایران وارد می‌گردید، کاهش یافت. در کل روابط اقتصادی ایران و شوروی از دوره‌ی مستوفی چنان جان گرفت که در ۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۵ رضاخان گفت: ایران در احیای اقتصاد خود به میزان زیادی مدیون کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد.^۱

در کنار فعالیت‌های دولت مستوفی در ارتباط با شوروی، روزنامه‌های طرفدار این کابینه از عمل مستوفی در نزدیکی به شوروی تقدیر نمودند، چنان‌چه روزنامه‌ی پیکان در این مورد نوشت: «ما این موفقیت قطعی و مهم هیئت محترم را در یک چنین مسئله اساسی که به واسطه سیاست کج قوام‌السلطنه تجارت و کلیه اقتصادیات را فلج کرده بود، از صمیم قلب تبریک گفته و تجار محترم را به یک آتیه درخشانی برای استخلاص از فشار مهرمایه‌داران غرب نوید می‌دهیم... ما از این دوستی دولت روسیه نسبت به تجارت مملکت ایران متشکریم.»^۲ به علاوه سفیر شوروی - شومیاتسکی «Shumiatsky» - در ملاقات با خدمتکار احمد شاه کمال رضایت خود را از کابینه‌ی حاضر اعلام داشت.^۳

همان‌گونه که گفته شد چون سوسیالیست‌ها خود کابینه‌ی مستوفی را بر سرکار آورده بودند، کوشیدند به انحاء مختلف این کابینه را مدد رسانند. در حقیقت سوسیالیست‌ها این کابینه را کابینه‌ی خویش فرض می‌کردند. دلیل این ادعاه سخنان افراد سوسیالیست‌ها از جمله سلیمان میرزا می‌باشد که به هنگام دفاع از این دولت، همواره کلمه‌ی «ما» را به کار می‌بردند. همین‌طور حزب به وسیله‌ی اعلامیه‌هایی که منتشر می‌کرد، به اعضای خود فرمان داد به هر طریق ممکن از کابینه‌ی مستوفی دفاع نمایند که در ذیل یک

۱- همان جا، ص ۶۱

۲- «پیکان»: شماره ۳، ۱۶ اسفند ۱۳۰۱.

۳- بصیرالدوله: همان جا، ص ۷۸.

نمونه آن ذکر می‌شود: «نظر به اینکه فراکسیون جمعیت اجتماعیون برای تقویت عملی به اساس آزادی و مقاومت در مقابل ارتجاع تشکیل اکثریت ملی را لازم قطعی دانسته و اکثریت فعلی مجلس شورای ملی را قبول و داخل هیئت ائتلاف شده... افراد این جمعیت موظفند از کابینه‌ی مستوفی‌الممالک دفاع نمایند. از طرف هیئت اجرائیه جمعیت اجتماعیون: مساوات»^۱ به ازای آن مستوفی‌الممالک نیز خواسته‌های اعضای این حزب را برآورده ساخت. «مهدی فرخی» که در آن زمان هواخواه حزب سوسیالیست بود نقل می‌کند که در زمان قوام به وسیله او از ادارات دولتی اخراج شده بود. اما پس از روی کار آمدن مستوفی به واسطه‌ی دوستی سلیمان میرزا و سید محمدصادق طباطبائی، حکم اخراج او از ادارات دولتی ابطال و مجدداً به کار خویش بازگشت.^۲ دیگر مورد، مربوط به تشکیل کابینه بود که سوسیالیست‌ها با این که مستوفی را در انتخاب وزرا آزاد گذاردند اما به او تذکر دادند کسانی چون نصرت‌الدوله^۳ و مصدق را به کابینه‌ی خود وارد نسازد. در ارتباط با این موضوع مصدق در خاطرات خود نقل کرده است که قرار بود وزیر مالیه‌ی دولت مستوفی گردد. اما چون قبلاً با سلیمان میرزا درگیر شده بود، مستوفی به او گفت: «شما می‌دانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبائی و رفقایشان هستند که با عضویت شما در این کابینه مخالفند...»^۴ و به این ترتیب مصدق از تصدی وزارت مالیه محروم گردید.

از مسائل دیگر قابل ذکر، ائتلافی بود که میان سوسیالیست‌ها و بخشی از اکثریت که طرفدار سردار سپه بودند حاصل شد. این ائتلاف با حزب «رادیکال» که علی اکبر داور رهبر آن بود صورت گرفت^۵ و به دنبال آن صورت معادله در مجلس عوض شد. یعنی اکثریت به اقلیت و اقلیت به اکثریت تبدیل گردید. این ائتلاف گرچه در پایان دولت مستوفی از بین رفت، اما زمینه و مقدمه‌ای شد جهت ائتلاف دوباره‌ی این دو حزب، که در ابتدای

۱- «پیکان»: سال اول، شماره ۷، ۸ فروردین ۱۳۰۲.

۲- «درس شهادت»، پیکان، ش ۲، ۱۲ اسفند ۱۳۰۱.

۳- مهدی فرخ معتمدالسلطنه: خاطرات سیاسی فرخ، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، بی‌تا، ص ۱۵۱.

۴- محمد مصدق: همان جا، ص ۱۶۰.

۵- حسین جودت: همان جا، ص ۲۸۷؛ عبدالله مستوفی: همان جا، ج ۲، ص ۵۵۲.

مجلس پنجم شورای ملی صورت پذیرفت. حکومت مستوفی از روز اول دچار کشمکش و درگیری شد. دلیل آن هم واضح بود. زیرا مدرس، رهبر فراکسیون اصلاح‌طلبان، به یاری قوام و نصرت‌الدوله، می‌خواست از سوسیالیست‌ها انتقام گرفته، خصومت‌هایی را که حزب سوسیالیست در دو دوره‌ی ریاست وزرایی قوام بروز داده بود، جبران و تلافی کند.

لذا از همان روز که هیئت وزیران به نمایندگان مجلس معرفی گردید، اشکال‌گیری به برنامه‌ی دولت، به عنوان پیش درآمد مخالفت با کابینه نمایان شد.

در جلسه ۲۳۸ «اصلاح‌طلبان» با سخنان ملک‌الشعراء بهار، خره‌گیری به برنامه‌ی دولت را با این عنوان آغاز کردند که «برنامه دولت تنها به شکل یک تئوری، و غیر عملی است». نصرت‌الدوله هم به سیاست خارجی دولت که اساس آن «حفظ مناسبات حسنه می‌باشد»، اشکال گرفته و اظهار کرد «می‌بایست یک حد و قیدی از بدو امر برای آن قائل می‌شدند تا هم یگانه و بیگانه و هم اجنبی و داخلی بدانند حدی که دولت و مجلس شورای ملی و مردم برای حفظ مناسبات حسنه خود قائل هستند، کدام است». این یورش اصلاح‌طلبان به دولت جدید در ابتدای امر، واکنش سوسیالیست‌ها را موجب شد. چنان که سلیمان میرزا حرکت آنان را مورد بازخواست قرار داده و گفت: «... حالا این دولتی را که تازه شروع به کار کرده و تازه ماده اول پروگرام آن مطرح است، در ماده اولش با یک حرارتی استیضاح می‌فرمائید، مهلت بدهید لااقل یک روز بعد از پروگرام، استیضاح را می‌خواستید بفرمائید...»^۱ با تمام این احوال، گرچه جناح منتقد دولت از همان روز اول مخالفت خود را علنی ساخت و به گفته‌ی مدرس در جلسه ۲۳۹ دلیل مخالفت آن‌ها این بود که «... یک مسلکی نبود که در اینجا یک دولتی بیاورد یا ببرد. یک جماعت قریب‌المذاقی نظر به بعضی خصوصیات با هم موافق شدند و این هیئت دولت را آوردند...»، اما اعلام کردند که یک اقلیت مثبت خواهند بود. بدین معنی که «اگر یک لوایح مفیده از طرف دولت به مجلس پیشنهاد شد ما نخواهیم گفت چون مخالف دولت هستیم از این جهت آن لایحه مفید را رد می‌کنیم و به او رای نمی‌دهیم.»^۲ متأسفانه خصومت دو جناح مجلس در حد سخن و

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۳۸، ۱۵ اسفند ۱۳۰۱.

۲- همان جا، جلسه ۲۳۹، ۱۶ اسفند ۱۳۰۱.

گفتار باقی نماند. در زمان تنفس، نمایندگان به دشنام و فحاشی و زد و خورد با یکدیگر پرداختند. طرفداران دو جناح نیز که در صحن مجلس حاضر بودند وارد این دعوا شدند و به شدت یکدیگر را کتک زدند.^۱ چنین رفتارهایی نشان از آن داشت که این دو جناح به هیچ وجه با یکدیگر مصالحه نخواهند کرد و تا نابودی دیگری دست از تلاش برنخواهند داشت. روزنامه‌های سوسیالیستی، مدرس را مسئول تعرض به دولت به شمار آوردند و در نتیجه به شدت به او حمله کردند. از جمله روزنامه‌ی پیکان خطاب به مدرس نوشت: «... آقای مدرس، اگر سیاست قوام‌السلطنه سیاست شما بود... [پس] سیاست شما بود که مذاکرات تجارתי ایران و روسیه را قطع کرده و میدان باز و بی‌منازعی به انگلیسی‌ها داد. سیاست شما بود که جمعی را به تحصن حضرت عبدالعظیم فرستاد و وثوق‌الدوله را روی کار آورد. سیاست شما بود که نصرت‌الدوله را تطهیر کرد. سیاست شما بود که شهریه و مستمریات را تصویب و حقوق معلمین مدارس را قطع کرد...»^۲ این روزنامه‌ها به حملات خود در همین سطح اکتفا نکرده و در یک چشم‌انداز کلان، تمام اعمال و رفتار جناح مدرس و قوام را، اجرای خواسته‌های انگلیس معرفی کردند به طوری که نوشتند: «مردم طهران بدانند که این [گفتار] از حلقوم اعضای سفارت انگلیس درآمده و غرض آن‌ها اینست... آخرین آثار استقلال و حاکمیت ایران را از میان بردارند...»^۳ از سوی دیگر سوسیالیست‌ها با تبلیغات بسیار، تلاش کردند که کابینه‌ی مستوفی‌الممالک را مورد رضایت عامه جلوه دهند. از این رو سلیمان میرزا فرمان داده بود عده‌ای از هواخواهان این حزب همواره به عنوان تماشاچی در مجلس حاضر باشند و به تشویق طرفدار دولت بپردازند. مدرس هم که نمی‌خواست در هیچ زمینه‌ای از رقیب عقب بماند، طرفداران خود را به مجلس می‌کشاند تا به هم‌آوردی با آنان بپردازد و در این بین گاهی نیز میان طرفداران دو جناح در بیرون مجلس زد و خوردهای شدید رخ می‌داد.^۴ جناح مخالف دولت که معتقد به عدم کفایت و کارآمدی دولت بود و در پی بهانه می‌گشتند، هنگامی که در فروردین ۱۳۰۲ ش. ۸۰۰ نفر نیروی انگلیسی

۱- بهار: همان جا، ج اول، ص ۳۰۰.

۲- «باز صف آرایی- باز رجزخوانی- باز خودنمایی»، پیکان، شماره ۳، اسفند ۱۳۰۱.

۳- «درس شهادت»، پیکان، شماره ۲، ۱۲ اسفند ۱۳۰۱.

۴- عبدالله مستوفی: همان جا، ج ۳، ص ۵۵۳.

در سواحل جنوب پیاده شدند، موقع را جهت حمله به دولت مغتنم شمرده و به انتقادات خود شدت بخشیدند. هیاهو و جنجالی که در مخالفت با دولت همه روزه در شهر برپا می‌شد، چنان وضعی را ایجاد کرد که وزرای مالیه و داخله را مجبور به کناره‌گیری نمود.^۱

بهار که از مخالفان دولت بود، معترف است که دسیسه و فعالیت‌های زیادی از طرف آن‌ها علیه دولت به عمل می‌آمد.^۲ این مخالفت‌ها سبب شد که طرفداران دولت که بیشتر سوسیالیست‌ها و چپی‌ها بودند، تظاهراتی را علیه مخالفان دولت به راه اندازند و شعار «مردم باد سر دهند». بهار نقل می‌کند که در یکی از این تظاهرات خودش شاهد بوده که میرزاده عشقی برای یک دسته نطق می‌کرد و مردم را تلویحا تشویق می‌کرد که به مجلس ریخته و وکلا را بکشند و بعد از خاتمه سخنرانی چون دید که مردم به دستور او عمل نمی‌کنند و فقط به مردم باد گفتن قناعت می‌کنند، عصبانی شده، می‌گفت: «عملا مردم باد». مردم نیز هم آواز شده می‌گفتند: «عملا مردم باد» و درک نمی‌کردند منظور اصلی چیست.

باید اذعان کرد که قصد و نیت مخالفان دولت این بود که با اخلاص، کار را به جایی کشانند که دولت خود را ناتوان حس کرده، مجبور به استعفاء شود. آن‌ها به تدریج اکثریت نداشتن دولت را در مجلس مطرح ساختند اما فایده نکرد، چرا که مستوفی‌الممالک حاضر نبود به این سادگی استعفاء دهد و می‌خواست به مردم نشان دهد که با وجود سر و صدای مخالفان هیچ تقصیری متوجه کابینه او نیست. اما هدف واقعی «اصلاح‌طلبان» چه بود؟ چرا که اجازه نمی‌دادند عمر دولت طولانی شود و وعده‌های آن متحقق گردد؟ مگر مدرس باور نداشت «رئیس دولت شخصا در این مملکت کم نظیر است و بلکه از جهاتی بی‌نظیر»^۳. پس چرا می‌کوشید او را خلع نماید؟ باید گفت مقصود مدرس و یارانش درضدیت با مستوفی‌الممالک بیشتر متوجه انتخابات دوره‌ی بعد بود. نظر به اینکه دوره قانونی مجلس و نمایندگان نزدیک به اتمام بود اصلاح‌طلبان مستوفی را شخصی نمی‌دیدند که در غیاب

۱- حسین مکی: همان جا، ج دوم، ص ۲۵۷.

۲- بهار: همان جا، ج اول، ص ۳۰۸.

۳- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۳۹، ۱۶ اسفند ۱۳۰۱.

مجلس قادر باشد در برابر نفوذ سردار سپه و دخالت‌های او در انتخابات از خود مقاومتی نشان دهد. در نتیجه چون از هر وسیله‌ای جهت کنار زدن کابینه بهره بردند و حاصلی نبردند، چاره را فقط در استیضاح دولت دیدند. لذا به این آخرین ترفند دست زدند.

از بررسی صورت مذاکرات مجلس مشخص می‌شود که جناح منتقد دولت، هیچ اشکال و بهانه‌ای درست و حسابی نسبت به دولت نتوانست بیابد. بلکه از طریق استیضاح می‌خواست به دولت بفهماند باید هر جوری هست کنار رود. مقدمات این استیضاح طی جلسه ۲۵۲ در مجلس شورای ملی چیده شد. در این جلسه مدرس با این سوال که چرا دولت برای اعلان انتخابات ده روز تاخیر کرده است اولین گام را جهت استیضاح برداشت.^۱ در همین رابطه، در جلسه ۲۵۶ ملک الشعراء بهار با نظر به مطالب مندرج در روزنامه‌ی شفق سرخ چنین به ایراد سخن پرداخت: «... وسایل اجانب و قوای مخربه به اندازه‌ی قوی است که صریحا می‌نویسد «درب مجلس چهارم را گل بگیرد و لجن بمالید.» [سخنان] این اشخاص که یا به حیثیات آزادی علاقه ندارند و یا غفلت می‌کنند و یا خیالات پریشان خود را نمی‌توانند اداره کنند. بما حق می‌دهد [نسبت به تاخیر اعلان انتخابات] بیائیم پشت تریبون فریاد بزنیم... باید به دولت تذکر بدهیم که در تاخیر اعلان انتخابات غفلت نشده است... [بلکه این امر هدف] یک عده است که در سایه تحریک احساسات خصوصی با تحریک اجانب، می‌گویند که درب مجلس چهارم را لجن بگیرد... شاید حیات بعضی اشخاص در غیبت مجلس و لجن مال شدن درب بهارستان تامین بشود...»^۲

مسلم بود که این سخنان تاثیر شگرف بر آن نمایندگان داشت که تکیه‌گاه فکری محکمی نداشتند و به راحتی جناح خود را تغییر می‌دادند. هم چنان که روزی تعدادی از اکثریت به سوسیالیست‌ها پیوستند، امکان داشت خیلی زود دوباره به جانب جناح مدرس و فراکسیون اصلاح‌طلبان بگرایند. بنابراین تاکتیک و نقشه، مدرس بر این نکته متمرکز شد و انتقادهای از دولت به طور روز افزون گسترش یافت.

همان طور که قبلا یادآوری شد، چون سوسیالیست‌ها کابینه‌ی مستوفی را کابینه‌ی حزب

۱- همان جا، جلسه ۲۵۲، ۱۵ فروردین ۱۳۰۲.

۲- همان جا، جلسه ۲۵۶، ۲۱ فروردین ۱۳۰۲.

خویش تلقی می‌کردند. نهایت تلاش خود را در جهت حفظ آن به کار بردند، آنان هر لحظه و در هر جا پیرامون هر مسئله‌ای، در برابر حمله‌های منتقدان ساکت ننشسته، کوتاه نیامدند و بدان پاسخ گفتند. از جمله سلیمان میرزا در برابر ایرادهای یکی از اصلاح‌طلبان به او این طور جواب داد: «... همین شاهزاده محمد ولی میرزا... گویا عینکشان وزیر مالیه را نمی‌بیند که می‌فرمایند به وزراء اطلاع دهید...» و چون محمد ولی میرزا به او گفت مگر شما وکیل در توکیل هستید؟ سلیمان میرزا ابراز داشت: «بلی بنده وکیل در توکیل هستم و ... حق دارم از دولت دفاع کنم چرا که کارهایی که تا دوره حکومت سابق می‌شود اغلب شما تحمیل به وزرا مالیه می‌فرمائید.»^۱ اما این دفاعیات چندان مثر ثمر نیفتاد و آن برنامه‌ی کلی اصلاح‌طلبان به اجرا درآمد و بالاخره هنگامه‌ی استیضاح فرا رسید.

در جلسه ۲۸۲ مدرس با بیان چنین سخنانی قصد خود را مبینتاً بر استیضاح به اطلاع نمایندگان رساند «... جمعی از آقایان وکلا عقیده‌شان بر این بود که نظر به اصلی از اصول قانون اساسی و اظهاراتی که در مجلس شد دولت منغزل است. آقایان در این مسئله تردید کردند... عدم موافقت موافقین دولت ما را مجبور کرد به اینکه داخل به استیضاح بشوم...» آنگاه رئیس مجلس ورقه استیضاح را این طور قرائت کرد: «... اینجانب از رویه دولت در سیاست خارج استیضاح دارم. فی ۲۳ شهر شوال ۱۳۴۱. مدرس.» سلیمان میرزا هم که همیشه برای مقابله کردن مهیا بود، جواب داد «... ماها همیشه برای استیضاح حاضر شده‌ایم و برای اینکه گفته نشود ما استنکاف از استیضاح یا سوال داریم چنانکه مکرر عرض کرده‌ام از استیضاح تحاشی نداریم...»^۲ سپس ادامه داد که می‌خواهد بداند استیضاح در مورد چه مسائلی است تا دولت بتواند خود را برای پاسخگویی آماده کند. اما مدرس که می‌خواست همه‌چیز را تا روز حضور هیأت وزیران در مجلس پوشیده بدارد و در حقیقت مسئله خاصی را مدنظر نداشت، مختصراً گفت: «عمده نظر من به آن چیزی است که کرده نمی‌شود. نظر من بر عدمیات است.»^۳ و بدین صورت تمام سخنان خود را به روز استیضاح

۱- همان جا، جلسه ۲۶۴، ۶ اردیبهشت ۱۳۰۲.

۲- همان جا، جلسه ۲۸۲، ۱۹ خرداد ۱۳۰۲.

۳- همان جا، جلسه ۲۸۳، ۲۰ خرداد ۱۳۰۲.

موکول کرد. بالاخره در جلسه ۲۸۴، استیضاح با این سخنان مدرس شروع شد: «... وقتیکه پروگرام دولت مطرح بود بنده اشاره کردم به امروز یکی از مواد پروگرام روابط حسنه با دول بود... مدت سه ماه و نیم گذشت دیدیم وضعیات طوری است که قابل تحمل نیست... آنچه استیضاح می‌کنم قصور است [نه تقصیر] نسبت به سیاست خارجه اگرچه امور داخلی هم خیلی هستند... آقای مستوفی استعدادشان استعداد منع نیست. چون استعدادها مختلف است بعضی استعداد منع دارند، بعضی استعداد سکوت... آخر به چه مناسبت می‌نشینند و می‌گویند مامورین سیاسی روس را از افغانستان و ایران و هندوستان ردیف می‌کنند برونند؟ لابد اینها از قصور دولت است و از این است که قوه منع نیست... اگر دولت پروتست نمی‌کند ما پروتست می‌کنیم نسبت به همه که ما را به حال خودمان بگذارند... اگر یک ماموری برای ما ضرر داشته باشد ما خودمان باید جلوگیری کنیم... من دوست ندارم یکی از دول خارجی نسبت به یکی از رجال مان اظهار تمایل کند، یا نسبت به دیگری اظهار تمایل نکند.»^۱

از این گفتار، معلوم می‌شود که هیچ ایراد اساسی به دولت مستوفی وارد نبود. در واقع مدرس همه را سردرگم کرد. چرا که طوری سخن گفت که مدافعان دولت نمی‌دانستند سوال چیست و چه چیزی را باید پاسخ گویند. در این زمینه سلیمان میرزا اظهار داشت: «... راجع به استیضاح همانطور که خودشان گفتند عدمیاتش بیشتر بود تا وجودیات... [باید بگویم] طرف صحبتشان ما بودیم... ما امروز منتظر بودیم آن عملیاتی که علت این شده که امتناع را به مخالفت رسانده چه بوده و کدام یک از مسائل است؟... تا مردم از کلیه امور مطلع شوند که بعد بتوانند محاکمه کنند... بنده که چیزی ملتفت نشدم... فرمودند وضعیات قسمی است که قابل تحمل نیست... بنده منتظر آن بودم آن چیزی که قابل تحمل نیست و خیلی سخت و شدید است و از قصور هم تجاوز کرده است، می‌فرمودند یا لااقل کنا یتا تلویحا بفرمائید تا شخص بتواند در نظر خودش حکمیت کند...»^۲ بعد از او وزیر خارجه سخنان مشابهی را ایراد کرد و گفت «از طرف ما قصوری نشده است.» آخرین دفاعیه

۱- همان جا، جلسه ۲۸۴، ۲۱ خرداد ۱۳۰۲.

۲- همان جا.

هم از طرف رئیس الوزرا بیان شد. او ضمن تکرار سخنان سلیمان میرزا و وزیر خارجه‌اش (ذکاء الملک) ابراز داشت:

«... شکر می‌کنم که خطائی نسبت به دولت وارد نیامده و قصور هم [که نسبت داده شد] بنده قبول ندارم... فقط از روی بی‌لطفی ایرادی فرمودند... اما حالا بنده اصراری هم به ماندن ندارم و هیچ اشتیاقی هم ندارم... زیرا می‌دانم وضعیات به طوری است که دخالت اشخاصی مثل بنده در امور اصلا معنی ندارد و متاسفانه و بدبختانه وضعیات این مملکت یک اشخاص را می‌خواهد که وقتی داخل در کار شوند یک آجیل‌هایی بگیرند و یک آجیل‌هایی پخش نمایند. بنده نه اهل گرفتن هستم و نه اهل دادن... این ایام غیبت مجلس را هم که شاید در پیش بعضی یکی از ایام بره‌کشی فرض شود برای اشخاصی که اشتها دارند می‌گذارم. من که اشتها ندارم معده من خراب است... اینجا مرخص می‌شوم و می‌روم حضور اعلی حضرت و استعفای خودم را هم نظر به احترام اینکه گفته می‌شود دولت اکثریت ندارد، اگرچه هنوز معلوم نیست... تقدیم می‌کنم...»^۱

بعد از این سخنان، مستوفی الممالک در حالی که از سوی تماشاجیان هوادارانش تشویق و فریاد «زنده باد» نثار او می‌شد از مجلس خارج گردید و دیگر در مورد دولت چون استعفا داده بود، رای‌گیری به عمل نیامد. اما باید اضافه کرد که از سخنانی که مستوفی الممالک ایراد کرد، سران اصلاح‌طلبان همچون قوام، نصرت‌الدوله و تدین بسیار عصبانی و آشفته شدند و پاسخ او را هم دادند. چنان‌چه تدین بیان داشت: «... البته ایشان از خودشان آجیل نداشتند اما از کیسه دیگران آجیل داشتند [که بدهند]... این حکومت برای موافقت تهدید شد، تطمیع شد، ابلاغ حکومت فلان جا داده شد، ابلاغ مدیری کل وزارتخانه داده شد، ابلاغ کمیسری بانک داده شد و هکذا... آیا اینها آجیل نیست...»^۲

بدین ترتیب دولت مستوفی نیز سقوط کرد و هیچ‌کدام از نمایندگان حزب سوسیالیست و هواداران آن نتوانستند مانع این اتفاق شوند. مهدی فرخ آورده است به هنگام تنفس در روز استیضاح، سلیمان میرزا به مدرس اعتراض نمود که حیف نبود شما به مرد محترمی

۱- همان جا.

۲- همان جا.

مانند مستوفی این همه اهانت روا بدارید راستی جواب مردم را چه خواهید داد؟ و مدرس در مقابل وکلا فریاد کشید که «مستوفی مثل شمشیر جواهرنشان و مرصعی است که فقط به درد تشریفات می‌خورد و برای روزهای بزم و سلام بایستی آنرا به کمر بست ولی قوام‌السلطنه شمشیر فولادی است و برای روز رزم بایستی آن را به دست گرفت و اکنون ما احتیاج به شمشیر فولادی داریم نه تشریفات...»^۱ با دقت و ملاحظه در این گفتار، به عینه معلوم می‌شود هدف مدرس از استیضاح، فقط و فقط انتخابات و جلوگیری از پر شدن مجلس از مخالفان خود و طرفداران سردار سپه بود. بعد از این واقعه سوسیالیست‌ها و چپی‌ها، فضای رعب‌آوری را علیه اصلاح‌طلبان ایجاد نمودند. آن‌ها نسبت به مخالفان خود حمله‌های سختی را انجام دادند و انواع تهمت‌ها و توهین‌ها را روا داشتند. مهدی فرخ روایت کرده است تهران را تب فراگرفته بود. مردم برافروخته و خشمگین بودند و فریادهای اعتراض‌آمیز از هر سو بلند بود. به طوری که احمدشاه به سردار سپه توصیه کرد مراقبت وضع امنیتی شهر باشد.^۲ کاردار فرانسه در تهران هم گزارش داده است: «برکناری مستوفی‌الممالک همراه با تظاهرات عمومی شد که جهت جانبداری از او صورت گرفت. در این وقایع یک تن کشته و صدها نفر زخمی شدند.»^۳ بهار مدعی است که از سوی جراید چپی چون کار، پیکان، طوفان، شفق سرخ، ستاره ایران و اقدام به سران جناح اصلاح‌طلب فحاشی زیادی شد.^۴ در تایید این سخن و آشنا شدن بیشتر با واکنش جراید سوسیالیستی یکی از مقالات روزنامه پیکان نقل می‌شود: «... دوره چهارم تقنینیه دو سال تمام... برای مردم این سامان چیزی که بقدر دو پول ارزش داشته باشد از خود به یادگار نگذاشت. بعد از دو سال محیط ما فاسدتر، مزدوران بیگانگان جسورتر، اشراف ناپاک و غارتگر جری‌تر... هجوم سپاه ارتجاع قریب‌الوقوع‌تر... میدان امید و اطمینان برای مملکت فروشان بازتر... می‌باشد... وکلا مجلس چهارم حقوق دو ساله خود را دوبرابر کردند... گیرنده صد و سی هزار لییره و ناطق قرارداد را به نیابت ریاست برگزیدند... دولت‌ها را مورد استفاده قرار داده

۱- مهدی فرخ: همان جا، ص ۱۵۵.

۲- همان جا، ص ۱۵۹.

۳- محمود پورشالچی: همان جا، ص ۱۰۸۴.

۴- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۳۶.

و رای اعتماد را با آرزوهای شخصی مبادله کردند... سیاست داخلی و خارجی و تجارت مملکت را به ورشکستگی راندند ممیزی مطبوعات را تصویب نموده و کارخانه مفتخوری و شهریه‌سازی برقرار کردند... به یک کلمه دنبال آجیل رفتند و آجیل گرفتند و دادند...»^۱ علاوه بر آن فرخی یزدی در روزنامه‌ی طوفان این رباعی را چاپ کرد:

ای بوم درین بوم موسس شده‌ای ای زاغ به باغ نقل مجلس شده‌ای
در مدرسه درس می‌دهی رنگارنگ ای بوقلمون مگر مدرس شده‌ای^۲

میرزاده عشقی هم در این باره شعری سرود که در آن اکثریت مجلس چهارم را زیر سوال برد و وجود آنان را مایه ننگ دانست که در اینجا به عنوان نمونه چند بیت آن آورده می‌شود:

این مجلس چهارم بخدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود
هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود دیدی چه خبر بود
مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد مشقت همه واکرد
فهماند که در دوره چهارم چه خبر بود دیدی چه خبر بود^۳.

در روزنامه اقدام هم شعری بدین مضمون علیه مدرس منتشر شد:

از طلاهایی که گردیدند چون مس باز پرس نقشه‌های تازه و نو از مدرس باز پرس
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند^۴

به هر حال عکس‌العمل تند سوسیالیست‌ها نسبت به سقوط کابینه نتیجه‌ای نداشت و با این‌که عده‌ای از مردم کسانی چون ابولقاسم کاشانی و ناظم‌التجار کرمانی - که نماینده کسبه و تجار بود- را به نزد احمدشاه فرستادند تا مستوفی را دوباره به کار بگمارد، این خواسته تحقق نیافت و آن‌چه حادث گردید دیگر قابل بازگشت نبود. حاصل این چند ماه تقلا هم افسوس و تحسری بود که طرفداران مستوفی بر دل داشتند. جالب آن‌که حتی

۱- «دوسال - ده دقیقه»، پیکان، شماره ۲۵، ۱ تیر ماه ۱۳۰۲.

۲- محمد فرخی یزدی: همان جا، ص ۹۱.

۳- حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۳۱۷.

۴- عباس خلیلیک همان جا، ص ۶۸.

۵- مهدی فرخ: همان جا، ص ۱۵۹.

شومیا تسکی هم در ملاقات با احمد شاه این ناراحتی و نارضایتی را ابراز کرده^۱ و از این که دولت مستوفی ساقط گشته بود، تلاش‌های خویش را در رابطه با ایران از دست رفته می‌دید.

آن چه به تفصیل از آن سخن رفت، راجع به عملکرد کابینه مستوفی بود. این کابینه به دلیل این که عمری کوتاه داشت نتوانست از خود آثاری به یادگار گذارد. تنها در یک زمینه آن هم ارتباط با شوروی و برقراری روابط تجاری با این کشور بود که این کابینه موفقیت‌هایی را که کسب کرد. علت هم آن بود که دولت شوروی با این کابینه روابط دوستانه‌ای داشت و از آن در برابر جناح محافظه‌کاران دفاع می‌کرد.

در عین حال در طی همین چند ماه این دولت از سوی مخالفان خویش، با مشکل و موانع گوناگونی مواجه گردید. چه در روز ابتدایی که وزرا در مجلس معرفی شدند و برنامه دولت اعلام گردید و چه پس از آن، مخالفان لحظه‌ای از دست‌اندازی غفلت نکردند و در راه سرنگون دولت از پا نشستند و سرانجام هم به بهانه‌های واهی کابینه را ساقط ساختند.

این اقدام نشان از واکنش مخالفان کابینه جهت جبران نمودن عملیات سوسیالیست‌ها نسبت به کابینه‌های پیشین بود. سقوط دولت مستوفی‌الممالک باعث خشم هواداران این حزب شد و آنان از تریبون‌های مختلف این خشم را بروز دادند. اما چه سود که جز سرخوردگی حاصلی برای آنان نداشت. ولی این سرخوردگی مقدمه‌ای جهت نزدیکی این حزب به رضاخان شد. زیرا که سوسیالیست‌ها متوجه شدند به تنهایی نمی‌توانند اداره‌ی امور را به دست گیرند و لازم است به یکی از دو جناح قدرتمند داخلی نزدیک شوند: اصلاح‌طلبان، و یا رضاخان. در صفحه‌های بعد توضیح داده خواهد شد که سوسیالیست‌ها کدام گزینه را برگزیدند.

۴-۵. کابینه دوم مشیرالدوله

مشیرالدوله در ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ ش. کابینه خود را بدین شرح معرفی نمود^۲.

۱- بصیرالدوله: همان جا، ص ۸۷

۲- حسین مکی: همان جا، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۱.

مشیرالدوله رئیس الوزرا و وزیر داخله
سردار سپه وزیر جنگ
مصدق السلطنه وزیر خارجه
حکیم الملک وزیر مالیه
ذکاءالملک وزیر مالیه
عدل الملک وزیر تجارت و فوائد عامه
حکیم الدوله وزیر معارف

فهیملدوله (چندین بعد اعتلاء السلطنه) وزیر پست و تلگراف مهم‌ترین مسئله‌ای که در دوره کوتاه مدت ریاست وزرائی مشیرالدوله حادث شد، به پایان رسیدن مجلس چهارم و شروع انتخابات مجلس پنجم بود. اتفاق مهم دیگری که در این دوره رخ داد، تبعید علمای طراز اول شیعه از عراق به ایران در ۱۳ تیرماه ۱۳۰۲ بود که احساسات ضد انگلیسی ایرانیان را برانگیخت و برای مدتی صدر اخبار را به خود اختصاص داد. اما چیزی که تمام اذهان را متوجه و متمرکز به خود می‌کرد، قدرت بی‌حد و حصر سردار سپه بود که چنانکه با تعطیلی مجلس دیگر هیچ مانعی را سد راه خویش تصور نمی‌کرد. چنان که در مرداد ماه از رفتن و مستقر شدن ولیعهد در آذربایجان ممانعت به عمل آورد و در مهرماه قوام‌السلطنه را به بهانه‌ای دستگیر ساخت و به خارج کشور تبعید نمود. سپس با تهدید مقدمه‌ی سقوط کابینه‌ی مشیرالدوله و گرفتن فرمان ریاست وزرائی خویش را فراهم کرد و بالاخره به مقصود خویش نائل گردید. همان‌طور که در قسمت قبل تشریح شد سوسیالیست‌ها از سقوط کابینه‌ی مستوفی دچار یک شوک و سپس سرگیجه و سردرگمی شدند و همین امر آنان را واداشت تا جور دیگری مسائل سیاسی را بسنجند و به جهت تامین آینده‌ی سیاسی خویش تصمیم‌گیری تازه‌ای را اتخاذ کنند. این زمینه سبب نزدیکی این حزب به سردار سپه شد که در قسمت‌های بعدی توضیح آن خواهد آمد. آنچه در ابتدای دولت مشیرالدوله مشاهده گردید، اتفاق ظاهری سوسیالیست‌ها با اصلاح‌طلبان بر سر کابینه بود که علت این امر با توجه به خصومت‌هایی که در گذشته بالاخص در زمان مستوفی میان این دو

جریان سیاسی روی داد، جای تعجب داشت! علت موافقت سوسیالیست‌ها با کاندیداهای اصلاح‌طلبان چندان روشن نیست. شاید دلیلی اصلی آن، نزدیکی به انتخابات مجلس پنجم و نظارتی بود که دولت در انجام انتخابات اعمال می‌کرد و سوسیالیست‌ها در نظر داشتند با نزدیکی به دولت آینده‌ی خویش را در مجلس تامین کنند و تا زمان افتتاح مجلس پنجم در امور کشور طرف مشورت دولت باشند. البته باید خاطر نشان کرد که سوسیالیست‌ها هیچ مخالفتی با شخص مشیرالدوله نداشتند بلکه او را بسیار محترم دانسته و ستایش می‌کردند.^۱ ولی هنگامی که وجود او را ضروری ندانستند، به رضاخان یاری رساندند تا کابینه او را واژگون کند. یکی از رخدادهای مهم این کابینه، دستگیری قوام‌السلطنه بود. این مسئله نه تنها سوسیالیست‌ها بلکه تمام جناح‌های قدرتمند آن روز را به واکنش واداشت. از بررسی منابع چنین برمی‌آید که رضاخان طی یک نقشه‌ی حساب شده قوام را دستگیر کرد و با این عمل گام بلندی به سوی به دست گرفتن مرکز قدرت برداشت. او نه تنها رقیب نیرومند خود را از پیش روی برداشت، بلکه روس‌ها را به این اشتباه انداخت که در ضدیت او با انگلیس تردیدی به خود راه ندهند. گذشته از آن به مشیرالدوله فهماند که باید خیلی سریع منصب ریاست وزرایی را ترک کند و از دیگر سوی جناح اصلاح‌طلبان و در راس آن مدرس را از «شمشیر فولادی» خود محروم ساخت؛ و سرانجام رضایت انگلیس فراهم گردید. چرا که آنان به جهت نفت شمال و استخدام مستشاران آمریکایی از قوام دل خوشی نداشتند. آنچه از ماجرای توقیف قوام دستگیر می‌شود، توجه به نقشی است که شوروی و سوسیالیست‌ها در آن ایفا کردند. در منابع مختلف ذکر شده است که یک روز قبل از توقیف قوام یعنی در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۰۲ شومیاتسکی - سفیر شوروی - به خانه سید محمد صادق طباطبائی و سپس سلیمان میرزا رفت و مزده و خبر شادی بخش دستگیری قوام را به آن‌ها داد.^۲ در روز ۱۶ مهر هم قوام به وزارت جنگ احضار و توقیف گردید.

۱- مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۹۴، ۲۳ خرداد ۱۳۰۲، سخنان سلیمان میرزا؛ نصرالله سیف‌پور فاطمی: همان جا، ص ۳۴۸.

۲- «حکومت تازه»، «پیکان»، ش ۳۲، ۲۶ خرداد ۱۳۰۲.

۳- حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۴۶۹؛ نصرالله سیف‌پور فاطمی: همان جا، ص ۳۵۰؛ مهدی فرخ: همان جا، ص ۱۶۲؛ عباس خلیلی: همان جا، ص ۱۷۷.

حسین مکی معتقد است که سردار سپه از مدت‌ها قبل توسط سوسیالیست‌ها ذهن سفیر شوروی را مشوب نموده و او را برای دستگیری قوام مهیا ساخت.^۱ پورفاطمی هم معتقد است کسی که روس را فریب داد میرزا کریم‌خان رشتی جاسوس انگلیس بود!^۲ او چنین به روس‌ها فهمانید که سردار سپه دشمن انگلیس است. در نتیجه روس‌ها دست از حمایت احمد شاه برداشته و خود را به سردار سپه نزدیک ساختند و به تبع آن سوسیالیست‌ها نیز روابط دوستانه‌ای با سردار سپه برقرار کردند. بدین صورت روس‌ها گمان کردند رضاخان، لنین «Lenine» ایران است و توسط او دست انگلیس از ایران کوتاه گشته و یک رژیم سوسیالیستی به وجود خواهد آمد.^۳

عکس‌العمل سوسیالیست‌ها و نشریات وابسته به آن‌ها نسبت به دستگیری قوام، قابل پیش بینی بود. همه‌ی آن‌ها بسیار خرسند شده و عمل سردار سپه را قابل تمجید تلقی کردند. بنابراین نتیجه‌ی درگیری قوام با روزنامه‌نگاران چپی این شد که «در این موقعیت حساس کسی به یاری او برخاست و از او دفاع نکرد. در همین زمینه، روزنامه ستاره ایران این مقاله را درج کرد: «ما از آقای سردار سپه نه تقاضای رافت و محبت و نه قهر و غضب می‌کنیم. ما نمی‌گوییم قوام‌السلطنه را به دار آویخته یا به فرنگ تبعید کنند. خیر، ما قبل از هر چیز از آن سردار بزرگوار ایرانی تقاضا داریم... و خاتمه این فجایع را می‌طلبیم... که جمیع عناصر و عوامل این توطئه را شناخته و مسببین و موسسین اسباب‌ها و... بدون هیچگونه ترحمی... تسلیم قانون شوند...»^۴ بعد از دستگیری قوام، اندک اندک زمینه فراهم گردید تا رضاخان به ریاست وزرایی برسد. لذا پس از این واقعه، نشریات سوسیالیستی حمله‌های سختی را به دولت مشیرالدوله آغاز کرده و به طور آشکار از او خواستند کنار رود. اعضای حزب هم در نطق‌هایی که در جلوی مجلس ایراد می‌کردند این عقیده را تکرار می‌نمودند.^۵ جراید سوسیالیستی که اینک طرفدار رضاخان بودند، چنان شرایطی را حاکم ساختند که ضمن

۱- حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲- نصرالله سیف‌پور فاطمی: همان جا، ص ۳۵۱.

۳- همان جا.

۴- «تروریسم را نابود سازید»، ستاره ایران، شماره ۲۸، ۲۲ مهر ۱۳۰۲.

۵- عباس خلیلی: همان جا، ص ۱۷۹.

انتقاد از عملکرد وزارتخانه‌ها، وزرای آینده را تعیین و پیشنهاد می‌کردند. در این رابطه روزنامه ستاره ایران خواستار واگذاری وزارت معارف به سلیمان میرزا گردید.^۱ همین روزنامه در شماره دیگر خود با برشمردن ایرادهای وزارت داخله و حمله‌ی سخت به وزیر، از سردار سپه می‌خواست که وزارت داخله را سروسامان دهد. گویی که او رئیس‌الوزرا است و مشیرالدوله کاره‌ای نیست. قسمت‌هایی از این مقاله چنین است: «... وزارت داخله، آیا همین آدمهای مقوایی... بایستی انتظام و امنیت و آسایش و رفاهیت کشور دارا و اردشیر را عهده گردند... وزارت داخله را محض رضای شیطان... یکبار تماشا کنید یک نمونه درستی از اداره ایران است یک تمثال حقیقی تشکیلات کشور مردگان است... راستی چقدر به موقع و مناسب است که آقای سردار سپه، آن سردار بزرگوار ایرانی بنام اجرای اصلاحات منظوره... یکنفر نایب اول مامور نماید به آن منزلگاه رفته... برجای آنان نشسته و [آن را به] یک اداره دادرس عموم و حافظ آبرو و شرافت مملکت... تبدیل نمایند...»^۲ حمله‌های این چینی در روزهای بعد به دیگر وزارتخانه‌ها هم انجام گرفت، تا اینکه مشیرالدوله ناچار به کناره‌گیری شد. پس جای تعجب نبود که سوسیالیست‌ها از این مسئله اظهار خوشبختی کنند و کنار رفتن مشیرالدوله را امر مبارکی تلقی نمایند. در کنار آن جراید سوسیالیستی تلقین و تبلیغ می‌کردند تنها کسی که شایستگی به دست‌گیری قدرت را دارد رضاخان است. مقاله‌ای که ستاره ایران چند روز پیش از ابلاغ ریاست وزرایی رضاخان نوشت، تأییدی بر این نکته می‌باشد: «کابینه مشیرالدوله... همانطوری که انتظار می‌بردیم با برودت و آرامشی که از خصوصیات این قبیل حکومت‌هاست اینک رفت و از اول هم رفتی بود [رضاخان]... تنها فرد مبرزی که اکنون در عرصه پهناور مبارزات اثبات لیاقت و اقتدار نموده... در حال حاضر که فشار بحران‌های سیاسی و اقتصادی و فقر و فلاکت و لاتکلیفی و تیرگی سیاست داخلی و خارجی به حد اعلی رسیده، مشاهده می‌کنیم احساس نزدیکی خطر، کلیه احزاب و دستجات و پیروان اصول مختلف را در استمداد و استعانت از شخص شخیص سردار سپه همفکر نموده است... اعلیحضرت شهریاری گویا عازم اروپا

۱- «وزارت معارف را باید اصلاح کرد»، ستاره ایران، شماره ۲۸، ۱ مهر ۱۳۰۲؛ همان جا، شماره ۴۲، ۲۸ مهر ۱۳۰۲.

۲- «یک نایب اول»، ستاره ایران، شماره ۴۰، ۲۵ مهر ۱۳۰۲.

هستند... ملت می‌خواهد که آقای سردار سپه را با قدرت قانونی مجهز ساخته و صحنه بروز فعالیت و لیاقت ایشان را مسطح و مصفا سازد.^۱

بدین ترتیب رضاخان با بهره‌گیری از تمام نیروها و امکانات توانست مشیرالدوله را از صحنه خارج کند و با تهدید و ارتشاء و باج‌دهی به احمدشاه، دستخط ریاست وزرایی را از او بگیرد.^۲ در طی شدن این مسیر رضاخان بسیار مدیون سوسیالیست‌ها بود. چرا که بدون کمک و توجه این حزب غیرممکن بود چنین سریع به مرتبه‌ی کنونی برسد و مهم‌تر آن که بتواند حمایت و دوستی شوروی را جلب کند. بنابراین طبیعی بود که در دولت آینده که به ریاست رضاخان تشکیل می‌گردید، سوسیالیست‌ها نقش‌های کلیدی را به دست گیرند و تنی چند از اعضای این حزب به مقام وزارت برسند.

روابط حزب سوسیالیست با رضاخان در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی

ارتباط حزب سوسیالیست با رضاخان، بدون شک یکی از فصل‌های مهم و برجسته حیات این حزب به شمار می‌آید. این ارتباط از وضعیت یکسانی برخوردار نبود و در دوره‌های مختلف و تحت تاثیر عوامل گوناگون فراز و نشیب‌هایی را به خود دید. در این قسمت سعی می‌گردد این نوسان و دگرگونی مورد بحث و کنکاش قرار گیرد.

روابط حزب سوسیالیست با رضاخان در مرحله نخست، مربوط به بخش نشریات است. تا مدت‌ها اعضای حزب سوسیالیست توجهی به فعالیت‌های رضاخان نداشتند و این فعالیت‌ها را صرفاً از دیدگاه نظامی تلقی می‌کردند. در ظاهر خود رضاخان نیز تا زمان کابینه دوم قوام‌السلطنه که در مجلس به شدت مورد حمله و اعتراض قرار گرفت، اعتنایی به جناح‌بندی‌های سیاسی در کشور نداشت و بیشتر فعالیت و تلاش خود را جهت گسترش نفوذ سیاسی خود از طریق پیروزی و موفقیت در مسائل نظامی معطوف نموده بود.^۳ او با این که در تمام مدت دوره‌ی مجلس چهارم، عنوان و سمت وزیر جنگ را برای خود حفظ

۱- «تحکیم آینده»، ستاره ایران، شماره ۴۴، اول آبان ۱۳۰۲.

۲- بصیرالدوله: همان جا، ص ۱۲۸.

۳- بصیرالدوله: همان جا، ص ۱۲۸.

نمود، اما تا هنگام آن جلسه‌ی معروف که از او انتقاد شد کاری به اقلیت و اکثریت مجلس نداشت. فقط می‌کوشید که رضایت تمام جناح‌های مجلس را به خود جلب نماید. او با سیاستمداران و نویسندگان ملاقات می‌کرد و خدمات خود را برای آنان شرح می‌داد و تنها حساسیت او بدین مسئله بود که در مطبوعات مورد تعرض واقع نشود.

اما همان‌طور که پیش از این تشریح گردید در زمان کابینه اول مشیرالدوله، با اطلاعیه‌ای که از سوی سردار سپه منتشر گردید و در آن کودتا را نقشه و برنامه‌ی خویش خواند و سپس در ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ علناً به مطبوعات اخطار کرد که قلم و دست و پای آنان را خواهد شکست، ستیزه و نبرد میان او و مطبوعات آغاز گردید. اولین حرکت سردار سپه علیه مطبوعات سوسیالیستی، نسبت به «ستاره ایران» صورت گرفت. سپس آقای فلسفی مدیر روزنامه «حیات جاوید» به دلیل اعتراض به حرکت سردار سپه در قبال «ستاره ایران» به وزارت جنگ احضار شد. در آن‌جا سردار سپه با چوب‌دستی و مشت و لگد به جان مدیر حیات جاوید افتاد و دندان‌های او را شکست.^۱ بدین خاطر بود که جریان تحسن در سفارت شوروی و مجلس شورای ملی و حرم عبدالعظیم شکل گرفت. در این زمان که بسیاری از مطبوعات به گوشه‌ای پناه برده بودند، تا از غضب سردار سپه محفوظ بمانند، روزنامه «شفق سرخ» به مقابله با سردار سپه برخاست تا از حیثیت و سیانت مطبوعات دفاع نماید. این روزنامه در تاریخ ۳۰ اسفند ۱۳۰۰ از سردار سپه خواست زیردستان خود را کنترل و از تعدی و ظلم آنان به مردم جلوگیری کند.^۲ و در شماره بعدی خود نسبت به ادامه‌ی حکومت نظامی شکایت کرد.^۳ اما شدیدترین حمله‌ی این روزنامه به سردار سپه در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۱ انجام گرفت. در این مقاله‌ی طولانی و بی‌سابقه دشتی - مدیر روزنامه - هر طور که خواست با سردار سپه سخن گفت و در آخر بدو توصیه‌هایی را نیز نمود تا مگر رضاخان مورد پسند اقشار جامعه قرار گیرد. مقاله‌ای که دشتی خطاب به سردار سپه نوشت، نقطه‌ی عطفی در روابط چپی‌ها با سردار سپه بود. از این رو قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود:

۱- عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۳، ص ۳۷۴.

۲- عین‌السلطنه: همان‌جا، ص ۶۵۰۷.

۳- همان‌جا، شماره ۹، ۹ فروردین ۱۳۰۱.

«آقای سردار سپه بخوانید و به دقت هم بخوانید زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر اینگونه کلمات گرانبها به مسامع شما رسیده است... آقای سردار سپه شاید آنروز که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند یک نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر اثر سوء بخشید و شاید آنروز که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید گردید... ولی با آنکه نه حال حصن به سفارت روس و نه هم حوصله محبوس شدن در صحن حضرت عبدالعظیم را دارم، با آنکه می‌دانم بیانات من که مدت‌هاست از دهان هیچکس نشنیده‌اید، با سابقه شما الفتی ندارند و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات ستاره ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد، با آنکه اینها را می‌دانم معذک می‌نویسم. برای آنکه به شما علاقه‌مند هستم. برای اینکه میل دارم ایران یک وزیر جنگ فعالی داشته باشد. برای اینکه نمی‌خواهم تندرویهای شما منتهی به **بویگ** عکس‌العملی شود که ایران را از استفاده از وجود شما محروم نماید... اعتراف بفرمائید مدیر یک روزنامه بزرگ ملی را شلاق زدن در دوره مشروطه بکلی بی‌سابقه بوده... اعتراف بفرمائید خود را مسبب کودتا معرفی کردن... در نظر اکثریت... چندان حسن اثر نداشت... اعتراف بفرمائید صاحب منصبان شما بدون جهت مردم را درب دروازه دولت بزیر شلاق انداختن... اعتراف بفرمائید وقتی فرخی به ملامت‌کنندگان خود می‌گوید من از ترس سردار سپه به اجنبی پناهنده شده‌ام برای شما چندان زبینه و پسندیده نیست... آقای سردار سپه... برای کلیه مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه و جدیدی بریزید.»^۱

این مقاله در زمانی نوشته شد که تهران را فضای بهت و ترس فرا گرفته بود. اما چنان تاثیری بالایی داشت که نه تنها جو رعب‌آمیز تهران را کمی آرام کرد بلکه موجب شد سردار سپه علیه دشتی هیچ اقدامی صورت ندهد.

همین امر باعث گردید در همان زمان روزنامه حقیقت نیز حکومت نظامی را به هیچ انگارد و خطاب به آن بنویسد: «حکومت نظامی اعلان می‌کند در خانه‌ها تار نزنند یکی نیست به این آدم بگوید به تو چه. در قرن بیستم عقاید آزاد است، تار هم می‌زنند، تیاتر هم

۱- «آقای سردار سپه» شفق سرخ، شماره ۱۰، ۱۶ فروردین ۱۳۰۱.

می‌روند. مردم با عقیده خود نزد خدا مسئولند نه نزد شما»^۱. این حالت جدال میان نشریات سوسیالیستی و سردار سپه سبب شد سوسیالیست‌ها بیشتر ترغیب شده و در صدد برآیند تا کابینه ضعیف مشیرالدوله را ساقط نمایند. باشد که از این طریق بتوانند جلوی سردار سپه بایستند.

فضای تیره‌ای که بر مناسبات رضاخان و نشریات حاکم بود تا انتهای دولت مشیرالدوله باقی ماند. خصوصاً با فرارسیدن زمان سقوط دولت، این خصومت شدت یافت. چنان‌که شفق سرخ در شماره‌های ۳۳، ۳۴، ۳۵، به مقام سلطنت و سردار سپه حمله و آنان را عامل شرایط بحرانی کشور معرفی کرد. به عنوان نمونه یکی از مقاله‌های شفق سرخ حاوی این مطالب بود: «مقام سلطنت و وزیر جنگ: فقط این دو مقام است که مداخله در کارها می‌نمایند و مسئول اوضاع ایام بحران هستند... از آزادیخواهان تعقیب می‌نمایند و نسبت به هرکسی که با آن‌ها مخالفت ورزد ضدیت می‌نمایند...»^۲ با این حال لازم است یادآوری شود که رضاخان بعد از مسائلی که منجر به تحصن روزنامه‌نگاران گردید، چندان به تعقیب و آزار و اذیت روزنامه‌نگاران نپرداخت و دیگر از دولت خواست آنان را کنترل نماید و همان‌طور که مشاهده شد به خاطر حمله‌ی روزنامه حقیقت به سردار سپه بود که ماجرای استعفای مشیرالدوله پیش آمد.

رضاخان متوجه شده بود که در افتادن با مطبوعات در این اوضاع بحرانی نتیجه‌ی روشنی در پی نخواهد داشت، بنابراین اندک اندک سعی کرد برخی از این مطبوعات را طرفدار خود سازد. از سوی دیگر چون قوام در شروع کار خویش - در کابینه دوم - مطبوعات مخالف خود را تحت تعقیب قرار داد، رضاخان نظاره‌گر این جدال شد و حتی زمانی که اعتصاب کارگری علیه قوم شکل گرفت، با تهدید رضاخان بود که قوام ناچار شد با آزادی مطبوعات موافقت نماید. چنان‌که قوام از این شکایت داشت که ریاست وزرایی سودی ندارد، زیرا کار و قدرت در دست رضاخان است او جرأید را برخلاف نظر قوام آزاد کرده است.^۳ در حقیقت

۱- عین السلطنه: همان جا، ص ۶۴۲۲

۲- شفق سرخ، شماره ۳۴، ۲۱ خرداد ۱۳۰۱.

۳- عباس خلیلی: همان جا، ص ۱۳۹.

رضاخان هوشیاری به خرج داد و در رقابتی که با قوام داشت، متوجه شد با استفاده از نیروی مطبوعات می‌تواند قوام را از مقابل خود کنار زند. حدس زده می‌شود که در همین زمان است که روابط دوستانه‌ی مطبوعات سوسیالیستی با رضاخان ریشه گرفت. بدین معنی که برخی از مدیران نشریات و جراید تصور می‌کردند با استفاده از نیروی نظامی رضاخان می‌توانند جلوی تعدیات قوام را بگیرند. یکی از این کسان دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ بود که به ملاقات سردار سپه رفت و بعد از صحبت‌های مفصل به او گفت: «از این تاریخ قلم و زبان و فکر من در اختیار پیشرفت مقاصد مهین‌پرستانه حضرت اشرف است.»^۱

اما باید توجه داشت که حزب سوسیالیست هیچ رابطه‌ای با رضاخان برقرار نکرد و اگر کسانی چون دشتی با رضاخان مناسبات دوستانه‌ای برقرار کردند از روی اختیار و بدون اطلاع حزب بوده است. چرا که اساساً تحزب در آن دوره طوری نبود که تمام افراد ملزم به اطاعت همه‌جانبه از حزب باشند، بلکه می‌توانستند خیلی آشنان از این حزب خارج و به حزب دیگری وارد شوند یا این که از برخی اصول آن پیروی نکنند.

در تایید این سخن باید به مواضع حزب سوسیالیست توجه کرد که پس از حمله‌ی معتمدالتجار و مدرس به رضاخان در ۱۲ مهر ۱۳۰۱، حمله‌ی فراکسیون سوسیالیست هم به رضاخان در مجلس صورت گرفت^۲ و به دنبال آن روزنامه‌ی طوفان هم به شدت علیه رضاخان قلم‌فرسایی کرد. در ۱۶ مهر ۱۳۰۱، این روزنامه به حکومت نظامی اعتراض و به رضاخان توصیه نمود که نباید «بطور بی‌اعتنایی به قانون مملکتی نظر نماید... و از حدود تکلیف خود پای تعدی را دراز نکرده و مراعات آزادی ملت و نظام جاریه کشور را فراموش نکند.»^۳

در ۱۸ مهر ۱۳۰۱ هم طوفان در خلال تهدید نظامیان، رضاخان را مخاطب قرار داده و به او چنین گفت: «جمله «قهر و غضب من برای شما ناگوار خواهد بود» واقعاً حیرت‌آور و مضحک بنظر می‌آید! امروز قدرت شخصی، تعرض به جان و ناموس مردم، تبعید

۱- ابراهیم خواجه‌نوری: بازیگران عصر ملامتی / داور، تیمور تاش، امیر طهماسبی، دشتی / تهران، سازمان انتشارات جاویدن، ۱۳۵۷، ص ۱۷۱.

۲- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۲۵.

۳- «باید تسلیم قانون شد»، طوفان، سال دوم، ش ۱۵، ۱۶ مهر ۱۳۰۱.

آزادبخواهان، و زبان می‌برم و قلم می‌شکنم نمی‌تواند مقام ارجمند محبوبیت ملی را برآید... نهضت و جنبش‌های ملی به شما اجازه نمی‌دهد آزادبخواهان و احرار فداکار را مورد شتم و صرف قرار دهید... مهلت نمی‌دهد... شما هر روز با صدای من! من! گوش ملت را خسته نموده. بزرگواری خود را به مردم بقبولانید... اگر نخستین روزی که وزیر جنگ تعرض بقوانین مملکتی را مباح دانست... جریده ستاره ایران توقیف شده مدیر آن شلاق خورد... دوایر خالصجات و ارزاق ضمیمه وزارت جنگ شد... روزنامه ایران آزاد توقیف شد، مدیر آن [ضیاءالواعظین] به سمنان تبعید گردید... طوفان... توقیف و ... اداره آنرا مهر و موم می‌کردند، مجلس استیضاح می‌نمود... وزیر جنگ به اشتباه خود را در این همه خلاف قانون ذیحق ندانسته... و تسلیم شدن در برابر قانون مملکتی برای او اینقدرها دشوار و ناگوار نبود...»^۱ بنابراین مشخص می‌شود تا این زمان حزب سوسیالیست هیچ رابطه‌ی دوستانه‌ای با سردار سپه نداشت... در غالب منابع ذکر شده که سردار سپه پس از این واقعه درصدد برآمد که به حزب سوسیالیست نزدیک شود،^۲ چرا که می‌دانست حزب سوسیالیست مخالف قوام می‌باشد و بدین طریق می‌توانست انتقام شکستی را که در مجلس خورده بود و آن را کار و دسیسه‌ی قوام می‌دانست، بگیرد. دیگر آن که پیشامد مجلس به سردار سپه فهماند که جدال با مجلس کارآسانی نیست و باید بعد از این رفتار و رویه‌ی خود را با نمایندگان مجلس تطبیق نماید. به همین جهت کوشید عده‌ای از آنان را به سوی خود جلب کند. این نمایندگان هم پذیرفتند، زیرا می‌دانستند بدون کمک رضاخان نمی‌توانند به مجلس آینده وارد نشوند.^۳

در نتیجه این زمینه‌ها سبب نزدیکی سردار سپه و سوسیالیست‌ها گردید. عامل دیگری که باعث شد رضاخان رفتار خود را اعتدال بخشد، استقبالی بود که مردم از احمدشاه به هنگام ورود به کشور نمودند. توضیح آن که در آذرماه ۱۳۰۱ احمد شاه به ایران بازگشت و در همه شهرها با استقبال مردم مواجه شد. سردار سپه نیز که به پیشواز

۱- «وزیر در پیشگاه پارلمان و پارلمان در ساحت افکار عموم مسئول است»، طوفان، شماره ۱۶، سال دوم، ۱۸ مهر ۱۳۰۱.

۲- بهار: همان جا، ج اول، ص ۲۴۶.

۳- همان جا.

شاه رفته بود، توجه کرد اگر می‌خواهد مقبول عامه‌ی مردم گردد، بایستی مطیع قانون باشد.^۱ بدین علت اقدامات بی‌رویه خود را کنار نهاد و تلاش نمود از طریق مجلس به خواسته‌های خود برسد. به گفته‌ی عبدالله مستوفی برای همین منظور خود را به حزب سوسیالیست نزدیک ساخته و به وسیله‌ی بعضی از افراد - که نامشان را نمی‌برد - روابطی با سران حزب - سلیمان میرزا و محمدصادق طباطبائی - پیدا کرد و آن‌ها را به سوی خود جلب نمود.^۲ این گونه است که مرحله‌ی اول روابط سوسیالیست‌ها و رضاخان که دوران تخاصم و دشمنی است به پایان خویش نزدیک شد. با این حال گفته‌ی بهار، مستوفی و مکی در مورد این که در دوران کابینه دوم قوام، روابط سوسیالیست‌ها و رضاخان پیوند خورد، نمی‌تواند درست باشد. زیرا که همان طور که قبلاً توضیح داده شد، سوسیالیست‌ها در اواخر دوره‌ی دوم حکومت قوام، ابتدا در صدد برآمدن با قوام ^{پهلوی} متحد شوند و چون از او پاسخ منفی شنیدند قدم خود را برای نزدیکی به سردار سپه برداشتند. البته حساب کسانی چون دشتی از حزب سوسیالیست جداست. در این زمان دشتی نه تنها با رضاخان دوست گردید، بلکه شخصی چون حسین صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را هم نزد رضاخان برد و او نیز پس از این جزو مداحان رضاخان شد.^۳ دشتی کسان دیگری چون دهخدا^۴ و میرزاده عشقی را هم به ملاقات رضاخان برد، اما رضاخان، عشقی را به محفل خود راه نداد^۵ و همین برخورد سبب شد در مجلس پنجم، عشقی جزو یاران مدرس شود و روزنامه‌ی خود را به پرخاش و ضدیت با رضاخان اختصاص دهد.

گمان می‌رود که روابط دوستانه سوسیالیست‌ها و رضاخان در زمان مستوفی الممالک نیز هنوز ایجاد نشده بود. مطابق گفته‌های بصیرالدوله پیشخدمت احمد شاه، در این زمان رضاخان نه تنها علیه کابینه مستوفی اقدام می‌کرد، بلکه برای رسیدن به مقاصد خود

۱- عبدالله مستوفی: همان جا، ج ۳، ص ۵۴۶.

۲- همان جا.

۳- علی دشتی: پنجاه و پنج، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴، صص ۱۰۰-۹۷.

۴- سلیمان بهبودی: رضاشاه/ خاطرات سلیمان بهبودی، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۱۳۰.

۵- علی دشتی: همان جا، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۶- بصیرالدوله: همان جا، ص ۱۳۴.

به کسانی چون داور و تدوین معتقد بود^۱. علاوه بر آن شومیاتسکی نیز مدام به احمد شاه توصیه می‌کرد جهت محفوظ ماندن از خطر رضاخان، رجالی چون سلیمان میرزا، سید محمدصادق طباطبائی و مساوات را به خود نزدیک سازد^۲. آیا اگر سوسیالیست‌ها با رضاخان ارتباط داشتند، احمد شاه از این رابطه آگاه نمی‌شد؟ آن هم با توجه به وجود جاسوسان بی‌شماری که در صدر حکومت حضور داشتند و اخبار مهم را به اطلاع کسانی چون احمد شاه می‌رساندند؟ در این صورت سفیر شوروی چه نیازی داشت که احمد شاه را در برابر رضاخان حمایت کند؟ سوسیالیست‌ها نیز که به وسیله‌ی کابینه‌ی مستوفی و داشتن اکثریت مجلس، حکومت را در اختیار کامل داشتند، چه دلیلی داشت که مجبور شوند با سردار ائتلاف نمایند؟ بنابراین باید زمان پیوستن سوسیالیست‌ها به سردار سپه را در زمان کابینه دوم مشیرالدوله دانست^۳. یعنی موقعی که سوسیالیست‌ها بابت کنار رفتن کابینه‌ی مستوفی دچار سرگیجه و یاس شدند.

مرحله دوم رابطه‌ی سوسیالیست‌ها با رضاخان، دوره تفاهم و دوستی بود. این دوران با واسطه‌ی همان روزنامه‌نگارانی ایجاد شد که با سردار سپه رفت و آمد داشتند. یکی از این اشخاص «خلیلی» مدیر روزنامه‌ی «اقدام» بود. به گفته‌ی خلیلی در جلسه‌ای که سران حزب سوسیالیست با یکدیگر داشتند، میرزا کریم‌خان رشتی، سلیمان میرزا و طباطبائی را متقاعد کرد که برای تحصیل قدرت و تأمین آینده‌ی سیاسی حزب، بهتر است به رضاخان نزدیک شوند و این دو نفر هم عقیده میرزا کریم‌خان را پسندیدند^۴. سپس خلیلی از سوی کریم‌خان رشتی نزد رضاخان رفت تا نظر رضاخان را در این باره مطلع شود. خلیلی معتقد است که تا این زمان رضاخان از حزب سوسیالیست دوری می‌کرد و آن‌ها را مزاحم اعمال خود می‌دانست. با این حال نسبت به قدرت و نفوذی که این حزب در حوزه‌ی سیاست ایران دارا بود، آگاهی داشت. به خصوص که او شنیده بود پس از نطق نماینده تبریز - معتمدالتجار - در مجلس، سلیمان میرزا با شجاعت در موردش [رضاخان] گفته بود:

۱- همان جا، ص ۱۱۱.

۲- همان جا، ص ۱۱۲.

۳- عباس خلیلی: همان جا، ص ۱۵۷.

۴- همان جا، ص ۱۵۳.

«این کیست که می‌گوید من؟!»^۱

البته خلیلی هیچ اشاره‌ای به انگیزه‌های سردار سپه برای دوستی با حزب سوسیالیست نکرده و چنین وانمود کرده است که گویا این سوسیالیست‌ها بودند که می‌خواستند مقرب سردار سپه شوند، نه بلعکس. دلیل آن را هم اقتدار و استیلاي همه جانبه رضاخان بر امور کشور می‌داند که او را از هر پابوسی بی‌نیاز می‌کرد. به هر حال در مرتبه‌ی اول سردار سپه حاضر نشد میرزا کریم خان را بپذیرد، زیرا که به دلیل حضور میرزا کریم خان در کمیته سری - به قصد ترور قوام و سردار سپه - از او سابقه بدی در ذهن داشت. بعد از مدتی خلیلی به سردار سپه فهماند که سوسیالیست‌ها حاضرند هر کاری برای او انجام دهند و بدین شکل رضاخان با اصرار خلیلی پذیرفت که کریم خان به ملاقاتش برود. کریم خان بعد از دیدار با رضاخان، سلیمان میرزا و طباطبائی را هم به حضور او برد و رضاخان چنان از گفت‌وگو با ایشان مسرور شد که چند روز بعد با شادمانی به خلیلی گفت: «رفقای تو در سیاست خیلی تاثیر دارند.»^۲ پس از این دیدارها بود که مقدمات عقد مودت میان سوسیالیست‌ها و رضاخان فراهم، و پیمانی میان آن‌ها بسته شد که به نام «عهد مقدس» معروف و مشهور است.^۳

سلیمان بهبودی که سمت منشی‌گری رضاخان را داشت نقل کرده است که در مورخه‌ی ۱۶ مهر ۱۳۰۲، در نیمه شب سید محمد صادق طباطبائی، سلیمان میرزا، کریم خان رشتی، و خدایار خان به منزل سردار سپه رفتند و پیمان «عهد مقدس» را میان خود امضا کردند. نتیجه‌ی پیمان این بود که حزب سوسیالیست موجبات ریاست وزرانی سردار سپه را فراهم کرد و سردار سپه نیز اعضای کابینه خود را از بین افراد سوسیالیست انتخاب نمود. سوسیالیست‌ها به طور ضمنی به سردار سپه قول داده بودند که هم قانون اساسی را تغییر

۱- همان جا، ص ۱۵۴.

۲- همان جا، ص ۱۵۸.

۳- سلیمان بهبودی: همان جا، ص ۶۹ اردلان عزالممالک: همان جا، ص ۱۹۲ تا ۱۹۷؛ متن عهدنامه دستنویس موسوم به عهد مقدس به نقل از مجله گنجینه: مرکز اسناد ملی، دفتر اول، پاییز ۶۷ (به پیوست مراجعه شود).

دهند و هم او را به رئیس‌جمهوری برگزینند.^۱

جالب آن که در صبح ۱۶ مهر قوام‌السلطنه دستگیر و سپس به خارج از کشور تبعید گردید. این دو واقعه نشان از آن دارد که دولت شوروی کاملاً در جریان منعقد شدن پیمان «عهد مقدس» قرار داشت. زیرا- چنان که شرح آن خواهد آمد- سردار سپه جهت دستگیری قوام با سفیر شوروی در مشورت بود و شومیاتسکی روز قبل از توقیف قوام، مزده دستگیری او را به رهبران حزب سوسیالیست داد.

بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان جریان ارتباط سوسیالیست‌ها با رضاخان را دارای دو مرحله دانست. در وهله‌ی اول، این روابط خصمانه بود؛ و دلیل آن خشونت‌هایی بود که سردار سپه نسبت به مطبوعات سوسیالیستی به خرج داد، که اوج این تخاصم در تحصن روزنامه‌نگاران در سفارت شوروی جلوه‌گر شد. مرحله دوم به تدریج و در اثر وقوع حوادث مختلف سیاسی زمینه‌چینی شد. از یک سو سردار سپه در مجلس مورد تعرض و حمله قرار گرفت و حس کرد اگر خواهان غصب کامل قدرت است، باید مجلس را نیز با خود همراه ساخته، و علاوه بر آن موافقت دولت شوروی را کسب کند. از آن‌جا که حزب سوسیالیست هم در مجلس قدرت زیادی داشت و هم روابط خوبی با شوروی برقرار کرده بود، نزدیکی به این حزب، موانع بی‌شماری را از پیش پای سردار سپه کنار می‌زد. از دیگر سوی، حزب سوسیالیست، پس از سقوط کابینه‌ی مستوفی، متوجه شد به تنهایی قادر نیست از پس «اصلاح‌طلبان» برآید و از آن جهت که این حزب می‌خواست در مجلس پنجم حضوری فعال و پرتوان داشته باشد، رسیدن به این مقصود را در دوستی با سردار سپه تشخیص داد. چرا که سردار سپه به واسطه نیروی نظامی تحت فرمان خود بر سراسر کشور، و به تبع آن بر تمام صندوق‌های انتخابات نظارت داشت و می‌توانست مانع حضور مخالفان خود در مجلس شود. این ضرورت دوستی میان طرفین، سبب منعقد شدن «عهد مقدس» گردید.

۱- نصرت‌الدوله: مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات/ به کوشش منصوره اتحادیه و شعاد پیرا، کتاب سوم، چاپ اول،

فصل سوم

حزب سوسیالیست

در عرصه‌ی چالش‌های سیاسی

در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی

کابینه‌ی اول سردار سپه

سردار سپه در روز ۵ آبان ۱۳۰۲ کابینه خود را بدین شرح به مجلس معرفی کرد:^۱

سردار سپه: رئیس الوزراء و وزیر جنگ

ذکاءالملک فروغی: وزیر امور خارجه

سلیمان میرزا اسکندری: وزیر معارف

مدیر الملک: وزیر مالیه

معاذالسلطنه پیرنیا: وزیر عدلیه

خدایار خان محبی: وزیر پست و تلگراف

عزالممالک اردلان: وزیر فوائد عامه

میرزا قاسم صوراسرافیل: کفیل وزارت داخله

عدل الملک: معاون رئیس الوزراء

در این دوره احمد شاه بار دیگر به اروپا رفت. احمد شاه که با اکراه و اجبار در ۳ آبان ۱۳۰۲ ش. دستخط ریاست وزرایی را به نام رضاخان سردار سپه صادر کرده بود، همراه با آن طی دستخط دیگری سفر قریب‌الوقوع خویش به فرنگ را به آگاهی عموم رسانید. او در ۱۱ آبان از تهران به سمت غرب رفت و از ایران خارج شد که رضاخان نیز در این سفر او را تا مرز مشایعت کرد.

۱ حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۴۲۹-۴۲۷.

پایان انتخابات مجلس پنجم و افتتاح مجلس در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۲ هم از رویدادهای قابل ذکر این دوره به شمار می‌رود.

یکی دیگر از اتفاقات مهمی که در این زمان رخ داد و بر اوضاع ایران تأثیر نهاد، استقرار رژیم جمهوری در ترکیه بود. این واقعه باعث قلیان احساسات جمهوری خواهی در ایران گردید. به طوری که مدت کوتاهی بعد جمهوری خواهان ایرانی هم جهت برقراری رژیم جمهوری و انقاع سلطنت دست به فعالیت‌های دامنه‌داری زدند.

حزب سوسیالیست که دوران بحرانی و پرفراز و نشیبی را در مجلس چهارم پشت سر نهاده بود، اینک با ائتلاف با رضاخان خود را در آستانه‌ی موفقیت‌های بزرگی می‌دید. عقد «عهد مقدس» با رضاخان سبب شده بود که این حزب در انتخاب وزرای سردار سپه نقشی کلیدی داشته باشد. به صورتی که ایشان پس از مشورت‌های لازم با رضاخان، چهار وزارتخانه را که شامل معارف، عدلیه، داخله و فواید عامه بود، به خود اختصاص دادند. وضع این کابینه از جهتی شبیه کابینه‌ی مستوفی‌الممالک بود، یعنی همان‌گونه که سوسیالیست‌ها کابینه‌ی مستوفی را بر سر کار آورده و در مجلس از آن پشتیبانی می‌کردند، در این مورد هم سوسیالیست‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در این دولت داشتند و با حضور خود در رأس وزارتخانه‌ها، بدین کابینه‌ی سوسیالیستی داده بودند.

یکی از اولین اقدامات حزب سوسیالیست در مجلس چهارم پس از تصدی چند وزارتخانه، تلاش در جهت ایجاد یک ائتلاف از گروه‌های مختلف مجلس بود. جهت پیشبرد این هدف سید محمد صادق طباطبایی و سلیمان میرزا کوشیدند فراکسیونی به نام «فراکسیون دولت» را پیش از برقراری مجلس پنجم تشکیل دهند تا به زعم خود، دولت سردار سپه آسان‌تر بتواند در جهت اصلاحات گام بردارد. شاید سوسیالیست‌ها در نظر داشتند مطابق همان «عهد مقدس» پیمانی را این‌بار میان جناح‌های مجلس پدید آورند. اما غافل بودند که تشتت و اختلاف آرا و نظرات میان وکلای مجلس آن قدر شدید است که چنین امری را محال می‌گرداند. چنین شد که در جلسه‌هایی که میان سران حزب سوسیالیست با مدرس، تدین و دیگر افراد بلندپایه «اصلاح‌طلبان» برگزار شد، اصلاح‌طلبان ضمن موافقت

با شخص سردار سپه، مخالفت خود را با برخی از وزرای دولت ابراز داشتند و با اعمالی که بروز دادند سبب بی‌نتیجه ماندن این نشست‌ها شدند.^۱ اعضای حزب سوسیالیست در مجلس چهارم در موارد بسیاری وزارتخانه‌های مختلف را مورد انتقاد قرار داده و سئوال‌های گوناگونی را در زمینه‌های کاری ایشان مطرح ساخته بودند. اینک که سران حزب به سمت وزیر نایل شده بودند، همگان منتظر عملکرد اینان بودند. البته از آن‌جا که دوره‌ی وزارت سوسیالیست‌ها در غیاب مجلس بود، در مذاکرات مجلس هیچ‌گونه سخنی پیرامون وزرای سوسیالیست مطرح نشده و بیشتر اطلاعات از طریق مطبوعات به دست آمده است. در ضمن زمان وزارت سوسیالیست‌ها مصادف با انتخابات مجلس پنجم و سپس قضیه‌ی جمهوری‌خواهی بود و همین دو مسئله مهم تمام امور کشور را تحت شعاع خود قرار داد. از این‌رو پیرامون دوره‌ی کوتاه وزارت سوسیالیست‌ها اطلاعات اندکی وجود دارد که در اینجا اشاره‌ای به عملکرد آنان می‌شود. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین وزیر سوسیالیست، سلیمان میرزا، رهبر حزب بود که ریاست وزارت معارف و فرهنگ را به دست گرفت. سلیمان میرزا طی دو سال فعالیت مجلس چهارم دائم از وضع بد معلمان و حقوق ایشان سخن رانده و از آن دفاع می‌کرد. ولی آیا او خود برای معلمان و اصلاح وضع آنان قدمی برداشت؟ در این‌باره باید اشاره شود که از جمله کارهای او تنظیم آئین‌نامه تأسیس دارالمعلمین مرکزی بود که به تصویب هیئت وزیران نیز رسید و براساس این آیین‌نامه دارالمعلمین مرکزی بنیاد نهاده شد.^۲ کار دیگر وی منع تنبیه بدنی اطفال در مدارس بود. او به موجب بخشنامه‌ای تنبیه بدنی را منع کرد ولی این بخشنامه تنها در تهران اجرا شد، زیرا تا سال‌های پس از آن در بسیاری از مدارس از چوب و فلک برای تنبیه دانش‌آموزان استفاده می‌شد.^۳ کوشش دیگر سلیمان میرزا در زمینه‌ی کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت بود که از طریق آن دولت این دسته از دانش‌آموزان را تحت حمایت خود قرار داد. یکی دیگر از کارهای سلیمان میرزا سر و سامان دادن به اوقاف بود. او مقررات تازه‌ای برای اوقاف تنظیم نمود و حدود اختیارات

۱ نصرت‌الدوله، همان‌جا، ج اول، ص ۸۸

۲ ابراهیم صفایی: نمایندگان ملت، ص ۲۲.

۳ حسین جودتد همان‌جا، ص ۱۰۹.

آن را تعیین ساخت.^۱ سلیمان میرزا خود از غالب مدارس دولتی بازدید نموده و برای نواقص مدارس دستوراتی صادر می‌کرد. او برای تسریع و تسهیل کار معلمان ساعت اداری وزارت معارف را از پنج به شش ساعت اضافه کرد. از دیگر کارهای سلیمان میرزا در وزارت معارف تأسیس یک مدرسه شبانه‌روزی در تهران، تأسیس مکاتب ابتدایی در روستاها، و توسعه مدارس ابتدایی و متوسطه در مرکز و استان‌ها بود.^۲

چون بودجه وزارت معارف جهت رفع نواقص این وزارتخانه کفاف نمی‌داد، سلیمان میرزا از طریق اطلاعیه‌هایی که در روزنامه‌ها منتشر می‌شد، فرهنگ‌دوستان را به ارائه‌ی کمک‌های مالی به این وزارتخانه می‌خواند.^۳ قدم اصلاحی دیگر در وزارت معارف تشکیل کمیسیون معارف طبق نظر سلیمان میرزا بود. این کمیسیون در ۲۹ آبان ۱۳۰۲ با حضور سردار سپه و بیش از ۵۰ تن از افراد مبرز مملکت تشکیل شد و سرانجام سردار سپه و سپس سلیمان میرزا راجع به توسعه‌ی معارف و رفع نواقص مدارس سخنرانی کردند. سپس کمیسیون معارف اعضای خود را به این شرح تعیین نمود: مشیرالدوله، مومن‌الملک، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، احتشام‌السلطنه، ممتاز الملک، مخبرالسلطنه، تئدین، نصیرالدوله و سلیمان میرزا. ریاست این کمیسیون نیز به دولت‌آبادی رسید. هدف کمیسیون، اصلاحات اساسی در مدارس و معارف بود و جلسه‌هایی نیز در این زمینه برگزار شد.^۴ به گفته‌ی یحیی دولت‌آبادی این کمیسیون یا انجمن معارف وجوهی را جهت رسیدن به این هدف فراهم کرد، اما از آنجا که عمر وزارت سلیمان میرزا کوتاه بود مقدار این پول زیاد نشد. با این حال این انجمن بعد از سلیمان میرزا نیز به فعالیت خود ادامه داد. که حاصل آن اصلاحاتی بود که در دوره سلطنت رضاشاه در حوزه فرهنگ و معارف به ظهور رسید.^۵ از دیگر امور انجام یافته در دوره‌ی وزارت سلیمان میرزا، افتتاح مدرسه حقوق بود.

سلیمان میرزا که طی نطق‌های خود همواره به حقوق و قانون توجه داشت، جهت بسط و

۱ ابراهیم صفایی: همان‌جا، ص ۲۳.

۲ ستاره ایران: شماره ۵۷، ۱۹ آبان ۱۳۰۲.

۳ همان‌جا، شماره ۶۱، ۲۹ آبان ۱۳۰۲.

۴ همان‌جا.

۵ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج چهار، ص ۳۰۵.

گسترش قانون، دست به ایجاد این مدرسه زد.^۱

بنابراین مطابق این موارد ارائه شده می‌توان دوره وزارت سلیمان میرزا را از ادوار مفید این وزارت‌خانه محسوب داشت که البته عمر این وزارت طولانی نشد. زیرا پس از ختم ماجرای جمهوری‌خواهی، سلیمان میرزا و عزالممالک اردلان چون به وکالت مجلس انتخاب شده بودند. در مشورتی که با سردار سپه داشتند، تصمیم گرفتند از وزارت استعفا داده و به

مجلس بروند دلیل این کار را این دو نفر به رضاخان چنین بیان داشتند: «ما به مجلس رفته و در آنجا از دولت پشتیبانی خواهیم کرد.»^۲ البته حقیقت امر این بود که سلیمان میرزا در نظر داشت علاوه بر حمایت از برنامه‌های رضاخان، همچنان حزب خود را در مجلس قدرتمند نگاه دارد. زیرا واضح بود دیگر اشخاص فراکسیون سوسیالیست توانایی سلیمان میرزا را ندارند. به ویژه با اختلاف‌هایی که میان سوسیالیست‌ها بروز کرد، حضور سلیمان میرزا و دیگر افراد بانفوذ حزب بیش از هر زمان دیگری در مجلس ضرورت داشت.

عزالممالک اردلان نیز در دوره وزارت خود دست به فعالیت‌های قابل توجهی زد. یکی از این اعمال افتتاح نمایشگاه «امته وطنی» بود که با حضور سردار سپه و ولیعهد گشایش یافت. علاوه بر آن از سوی اردلان هیئتی برای نظارت بر شرکت نفت انگلیس و ایران به آبادان فرستاده شد که بنا به گفته‌ی اردلان اولین بار بود که چنین هیأتی برای بررسی امور مالی به جنوب می‌رفت.^۳ این عمل را می‌توان ناشی از انگیزه‌های ضد انگلیسی افراد سوسیالیست به حساب آورد که با تأیید رضاخان نیز همراه شد. از طرف دیگر در همین کابینه مذاکراتی با کمپانی سینکلر «company sinclair» انجام و به توافق دوجانبه منجر گردید که لایحه آن بعدها در مجلس پنجم مطرح، و به تصویب رسید. البته در مجلس، مخالفان حزب سوسیالیست از این که این لایحه با امضای عزالممالک بود بر آن اشکالاتی گرفتند. شاید این ایراد تلافی مخالفت‌هایی بود که سوسیالیست‌ها در زمان قوام با امتیاز نفت شمال نشان دادند. با این حال موافقت با امتیاز نفت شمال از سوی حزب

۱ ستاره ایران: شماره ۸۵، ۴ دی ۱۳۰۲.

۲ اردلان عزالممالک: همان‌جا، ص ۲۰۵.

۳ همان‌جا، ص ۱۹۹.

سوسیالیست جالب توجه بود. به ویژه با در نظر گرفتن مخالفت‌هایی که این حزب با این امتیاز در زمان قوام سر داد این امر می‌تواند حکایت از آن داشته باشد که این حزب مخالف منافع ملی نبود، بلکه از آن روی با امتیاز نفت مخالف کرد تا بتواند جلوی موفقیت و تداوم دولت قوام را سد نماید. والا اگر این حزب جهت حفظ منافع شوروی در زمان قوام با این امتیاز مخالفت می‌کرد، در این زمان نیز می‌بایست این عمل را تکرار می‌نمود.

عمده فعالیت وزارت فوائد عامه در زمینه راهسازی بود.^۱ دلیل این امر توجه ویژه سردار سپه به راه‌های کشور و هموار کردن و توسعه دادن مسیرهای ارتباطی کشور بود که عملیات مربوط به آن پس از وزارت اردلان هم ادامه یافت. مضاف بر آن یکی دیگر از اقدامات زیربنایی در این وزارتخانه این بود که برحسب تصمیم عزالممالک مدرسه عالی تجارت راهاندازی شد.^۲ وزارت داخله هم علاوه بر آن که امر انتخابات را به انجام رسانید، چند مرکز برای اسکان فقرا و افراد بی‌درآمد در نظر گرفت. طبق هماهنگی این وزارتخانه با نظمیۀ قرار شد کلیه فقرا و بیماران که در شهر به گدایی مشغول بودند جمع‌آوری و در این مراکز ساکن شوند.^۳ با تمام اقداماتی که افراد حزب سوسیالیست در دوره‌ی وزارت خود به انجام رساندند، این حزب از سوی مخالفان خود به کم‌کاری و ناتوانی متهم شد. مخالفان سوسیالیست‌ها عمدتاً همان اصلاح‌طلبان، در کنار دیگر نیروهای سیاسی بودند. «علی‌اکبر داور» و دوستانش در مطبوعاتی نظیر «مرد آزاد»، «قانون» و «دموکراسی» به انتقاد از وزرای سوسیالیست به خصوص وزیر معارف پرداخته و از دخالت دادن سیاست حزبی در امور اداری و ترجیح دادن افراد کم‌سواد و ناصالح حزب سوسیالیست بر اعضای لایق وزارتخانه و عدم رعایت قانون توسط سلیمان میرزا شکایت داشتند.^۴

منشاء انتقادهایی که «داور» نسبت به سلیمان میرزا ابراز می‌کرد، حملات حزب سوسیالیست و نشریات وابسته به آن به داور در مجلس چهارم بود. به علاوه داور در زمان دولت مستوفی‌الممالک از مخالفان این کابینه شد و همین امر سبب تقابل داور و سلیمان

۱ همان‌جا.

۲ ستاره ایرلن: شماره ۵۹، ۲۲ آبان ۱۳۰۲.

۳ همان‌جا، شماره ۶۰، ۲۳ آبان ۱۳۰۲.

۴ عیسی صدیقی: یادگار عمر، جلد اول، چاپ سوم، تهران، چاپخانه افست مروی، ۱۳۵۲، ص ۲۸۰.

میرزا گردید، به طوری که سوسیالیست‌ها در مجلس و جراید تهمت انگلوفیل را به داور نسبت دادند و وقتی سلیمان میرزا به وزارت رسید، دوستان داور را از این وزارتخانه خارج ساخت.^۱

از جانب دیگر مدرس و یارانش سعی در تخریب موقعیت سوسیالیست‌ها در کابینه داشتند. در این باره -چنان که نصرت‌الدوله اشاره کرده- مدرس در گفتگو با چاپکین «Chaikien»، مترجم اول سفارت روس، به او می‌گوید که اشتباه کرده‌اند که برای مقابله با انگلیس به سوسیالیست‌ها تکیه نموده‌اند.^۲ شاید متأثر از این سخنان بود که چاپکین هنگامی که رضاخان را ملاقات کرد، آن قدر از کم‌کاری و بی‌عرضه‌گی سلیمان میرزا و دیگر وزرا گله و شکایت نمود که رضاخان عصبانی شده و خطاب به او گفت: «این گله‌گذاریها را از خودتان بکنید. این گند و گه‌ها را شما به ما تحمیل کردید که اینطوری هستند حالا گله‌اش را از من می‌کنید. من که در تشکیل کابینه آزاد نبودم. اگر من در تعیین وزرا آزاد بودم اشخاص کاری را خوب می‌شناسم»^۳. البته با توجه به اینکه نصرت‌الدوله دشمن سرسخت سوسیالیست‌ها بود پذیرفتن این سخنان سردار سپه که توسط او نقل شده، مشکل و قابل تردید است. زیرا رضاخان طی چند ماه بعد هم با افراد این دولت کار کرد و هنگام تغییر کابینه، ماندن یا نماندن سلیمان میرزا و دوستانش را بنا به میل خود آنان دانست و تا مدتی نیز روابط دوستانه‌ی خود را با آنان محفوظ داشت.^۴ به علاوه چه دلیلی داشت که روس‌ها نظر خود را نسبت به وزرای سوسیالیست دولت تغییر دهند و دیگر آنان را قبول نداشته باشند؟ آیا آنان نسبت به روابط با شوروی کوتاهی کرده بودند؟

بنابراین پذیرفتن سخنان نصرت‌الدوله مستلزم این فرض است که روس‌ها خود جداگانه و بدون واسطه‌ی سوسیالیست‌ها با سردار سپه رابطه داشتند که چنین امری با توجه به توضیحات ارائه شده پیرامون این ارتباط درست نمی‌نماید.

از دیگر مخالفان کابینه‌ی سردار سپه طیفی از روزنامه‌نگاران حامی حزب سوسیالیست

۱ همان‌جا، ص ۲۶۹ و ۲۷۸؛ عین‌السلطنه: همان‌جا، ص ۶۷۸۱

۲ نصرت‌الدوله: همان‌جا، ج اول، ص ۱۳۸.

۳ همان‌جا.

۴ اردلان عزالمالک: همان‌جا، ص ۲۰۵.

بودند که همچنان مخالفت خویش را با سردار سپه ادامه دادند و حاضر به همکاری با او نشدند. از جمله این روزنامه‌نگاران فرخی یزدی و عباس خلیلی، مدیران دو روزنامه «طوفان» و «اقدام» را می‌توان نام برد. خلیلی که شاهد توقیف قوام و خروج احمدشاه از کشور بود و این مسائل را ناشی از اراده‌ی رضاخان می‌دانست، مقاله‌ای تحت عنوان «حکومت سپاه یا حکومت سیاه» نوشت که موجب شد «اقدام» توقیف گردد و خود او نیز از حلقه‌ی دوستان سردار سپه خارج شود. فرخی یزدی هم در واکنش به توقیف «اقدام» و سیطره‌ی روزافزون رضاخان بر تمام ارکان کشور، مقاله‌ی شدیدالحنی در طوفان نوشت که در آن به توقیف «اقدام» اعتراض کرده، به سردار سپه نصیحت کرده بود که با فحش و کتک نمی‌توان مملکت‌داری کرد.^۱ در صفحه اول این روزنامه هم به روش معمول آن یک غزل و یک رباعی درج شده بود که قسمتی از این غزل چنین است:

آنان که از فراغنه توصیف می‌کنند از بهر جلب فایده تعریف می‌کنند
در حیرتم ز ملت ایران که از چه روی معتاد گوش خود به اراجیف می‌کنند
آزادی است و مجلس و هر روزنامه را هر روز بی‌محاكمه توقیف می‌کنند؛
گویند لب بند چو بینی خطا ز ما راهی است ناصواب که تکلیف می‌کنند^۲
رباعی هم به این ترتیب بود:

هر خامه نگفت ناکسان را توصیف هر نامه نکرد خائنان را تعریف
آن خامه ز پافشاری ظلم شکست آن نامه به دست ظالمین شد توقیف^۳
در شماره ۳۷ طوفان هم این رباعی به چشم می‌خورد:

با مشت و لگد معنی امنیت چیست با نفی بلد ناجی امنیت کیست
با زور مرا مگو که امنیت هست با ناله زمن شنو که امنیت نیست^۴
در همین شماره در مقاله‌ای تحت عنوان «امنیت چیست» «طوفان» نه‌تنها به سردار

۱ عباس خلیلی: همان‌جا، صص ۱۸۶ و ۱۸۹؛ عین‌السلطنه: همان‌جا، ص ۶۶۳.

۲ محمد فرخی یزدی: همان‌جا، ص ۴۹.

۳ همان‌جا، ص ۹۰.

۴ همان‌جا، ص ۸۷.

سپه تاخت بلکه با این عبارت «وزرای وجیه و سوسیالیست شما که مسئولیت مشترک هیأت دولت را خوب به خاطر دارند، اینها که اجتماعی شدن را برای امروز می‌خواستند در مقابل خلاف قانون‌ها چه می‌گویند؟!»^۱ سوسیالیست‌ها را به خاطر همکاری با رضاخان زیر سؤال برد و نکوهش کرد. «طوفان» به همین جملات بسنده نکرد و گفت: «در مدت زمامداری همین حکومت است که یک مشت طرفداران کودتای نرمان و یک عده سوسیالیست دروغی و قلابی اما بی‌عرضه و نالایق منافع مملکت و حیثیت ایران را قبضه کرده و با زور و سرنیزه ناموس اهالی را تهدید می‌کنند.»^۲

ملاحظه می‌گردد که وزارت اعضای حزب سوسیالیست در دولت سردار سپه، گروه‌ها و طیف‌های فکری گوناگون را به واکنش واداشت. عمده‌ی این گروه‌ها جناح مذهبی فراکسیون اصلاح‌طلبان به رهبری مدرس، جناح تجددگرای این فراکسیون به رهبری داور، و سوسیالیست‌های تندرویی بودند که غالباً در مطبوعات فعالیت داشتند و راضی به همکاری حزب سوسیالیست با رضاخان نبودند. اینان بودند که به مخالفت با وزارت سوسیالیست‌ها برخاستند و در صدد نقد فعالیت وزرای سوسیالیست برآمدند. همچنان که در برابر آن دولت شوروی، حزب کمونیست و اکثر افراد حزب سوسیالیست از وزارت سوسیالیست‌ها حمایت کردند. با این همه در مورد حزب سوسیالیست در دوران وزارت ایشان چندان نمی‌توان داوری کرد. چرا که در این دوره‌ی کوتاه مدت فرصت چندان برای بروز یا عدم بروز لیاقت این افراد فراهم نیامد. اما با این حال از آن‌جا که وزرای سوسیالیست تلاش کردند مطابق مرامنامه و اعتقادات خویش اصلاحاتی را در کشور پی‌ریزی و به انجام برسانند می‌توان به طور نسبی این عملکرد را مثبت ارزیابی کرد.

انشقاق در حزب سوسیالیست

از پیشامدهای مهم و سرنوشت‌سازی که در حد فاصل تعطیلی مجلس چهارم و آغاز به کار مجلس پنجم برای حزب سوسیالیست پدید آمد ایجاد شکاف و دو دستگی میان حزب

۱ «طوفان» سال سوم، شماره ۳۷.

۲ همان‌جا.

سوسیالیست و جدایی بخشی از اعضای این حزب بود. سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که حزب سوسیالیست از چه زمان و به چه علت و چگونه دچار این پراکندگی و تجزیه گردید؟ برای پاسخگویی به این سؤال لازم است به عملیات این حزب در مجلس چهارم رجوع شود و حزب را در آن محدوده‌ی زمانی کالبدشکافی نمود.

همان‌گونه که در فصل اول ذکر شد در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، حزب سوسیالیست ابتدا توسط حزب «سوسیال اونیفیه» و جمعی از باقیمانده‌ی دموکرات‌های مجلس سوم پایه‌گذاری شد. سپس حزب «سوسیالیست مستقل» به این حزب پیوست و در مجموع نام حزب سوسیالیست بر هر دو جناح گذاشته شد. در سطح کلان در دوره‌ی مجلس چهارم این دو جناح دارای مواضع یکسان و موازی بودند و با تمام توان به مقابله با مخالفان و نشر اصول خویش پرداختند. هرچند که در سطح خرد می‌توان دید میان ایشان در بکارگیری روش‌ها تفاوت نظر وجود داشته باشد، اما چه در مجلس و خارج از مجلس و چه در حوزه مطبوعات اعضای حزب سوسیالیست کاملاً پشتیبان یکدیگر بودند.

ظهور قدرت سردار سپه و پیش‌بینی تسلط این قدرت بر ارکان سیاست در آینده‌ی نزدیک، سبب شد گروه‌ها و جناح‌ها و اشخاص گوناگونی به سردار سپه نزدیک شوند که این مسئله شامل حال برخی از افراد سوسیالیست نیز شد. به خصوص آن دسته از دموکرات‌های حزب و یا روزنامه‌نگارانی که به ظاهر سوسیالیست بودند، اما در باطن جهت تقابل با «اصلاح‌طلبان» یا انگلیس به سوسیالیست‌ها پیوسته بودند و انگیزه‌های ملی و یاترس از رضاخان بر عقاید سوسیالیستی‌شان برتری داشت. آنان با ظهور رضاخان به خصوص بعد از ماجرای جمهوری‌خواهی دیگر تنها چاره‌ی حل مشکلات کشور را پیگیری اهداف و اصول سوسیالیستی نمی‌دانستند. از این جمله حسین صبا مدیر «ستاره ایران» یا علی دشتی مدیر «شفق سرخ» و «سردار فاخر حکمت» را می‌توان برشمرد که هرچند دارای انگیزه‌های سوسیالیستی بودند اما بیش از آن که با حزب سوسیالیست همکاری کنند، با رضاخان همراهی می‌کردند.

دسته‌ی دیگری از اعضای حزب سوسیالیست که خود را به سردار سپه نزدیک ساختند

«سوسیالیست‌های مستقل» بودند که همانند عناصر دمکرات حزب سوسیالیست تا حد زیادی از «سوسیالیست‌های اونیفیه» کناره گرفته و طرفدار سردار سپه شدند و بعضی از آن‌ها نیز به حزب تجدد پیوستند. همانند «مقوم الملک» که با این‌که از عوامل مؤثر فراکسیون سوسیالیست در مجلس بود، در حضور «تجددی‌ها» اظهار داشت که همراهی وی با سوسیالیست‌ها و عضویت در فراکسیون آنان اشتباه بوده است.^۱

انشقاق دیگر توسط افرادی رخ داد که آن‌ها را می‌توان سوسیالیست‌های ملی و ضداستبدادی نامید. اینان که به ایده‌های سوسیالیستی باور داشتند، از هنگامی که سوسیالیست‌ها همکاری خود را با سردار سپه آغاز نمودند، نتوانستند این مسئله را بپذیرند. بنابراین مسیر خود را از حزب جدا کرده و به تنهایی به دنبال آمال سوسیالیستی و ملی خود رفتند. این دسته هیچ پروایی نداشتند که به خاطر آزادی حتی از روس‌ها و سوسیالیست‌ها انتقاد کنند. از این رو حتی شومیاتسکی نسبت به این‌ها ظنین شد و روابط خود را با آنان قطع کرد. مهم‌ترین این افراد فرخی یزدی بود که به خاطر مخالفت با روس، سوسیالیست‌ها و سردار سپه به کرمان تبعید شد، و فرد دیگر عباس خلیلی بود که روزنامه‌اش -اقدام- توقیف و خودش به قم تبعید گردید.

شایان ذکر است که به گفته‌ی شومیاتسکی فرخی یزدی پس از خارج شدن از تحصن، همکاری خود را با سفارت روس قطع نمود و حتی در روزنامه‌اش دائم به سیاست روس‌ها می‌تاخت.^۲ و همان‌گونه که سابق بر این گفته شد در ابتدای کابینه‌ی اول سردار سپه به جهت اعتراض‌هایی که به اعمال رضاخان داشت، نتوانست به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

دسته اصلی حزب سوسیالیست هم، سوسیال اونیفیه بودند که در کلیه‌ی منابع بانام حزب سوسیالیست مشهور شدند و تحت رهبری سلیمان میرزا به حضور خود در مجلس پنجم ادامه دادند. رضاخان با این‌که از بسیاری جهات با اینان اختلاف نظر داشت، با در نظر داشتن نقشی که ایشان می‌توانند در تقییب اهداف وی داشته باشد و برای غلبه بر جناح

۱ نصرت‌الدوله: همان‌جا، ج اول، صص ۱۲۰-۱۱۹.

۲ بصیرالدوله: همان‌جا، ص ۷۳.

مذهبی و اشرافی اصلاح‌طلبان، تقریباً تا اواخر دوره‌ی ریاست وزرایی خوایش با این افراد همراهی کرد.^۱

«حزب سوسیال اونیفیه» در حقیقت هسته‌ی مرکزی حزب سوسیالیست به شمار می‌رفت. جدایی «سوسیالیست‌های مستقل» در ابتدای مجلس پنجم به طور حتم توان و نیروی حزب سوسیالیست را تقلیل داد. اما چون حزب سوسیالیست دارای افراد با اعتباری چون سلیمان میرزا بود، همچنان به عنوان یک وزنه در مجلس پنجم و در میان احزاب آن دوره به شمار می‌رفت. در واقع این هسته‌ی مرکزی بود که «عهد مقدس» را با رضاخان منعقد کرد و سپس با حزب تجدد در مجلس پنجم ائتلاف کرد و برنامه‌های رضاخان را تأیید و تصویب نمود. این حزب به تدریج نقش خود را به عنوان یک حزب منتقد فعال و ایرادگیر نسبت به دولت‌ها در مجلس چهارم از دست داد و در مجلس پنجم^۲ به یک حزب تقریباً خاموش، موافق و تأییدکننده‌ی دولت تبدیل گردید و حتی تلاش بی‌حدی از خود نشان داد تا برنامه‌های اصلاحی دولت سریع‌تر به اجرا درآید.

از دیگر دلایلی که باعث تفرقه میان حزب سوسیالیست شد، حضور سوسیالیست‌ها در کابینه‌ی سردار سپه بود. بدین معنی که بسیاری از افراد احتمالاً فرصت‌طلب و سودجوی سوسیالیستی انتظار داشتند که پس از موقعیتی که سران حزب در کابینه احراز کرده بودند به مقامات بلندمرتبه دست یابند. اما چون بدین خواسته نائل نشدند، از سوسیالیست‌ها جدا شده و به مخالفان آن‌ها پیوستند.

در شرح همین موضوع، روزنامه «ناهید» قلم‌فرسایی کرده و از اشخاصی نام می‌برد - همانند اقتدارالدوله که در مجلس چهارم حضور داشت - که از سلیمان میرزا و دیگر سوسیالیست‌ها دلگیر بودند که چرا سعی می‌کنند مطابق قانون پیش روند و برای دوستان خود حکومت نواحی مختلف یا شغل‌های مناسب را فراهم و تهیه نکرده‌اند.^۳ نتیجه‌ی چنین عملکردی در محیط سیاسی آن روزها باعث شد افرادی از حزب و مسلک سوسیالیست جدا و به اصلاح‌طلبان یا حزب تجدد بپیوندند.

۱ ایوانف: تاریخ نوین ایران، ص ۶۲

۲ «ناهید» شماره ۲، ۱۲ فروردین ۱۳۰۲، ص ۷.

بنابراین می‌توان زمان انشقاق حزب سوسیالیست را از هنگام سقوط کابینه‌ی مستوفی‌الممالک دانست که سوسیالیست‌ها به ناچار به سردار سپه نزدیک شدند، به خصوص بعد از قضیه‌ی جمهوری‌خواهی این انشقاق شدت یافت. انشقاق را هم می‌توان در نحوه‌ی عملکرد وزرای سیالیست و پیدایش تلقی جدید نسبت به ارتباط با رضاخان بررسی کرد. در نتیجه در آغاز مجلس پنجم حزب سوسیالیست دارای دو شاخه شد که حتی اوقات متضاد و مخالف یکدیگر رفتار می‌کردند و به مبارزه‌ی علنی با هم می‌پرداختند.^۱ اما در پرتو توافقی که میان جناح‌های مختلف موافق رضاخان وجود داشت این تضاد به نحو قابل ملاحظه‌ای انعکاس نیافت.

وضعیت حزب سوسیالیست در انتخابات و اقدامات مهم حزب

در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی

انتخابات مجلس پنجم از زمان دولت دوم مشیرالدوله آغاز شد. در این انتخابات حزب سوسیالیست، فهرست کاندیدهای خود را در تهران منتشر کرد که شامل افراد ذیل می‌شد: سیدمحمدصادق طباطبایی، سلیمان میرزا، مستوفی‌الممالک، سیدمحمدرضا مساوات، اعتصام‌الملک، سعید العلماء، علائی، تنکابنی، شرف‌الملک، سیدجلیل اردبیلی، علی‌اکبر دهخدا و اسماعیل یکانی^۲ این افراد از سوی حزب کمونیست نیز حمایت می‌شدند. بدین معنی که با ائتلاف حزب سوسیالیست و حزب کمونیست در دوره‌ی چهارم، دو حزب تصمیم گرفتند به این همکاری ادامه دهند.^۳

در مجموع از فهرست حزب سوسیالیست سیدمحمدصادق طباطبایی، سلیمان میرزا، مساوات، مستوفی‌الممالک، امان‌الله اردلان (عزالممالک)، میرزا شهاب‌الدین کرمانی، میرزا عبدالعلی طباطبایی دیبا (سیدالمحققین)، سیدیحیی ندامانی (ناصرالاسلام)، شیخ محمدعلی الموتی (ثابت) به مجلس راه یافتند. و در این میان محمدصادق طباطبایی به عنوان سفیر ایران

۱ نصرت‌الدوله: همان‌جا، جلد اول، ص ۱۳۴.

۲ پیکان: شماره ۱۴، ۴ اردیبهشت ۱۳۰۲.

۳ زرژ لئجافسکی: همان‌جا، ص ۱۳۲.

در ترکیه منصوب شد و از مجلس کنار کشید. عزالممالک هم در اواسط کار مجلس از سمت خود استعفا داد و سیدمحمدرضا مساوات فوت کرد. مستوفی‌الممالک هم فقط دوست سوسیالیست‌ها بود، اما جزو سوسیالیست‌ها محسوب نمی‌شد.

از طرف «سوسیالیست‌های مستقل» هم سیدابراهیم ضیاء قشقائی (ضیاء‌الواعظین)، سیدمحمدباقر دستغیب، حاج میرزا رضا قمی، میرزا مهدی خان زاهدی مقوم‌الملک، علی کازرونی، میرزا احمد اخگر، رضا حکمت (سردار فاخر)، به مجلس پنجم راه یافتند.^۱ باید یادآوری کرد که تعدادی از این وکلا در آغاز به کار مجلس، هنوز به مجلس راه نیافته بودند و یا مانند سلیمان میرزا در کابینه سردار سپه حضور داشتند و پس از وقایع جمهوری‌خواهی امکان ورود آن‌ها به مجلس فراهم شد.

در مجلس پنجم حزب سوسیالیست با این‌که در گذشته با ^{مجلس} دین و تیمورتاش اختلاف‌هایی داشت، به جهت حمایت از رضاخان و در پرتو توصیه‌ی او با حزب تجدد ائتلاف کرد و اختلاف‌های خود را با آن‌ها به کنار نهاد. از آن‌جا که این ائتلاف تا پایان مجلس پنجم برقرار ماند و رضاخان به واسطه‌ی این ائتلاف توانست برنامه‌های خویش را به پیش راند، بر حسب ضرورت نگاهی گذرا به چگونگی تشکیل و حوزه‌ی فعالیت حزب تجدد به عنوان هم‌پیمان حزب سوسیالیست خواهد شد.

حزب تجدد توسط تعدادی از وکلای مجلس چهارم که جزو فراکسیون ائتلافی اصلاح‌طلبان بودند، تشکیل شد. مؤسسان این حزب سیدمحمد تدین، علی‌اکبر داور و عبدالحسین تیمورتاش بودند. این حزب در هنگام انتخابات هنوز به وجود نیامده بود و به جای آن حزب «دموکرات مستقل» تحت رهبری تدین فعالیت می‌کرد. در کنار آن حزب «رادیکال» به رهبری داور نیز جهت ورود به مجلس تلاش می‌نمود. با تشکیل مجلس پنجم این دو حزب ائتلاف کردند و حزبی را به نام «حزب تجدد» اعلان نمودند^۲ و تا آخر مجلس پنجم هم این حزب پابرجا بود. اما در مجلس ششم با تعطیلی سایر احزاب، این حزب نیز به فراموشی سپرده شد و منحل گردید.

۱ نصرت‌الدوله: همان‌جا، ج اول، ص ۱۴۰.

۲ عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۲، ص ۵۸۳.

حزب تجدد در مجلس پنجم خواستار خلع سلطنت از احمدشاه، تغییر قانون اساسی و اجرای طرح جمهوری به رهبری رضاخان بود و هنگامی که این طرح با ناکامی مواجه شد، درصدد تغییر سلطنت و واگذاری این مقام از احمدشاه قاجار به رضاخان پهلوی برآمد، که در این راه به موفقیت نیز دست یافت.

حزب تجدد مرامنامه‌ی دقیق و روشنی نداشت و فاقد اصول تشکیلاتی مدون و منظم حزبی بود و شاید بتوان گفت تنها حمایت‌های حساب شده از رضاخان، محور اصلی فعالیت و همکاری افراد این حزب محسوب می‌گردید. برنامه‌ای که این حزب در پی تحقق آن بود و آن را به رضاخان ارائه داد، دارای چنین اهداف و خواسته‌هایی بود: جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و آموزش دیده، ایجاد یک سیستم اداری کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، جایگزینی سرمایه‌ی داخلی با سرمایه خارجی، تغییر زندگی عشایری کوچ‌نشینان به کشاورزی، وضع قانون مالیات بر درآمد تصاعدی، فراهم ساختن امکانات آموزشی برای همگان به ویژه زنان، تدارک مشاغل حکومتی برای افراد مستعد و گسترش زبان فارسی به جای زبان اقلیت‌ها در سراسر ایران.^۱ مشاهده می‌شود - با توجه به این که اغلب افراد حزب تجدد را دموکرات‌های قدیم و جدید تشکیل می‌دادند - خواسته‌های این حزب شباهت‌هایی با اصول و خواسته‌های حزب سوسیالیست داشت.

برخلاف مجلس چهارم آن چه در مجلس پنجم قابل توجه و مشاهده است، خاتمه یافتن درگیری‌های حزبی بر سر تغییر کابینه بود که به جز مسئله جمهوری‌خواهی و استیضاحی که توسط اقلیت صورت گرفت، مجلس برای دولت مشکل و مانعی به وجود نیاورد.

اقدامات و مصوبات مهم مجلس پنجم را که با همکاری حزب تجدد و حزب سوسیالیست - و در پاره‌ای موارد اقلیت به رهبری مدرس - حاصل شد می‌توان به طور خلاصه از این قرار دانست: «لایحه‌ی خدمت نظام وظیفه‌ی اجباری را تصویب کرد؛ بودجه‌ی دربار را قطع نمود؛ القاب اشرافی مانند الدوله، السلطنه، الممالک را لغو کرد؛ همه‌ی شهروندان و اتباع ایرانی را به گرفتن شناسنامه و تعیین نام خانوادگی موظف ساخت؛ برای تأمین هزینه‌ی طرح پیشنهادی راه‌آهن ایران، بر چای، شکر و درآمدها مالیات بست؛ نظام هماهنگ اوزان

۱ سیروس غنی: همان جا، ص ۴۱۵؛ پرواند ابراهامیان: همان جا، ص ۱۵۳.

و مقادیر را ایجاد کرد؛ تقویم هجری شمسی را جایگزین هجری قمری نمود. فرماندهی کل قوا را از احمدشاه و به رضاخان اعطا کرد؛ و سرانجام سلطنت قاجاریه را لغو و پادشاهی پهلوی را جایگزین ساخت.^۱»

از بررسی مذاکرات نمایندگان مجلس پنجم چنین برمی‌آید که سوسیالیست‌ها به چند علت همانند مجلس چهارم وارد مباحث چالش‌آمیز و طولانی نشدند: اول آن که کابینه‌ای که مشغول به کار بود با موافقت آن‌ها بر سر کار آمده و به فعالیت خود ادامه می‌داد و حتی در بسیاری از امور با حزب سوسیالیست مشورت می‌کرد. دیگر آن که اکثریت مجلس یعنی حزب تجدد هم بر سر موضوع دولت سردار سپه با سوسیالیست‌ها ائتلاف کرده بودند. بنابراین به جهت آن که وقت مجلس را بیهوده نگیرند، تقریباً از جدال‌های حزبی و مرامنامه‌ای دست برداشته و به زعم خود تمام همشان را به پیشرفت مملکت و تصویب قوانین مطروحه معطوف کرده بودند. دیگر آن که وجود اقلیت در مجلس پنجم چندان مانعی در روند کاری مجلس ایجاد نمی‌کرد. به خصوص آن که اقلیت نیز در اغلب قوانین مصوبه مجلس دارای رأی مثبت بودند. اگر هم اختلاف و بحثی میان اقلیت و اکثریت پدید می‌آمد، غالباً سران حزب تجدد به نطق و پاسخگویی می‌پرداختند و از این رو کمتر به سوسیالیست‌ها فرصت عرضه اندام می‌رسید. علت دیگر این بود که حزب سوسیالیست با شکافی که در آن ایجاد شده بود، به مانند مجلس چهارم توان ابراز وجود را نداشت و در موارد اندکی هم که با قوانین مورد نظر اکثریت مخالفت می‌نمود، راه به جایی نمی‌برد.^۲

از این رو مشاهده می‌شود ناطق زبردستی چون سلیمان میرزا - در دوره پنجم سکوت اختیار کرده و در غالب مذاکرات مجلس - که بیشتر غیرسیاسی هم بودند - شرکت نمی‌کرد. چرا که سلیمان میرزا یک فرد سیاسی بود و هرگاه مشکلی را در این حوزه مشاهده می‌کرد، وارد میدان کارزار می‌شد. چنان که در مسائلی چون قتل نائب کنسول آمریکا یا استیضاح اقلیت از دولت، سلیمان میرزا حضوری فعال در مجلس داشت و حتی تقریباً اختیار مجلس را به دست گرفته و از دولت دفاع نمود. این کم‌کاری سوسیالیست‌ها به ویژه سلیمان

۱ بهار: همان جا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ابراهامیان: همان جا، ص ۱۵۳.

۲ مذاکرات دوره پنجم شورای ملی: جلسه ۱۹۰، اول شهریور ۱۳۰۴؛ جلسه ۵۱، ۲۰ بهمن ۱۳۰۴.

میرزا در مجلس پنجم، مضاف شد بر علل دیگری چون اعتقاد ایشان به اصل جمهوری و مخالفت با سلطنت موروثی رضا شاه، تا سوسیالیست نه تنها وجهی خود را نزد سردار سپه از دست دهند، بلکه اعتبارشان نزد هوادرانشان چنان خدشه پذیر شود که نتوانند به مجلس ششم راه یابند.

حزب سوسیالیست و قضیه‌ی جمهوری خواهی

با رفتن احمد شاه افکار و سخنان شدیدی علیه او در محافل سیاسی و مطبوعات حامی رضاخان و سوسیالیستی مطرح گردید. این افکار و سخنان مؤید این موضوع بود که مملکت باید جمهوری شود و رئیس‌جمهور باید مانند ممالک غرب هر چند سال یکبار تغییر یابد تا اشخاص نالایق و بی‌اراده‌ای چون احمد شاه بر رأس امور کشور حضور نیابند.^۱ این ایده‌ها در روزنامه‌های سوسیالیستی که به حکومت جمهوری اعتقاد داشتند به میزان گسترده‌ای به چشم می‌خورد. اولین زمزمه‌ی جمهوری خواهی در ۳ بهمن ۱۳۰۲ در روزنامه‌های «ستاره ایران» و «شفق سرخ» بلند شد. در این تاریخ روزنامه‌ی ستاره ایران، حول این مسأله با رضاخان مصاحبه کرد^۲ و نظر او را جویا شد. رضاخان که از موقعیت خویش چندان اطمینان نداشت و نمی‌دانست واکنش جامعه در برابر مطرح شدن این موضوع چه خواهد بود، طبق این استراتژی محتاطانه که در گفتگو و مشورت با سران جناح‌های موافق خویش اتخاذ کرده بود، اصل این قضیه را تکذیب و تنها هدف خود را خدمت به کشور بیان کرد. اما هرچه سال جدید نزدیکتر شد، مقالات و مباحث جمهوری خواهی بیشتر، حمله به احمدشاه شدیدتر، و ریاست جمهوری رضاخان جدی‌تر گردید. در ارتباط با این مسائل روزنامه‌ی ستاره ایران در شماره‌ی ۱۳۶ خود، عکس احمد شاه را با یک زن اروپایی به چاپ رساند که در زیر آن این توضیح آمده بود:

«... سلطان احمد شاه جغد شومی است که بر کنگره عمارت بدبختی و سیه‌روزی ایران نشسته و منتظر است مملکت سیروس ویران گردد... سلطان احمد شاه قاجار لکه سیاه و

۱ حسین جودت: همان‌جا، ص ۲۹۵.

۲ ستاره ایران: شماره ۱۰۸، ۳ بهمن ۱۳۰۲.

زشتی است در پیشانی جامعه ایران که هرکجا سر درآورد ننگ و افتضاح او نصب‌العین خواهد گردید...»^۱ در همین اوضاع و احوال رضاخان که به حمایت سوسیالیست‌ها محتاج بود، به روزنامه‌ی «ایران آزاد» تحت مدیریت ضیاء‌الواعظین اجازه داد که از توقیف خارج شده و علیه سلطنت قاجاریه تبلیغ نماید. سران حزب سوسیالیست هم روزانه برای مردم سخنرانی نموده و در روزنامه‌های خود به طرفداری از جمهوری بیانیه صادر می‌کردند. یکی از این بیانیه‌ها چنین بود:

«بیانیه جمعیت اجتماعیون»

«از طرف هیئت اجرائیه مرکزی جمعیت اجتماعیون از جمیع هم‌مسلمانان و آزادیخواهان که نسبت به تغییر طرز حکومت و استقرار جمهوریت علاقمند هستند دعوت می‌شود که روز دوشنبه ۲۶ حوت چهار ساعت بعد از ظهر در کنفرانسی که در ^{تهر}جمع جمعیت (میدان بهارستان) در این موضوع داده خواهد شد حضور به هم رسانند»

ناظم هئیت اجرائیه: ناصر الاسلام گیلانی»^۲

در شماره ۱۵۲ هم حزب سوسیالیست قطعنامه‌ای در پشتیبانی از جمهوری صادر کرد که دارای این مضمون بود:

«قطعنامه جمعیت اجتماعیون»

«ملت رنجبر ایران، اینک به اعتماد امنیت و آسایشی که در سایه فداکاری‌های چندین‌ساله یگانه مرد با عزم و اراده ایران آقای سردار سپه در سرتاسر مملکت برقرار گردیده خاطر آزادیخواهان واقعی را از احتمال هرگونه اختلالی ایمن ساخته [اینک] به سوی مقصد اصلی خویش که تبدیل رژیم مشروطیت به جمهوریت و تأسیس یک حکومت واقعی است قدم برداریم. به تمام افراد اجتماعیون در ایران تذکر می‌دهیم که در پیشرفت این مقصد ملی، با تمام قوا سعی نموده با سایر پیروان این عقیده صفوف واحده تشکیل داده و برای احدی مجال مخالفت ندهند»

کارگران، دهاقین، رنجبران!

۱ همان جا، شماره ۱۳۶، ۸ اسفند ۱۳۰۲.

۲ همان جا، شماره ۱۳۹، ۲۶ اسفند ۱۳۰۲.

انقلاب مشروطه ایران اثر کوشش و اقدامات متحده شما است. نهضت جدید ایران رشته‌های الفت و یگانگی را بین شما و برادران لشکری شما استوار ساخته و یک دفعه دیگر به عموم عالمیان خاطر نشان خواهد کرد که «حاکمیت حق ملت است» و مافوق عزم و اراده ملی هیچ حکومتی قابل دوام و بقاء نبوده و توده ملت ایران در تعیین طرز حکومت خود مختار هستند.

ناظم هیئت اجرائیه: ناصرالاسلام گیلانی جمعیت اجتماعیون^۱

مشابه این قطعنامه دو روز بعد هم صادر شد و نام این احزاب و گروه‌ها در پایان آن ذکر شده بود: «نمایندگان فرقه دموکرات مستقل، نمایندگان کارگران بروجردی، نماینده حزب ترقی ملی،... نماینده اتحادیه مرکزی کارگران، ... نمایندگان حزب اجتماعیون، نماینده اجتماعیون مستقل، ... نمایندگان مطبوعات طهران، ... ضیاءالواعظین و صبا»^۲

در کنار مطبوعات، دیگر افراد حزب سوسیالیست جهت موفقیت جریان جمهوری خواهی کوشش زیادی از خود نشان دادند. وزرای سوسیالیست دستور داده بودند کارمندان تحت امرشان روزانه پیرامون جمهوری کنفرانس و تظاهرات برپا سازند. گاهی اوقات نیز خود، همراه کارکنان وزارتخانه به حضور رضاخان می‌رفتند و مطبوعات سوسیالیستی تبلیغات فراوانی به راه می‌انداختند. یکی از این وزارتخانه‌ها، وزارت معارف بود که در روز ۳۰ اسفند شاگردان دارالفنون و محصلین مدارس متوسط دولتی، مدیران و معلمان کلیه مدارس دولتی را جمع و با بیرق‌های سرخ به همراه وزیر، نزد سردار سپه رفتند.^۳ در باشگاه حزب سوسیالیست نیز برنامه‌هایی تدارک شده بود. شیخ ابراهیم زنجانی که ریاست کمیسیون نطق و خطابه‌ی حزب را بر عهده داشت، مقرر کرده بود که هر روز یکی از اعضای حزب پیرامون جمهوری سخنرانی کند. چنان‌که در روز ۲۸ اسفند محمود پهلوی -محمود محمود بعدی- استاندار سوسیالیست تهران برای هواداران حزب جلسه نطق داشت. در همان روز محمدعلی فرزین -یکی دیگر از سران سوسیالیست- معاون اداره‌ی مالیه

۱ همان‌جا، شماره ۱۵۲، ۲۹ اسفند ۱۳۰۲.

۲ همان‌جا، شماره ۱۵۳، ۳۰ اسفند ۱۳۰۲.

۳ عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۴، ص ۵۸۸ ستاره ایران، شماره ۱۵۳، ۳۰ اسفند ۱۳۰۲.

همه‌ی افراد وزارتخانه را جمع و به حضور سردار سپه برد که در آن عز الممالک اردلان هم با کلیدی کارمندان وزارتخانه‌ی تحت امر خود حضور داشت.^۱ «اعظام قدسی» هم شاهد بود که در بازدیدهایی که توسط هواداران جمهوری از سردار سپه صورت می‌گرفت، همواره عزالممالک و میرزا قاسم صور اسرافیل در طرفین رضاخان می‌نشستند و گاهی برای جمعیت سخن می‌گفتند.^۲ هواداران حزب سوسیالیست هم بنا به توصیه‌ی رهبران حزب از چند روز قبل از تحویل سال در اجتماعات دوپست سیصد نفری با پرچم‌ها و پیراهن‌های سرخ در خیابان‌ها به تظاهرات می‌پرداختند.^۳

موارد ذکر شده نمونه‌ای از فعالیت‌های حزب سوسیالیست جهت استقرار جمهوری در ایران بود. مسئله‌ی جمهوری در نظر حزب سوسیالیست فراتر از به قدرت رساندن شخص قدرتمندی چون رضاخان بود. بدین معنی که حزب تصور می‌کرد که اگر اساس سلطنت در ایران فرو ریزد، شرایطی فراهم خواهد شد که در آن امکان این که یکی از سوسیالیست‌ها - شاید سلیمان میرزا- به قدرت برسد، بعید نخواهد بود.^۴ در کنار عملیات و فعالیت‌های حزب در خارج مجلس، فراکسیون حزب سوسیالیست در مجلس پنجم هم تلاش وافری را از خود در همکاری باحزب تجدد نشان داد تا طرح جمهوری را به تصویب برساند. به محض افتتاح مجلس در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ ش. بررسی اعتبار نامه‌ها آغاز شد.

به خاطر این که مجلس به حد نصاب برسد و بتواند طرح جمهوری را تصویب کند، بسیاری از اعتبارنامه‌ها تا جلسه ششم بررسی و تأیید گردید. اگر هم با اعتبار نامه‌ای مخالفت می‌شد، به جهت این که در سرعت کار مجلس وقفه‌ای ایجاد نکند روز بعد این مخالفت‌ها پس گرفته می‌شد. چنان که در جلسه‌ی سوم ناصرالاسلام با اعتبارنامه‌ی سالار اشرف از کرمانشاه مخالفت کرد^۵ و در جلسه‌ی بعد مخالفت خود را پس گرفت. در جلسه پنجم

۱ همان‌جا، صص ۵۹۰ تا ۵۹۲

۲ حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره): خاطرات من (با تاریخ صد ساله) جلد دوم، چاپ اول، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۶۹، ص ۷۰۴.

۳ عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۳، ص ۴۷۵؛ حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، ص ۵۸۹

۴ حسین جودت، همان‌جا، صص ۲۹۷-۲۹۶.

۵ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۳، ۲۳ اسفند ۱۳۰۲.

بود که میان آیت‌الله مدرس و تدین بحث پیش آمد و مدرس در بیرون از جلسه رسمی از بهرامی سیلی خورد و ارکان جمهوری سست شد و اندک اندک فرو ریخت. در جلسه ششم علی دشتی با اعتبارنامه‌ی کازرونی و اخگر از بوشهر مخالفت کرد، اما او در همان جلسه اعتراض خود را مسترد داشت.^۱ در جلسه هفتم که روز ۳۰ اسفند ۱۳۰۲ برگزار شد درخواست عجیب آن بود که «دستغیب» خواستار تعطیلی مجلس تا سه روز شد و چون تدین با او مخالفت کرد، سیدالمحققین اظهار داشت که این پیشنهاد دستغیب عقیده‌ی خودش بوده و در فراکسیون «آزادی‌خواه» -متعلق به سوسیالیست‌ها- چنین مذاکره‌ای صورت نگرفته است.^۲ در ادامه مقرر گردید در جلسه بعد پیرامون طرح جمهوری مذاکره به عمل آید. جلسه‌ای که به خاطر درگیری مخالفان جمهوری در جلوی صحن مجلس برگزار نشد و در نهایت مسئله‌ی جمهوری منتفی گردید. تظاهرات موافقان و مخالفان جمهوری در روز دوم فروردین یعنی همان روز که قرار بود مجلس طرح جمهوری را به تصویب برساند، انجام گرفت. در این روز موافقان جمهوری که تعداد زیادی سوسیالیست در میان آن‌ها بودند با سلام و صلوات و پرچم سرخ و فریاد شعار «زنده باد جمهوری» به طرف بهارستان حرکت کردند.^۳ اما در آن‌جا با اجتماع مخالفان جمهوری که زودتر بدان‌جا آمده بودند، مواجه شدند و چون تعداد مخالفان خیلی زیاد بود، موافقان و سوسیالیست‌های طرفدار جمهوری پراکنده گشتند. شکست طرح جمهوری خواهی، بحران کوتاه مدتی را پدید آورد. هواداران جمهوری که انتظار این ناکامی را نداشتند، دچار آشفتگی و سر در گمی شدند. وضعیت چنان شد که حتی رضاخان خود را باخت و تصمیم گرفت از ایران خارج شود. در این میان سران حزب سوسیالیست به کمک سردار سپه شتافتند و با راهنمایی‌های خود، او را یاری کردند که دوباره کرسی ریاست وزاری را صاحب گردد. این یاری کردن از همان روز دوم فروردین ۱۳۰۳ آغاز شد. سیف پورفاطمی از قول مشیرالدوله نقل می‌کند که در آن روز سردار سپه به قدری از اقدام و شورش مخالفان جمهوری ترسیده بود که

۱ همان‌جا، جلسه ۶، ۲۹ اسفند ۱۳۰۲.

۲ همان‌جا، جلسه ۷، ۳۰ اسفند ۱۳۰۲.

۳ حسین جودت: همان‌جا، صص ۳۰۴-۳۰۳.

در برابر افراد هیأتی که بدین خاطر جمع شده بودند، متواضع شد و در کنار سلیمان میرزا نشست^۱ تا او بتواند از وی در برابر مخالفان دفاع نماید. در آنجا رضاخان به صراحت از جمهوری خواهی انصراف داد. به دلیل این که در روزهای بعد مخالفان جمهوری حملات شدیدی را علیه سردار سپه انجام دادند، او تصمیم گرفت استعفا دهد. در صبح روز ۱۸ فروردین سردار سپه اعضای دولت خود را احضار کرد و قصد خود را مبنی بر استعفا و ترک ایران به اطلاع آنان رساند. عزالممالک روایت کرده است که اعضای کابینه در این مورد با یکدیگر مشورت کردند و سپس به رضاخان پیشنهاد نمودند که فعلاً به بومهن رود تا آن‌ها بتوانند نظر مثبت مجلس را برای بازگشت او به دولت جلب کنند.^۲ در منابع مختلف به نقش چشمگیر سوسیالیست‌ها علی‌الخصوص سلیمان میرزا اشاره شده است^۳ که آنان چه تلاش‌های فراوانی کردند تا سردار سپه به ریاست وزرائی^۴ برگردد. با مشورتی که سلیمان میرزا با تدین کرد، هر دو پس از گفتگوهای فراوان با نمایندگان مجلس، توانستند موافقت فراکسیون‌های مجلس را برای ریاست وزرائی رضاخان جلب کنند. گرچه ترس از تهدیدات نظامیان بر موافقت مجلس با سردار سپه تأثیر زیادی داشت^۵ سوسیالیست‌ها حتی گفتگوی بی‌نتیجه‌ای با مدرس انجام دادند تا دست از مخالفت با رضاخان بردارند.^۶ سپس از سوی موتمن‌الملک - رئیس مجلس - اردلان عزالممالک نزد ولیعهد رفت تا تمایل مجدد مجلس را نسبت به ریاست وزرائی رضاخان به اطلاع او برساند.^۷ پس از دریافت تلگراف احمدشاه که موافقت خود را با تمایل مجلس اعلام داشت، سران مجلس تصمیم گرفتند که به بومهن رفته و از رضاخان تقاضا کنند که به تهران مراجعت کند و مقام خود را دوباره به دست گیرد. اعضای سوسیالیست این هیأت که به بومهن رفتند عبارت بودند

۱ نصراله سیف پورفاطمی: همان‌جا، ص ۴۰۶.

۲ اردلان عزالممالک: همان‌جا، ص ۲۰۷.

۳ سلیمان بهبودی: همان‌جا، ص ۱۳۱؛ حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۵۵۷-۵۵۶؛ بهار: همان‌جا، ج ۲، صص

۷۵-۷۴؛ عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۲، صص ۶۰۲-۶۰۴.

۴ عبدالله مستوفی: همان‌جا، ج ۳، ص ۶۰۴.

۵ اردلان عزالممالک: همان‌جا، ص ۲۰۸.

از: سلیمان میرزا، سردار فاخر حکمت، سید المحققین، عزالممالک اردلان^۱. علاوه بر آن مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق السلطنه، امین الشریعه ذوالقدر، عمادالسلطنه فاطمی، سهام السلطان بیات، سید حسن کاشانی، ارباب کیخسرو و امیر اعلم این افراد را در رفتن به بومهن همراهی کردند و در روز ۲۰ فروردین رضاخان را به تهران بازگرداندند.^۲ همزمان با فعالیت سران حزب سوسیالیست، مطبوعات سوسیالیستی نیز برای بازگشت دوباره رضاخان به تکاپو افتادند. مهم‌ترین این روزنامه‌ها «شفق سرخ» و «ستاره ایران» بودند که پس از رفتن سردار سپه به بومهن، روزنامه‌ی خود را مشحون از اخبار مربوط به این حادثه نمودند. «شفق سرخ» مقاله‌ای تحت عنوان «پدر وطن رفت» نوشت که در این باره چنین توضیح داد: «رفتن سردار سپه، تسلط اجنبی، اختلاف کلمه، ظهور یاغیان، شکستن اعتبارات دولت ایران، اغتشاشات داخلی و محو نقشه اصلاحات داخلی با هم مترادف است... این شخص نباید برود ولو به قیمت ریختن خونهای زیادی باشد... چه باید کرد؟ امروز سردار سپه مرکز عظمت و اقتدار امنیت ایران شده است. اگر رفت همه اینها می‌رود... سربازان وطن و صاحب منصبان رشید ایران... نگذارند سردار سپه مستعفی شده و از کار کناره‌جویی نماید.»^۳ «ستاره ایران» هم در این مورد مقاله‌ای را منتشر ساخت که در قسمتی از آن آمده بود: «سردار سپه رفت و مجلس مقدرات مملکت و مسئولیت حفظ جامعه را بر عهده گرفت. این مجلس، این وکلای مرتجع، این نمایندگان دروغی و مصنوعی بار دیگر مملکت را به قهقرا خواهند برد. عنقریب است که از هر گوشه مملکت صدای ضجه و زاری بلند شود. عنقریب هزار یاغی هزار امثال اقبال السلطنه ماکوئی و سردار عشایر، هزار امثال ظفر نظام و خزعل و سمیتقو و کوچک خان اطراف مملکت را مثل حلقه زنجیر به هم متصل کرده روح آسایش و رفاه و امنیت و آزادی تجارت را از بین خواهند برد...»^۴

این مقاله‌ها به سردار سپه کمک زیادی کرد. زیرا تلویحاً به قزاق‌ها پیشنهاد می‌کرد که علیه مخالفان و مجلس دست به اقدام بزنند. و باید اذعان کرد که اگر فشار و تهدیدات

۱ همان‌جا، ص ۲۰۸.

۲ بهار: همان‌جا، ج ۲، صص ۷۶-۷۷.

۳ «پدر وطن رفت»، شفق سرخ، سال سوم، ش ۲۲۸، ۱۹ فروردین ۱۳۰۳.

۴ «آینده ایران بعد از سردار سپه»، ستاره ایران، شماره ۱۶۳، ۲۰ فروردین ۱۳۰۳.

نظامیان نبود، بعید بود رضاخان دوباره رئیس‌الوزرا شود.

با توجه به شواهد و قرائن موجود ارائه شده، به خوبی آشکار می‌شود که یکی از پایه‌ها و ارکان اصلی و مهم جمهوری‌خواهی حزب سوسیالیست بود. آنان بنا بر اعتقادات حزبی و ایدئولوژیکی خود ذاتاً و حقیقتاً با رژیم سلطنتی مخالف بودند و تغییر رژیم و استقرار جمهوریت در ایران را به منزله یک آرمان ملی و حزبی تلقی می‌کردند. بنابراین هنگامی که جنبش جمهوری‌خواهی با نام و تحت رهبری رضاخان آغاز شد، فرصت را مغتنم شمرده و با جان و دل و از روی شور و اشتیاق در این راه کوشیدند. آن‌ها به پیروی از بینش و نگرش شوروی، رضاخان را یک عنصر متجدد، ناسیونالیست و اصلاح‌طلب تلقی کرده، حمایت او را از جمهوری تأییدی غیر قابل انکار بر این نگرش خود پنداشتند.^۱ در پیمودن مسیر جمهوری، دو جناح حزب سوسیالیست با نادیده انگاشتن اختلاف خود، هر کاری که از دستشان برآمد انجام دادند. در هر حال عملکرد حزب سوسیالیست را در دو مقطع زمانی می‌توان بررسی کرد: مقطع قبل از دوم فروردین ۱۳۰۳ و مقطع بعد از این تاریخ.

در دوره اول اعضای حزب سوسیالیست از طریق برپایی جلسات سخنرانی، تظاهرات خیابانی، انتشار اعلامیه‌ها و مقالات در مطبوعات به طرفداری از جمهوری پرداختند. وزرای سوسیالیست هم امکانات وزرای تحت امر خود را تمام و کمال در راه این هدف مصروف داشتند. در مجلس نیز نمایندگان حزب سوسیالیست همگام با نمایندگان حزب تجدد، سعی داشتند با تصویب و تأیید اعتبار نامه‌ها، تعداد نمایندگان لازم را برای رسمیت دادن به مجلس فراهم سازند و آن‌گاه طرح جمهوری را مطرح و تصویب کنند.

دوره‌ی دوم از هنگام ناکامی جمهوری‌خواهی آغاز شد. در این مرحله از یک سو مطبوعات سوسیالیستی - در کنار سایر مطبوعات دولتی - فضای هراسناکی را ایجاد کردند و همگان را از آینده‌ی بدون سردار سپه ترساندند. به علاوه به نظامیان گوشزد کردند مانع تحقق چنین آینده‌ای شوند. از دیگر سو سران و وزرای حزب سوسیالیست رضاخان را متقاعد کردند که در برابر مخالفان خود عقب‌نشینی نکند و بدو قول دادند زمینه‌ی بازگشت او را

۱ ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۳۳-۳۴؛ علی

دشتی: همان‌جا، صص ۱۲۸ و ۱۳۰.

به قدرت مهیا سازند. اینان در جلب نظر مساعد نمایندگان مجلس در برپایی مجدد دولت سردار سپه، توفیق حاصل کردند.

بدین وسیله اقدامات شبانه‌روزی حزب سوسیالیست - در کنار حزب تجددها - ثمر داد و مجلس هیأتی را برای دلجویی و بازگرداندن رضاخان به بومهن فرستاد و او را به تهران برگرداند. هرچند سوسیالیست‌ها به مقصد اصلی خویش یعنی استقرار جمهوری نایل نشدند، اما احتمالاً اگر به چنین اقداماتی دست نمی‌زدند، ممکن بود وضع خیلی بدتر از این شود. شاید آن چه باعث شد که سوسیالیست‌ها به حکومت دوباره‌ی رضاخان رضایت دهند - در صورتی که او از آمال جمهوری خواهی صرف نظر کرده بود - تجربه‌ی تلخی بود که از سقوط کابینه‌ی مستوفی‌الممالک به یاد داشتند.

آنان می‌دانستند اگر رضاخان از صحنه‌ی سیاسی کشور خارج شود، دوباره مدرس و «اصلاح‌طلبان» اختیار امور را به دست خواهند گرفت، و معلوم است که سوسیالیست‌ها اصلاً به چنین چیزی راضی نبودند. بنابراین حاضر شدند، همچنان بر عهد خود با رضاخان پایبند باشند و با او همکاری کنند، حتی اگر مسئله‌ی جمهوری مطرح نباشد، و هدف و مقصد و آینده‌ی این همکاری نامعلوم باشد.

عملکرد حزب سوسیالیست در عرصه‌ی تحولات سیاسی کشور، از پایان مسئله‌ی جمهوری خواهی تا انقراض سلطنت قاجاریه

در روز ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ سردار سپه کابینه دوم خود را با این نفرات به مجلس معرفی نمود:^۱

سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ

ذکاءالملک وزیر امور خارجه

مدیرالملک وزیر مالیه

معاوض السلطنه وزیر عدلیه

امیر اقتدار وزیر پست و تلگراف

۱ حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۵۶۱-۵۶۰.

میرزا قاسم صور اسرافیل کفیل وزارت داخله

مشارالدوله کفیل وزارت فوائد عامه

وزیر معارف (بعد مشخص خواهد شد).

در کابینه‌ی جدید سردار سپه این بار فقط صور اسرافیل و معاضدالسلطنه از حزب سوسیالیست حضور داشتند. هرچند مشارالدوله رانیز سوسیالیست‌ها به سردار سپه پیشنهاد کرده بودند،^۱ اما مشخص بود سردار سپه به طور ضمنی قصد دارد با کاهش وزرای سوسیالیست، جناح اصلاح‌طلبان و مخالفان مذهبی حزب سوسیالیست را تا حدی - به خصوص پس از بحران ناشی از جمهوری‌خواهی - از خود راضی کند. با این حال روابط صمیمانه‌ی حزب سوسیالیست و سردار سپه تا زمان ترمیم آخرین دولت سردار سپه ادامه یافت.

می‌توان اهم مسائلی را که در این دوره حادث شد، چنین دسته‌بندی کرد: قتل میرزاده عشقی، قتل نایب کنسول آمریکا و به دنبال آن اعلام حکومت نظامی، استیضاح اقلیت از دولت سردار سپه، سرکوبی شیخ خزعل در خوزستان، اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان، ترمیم کابینه‌ی سردار سپه، بلوای نان در تهران و مسئله تغییر سلطنت.

هرچند قضیه‌ی جمهوری خاتمه یافته بود، اما جنگ و جدال اقلیت و اکثریت همچنان ادامه داشت. اقلیت یا همان دار و دسته‌ی مدرس که از پیروزی خود در مسئله جمهوری‌خواهی سرمست بودند، در جرأید خود به هجو اشخاص مبرز اکثریت پرداختند. سوسیالیست‌ها که جزء اکثریت محسوب می‌شدند، بی‌کار ننشسته و در صدد جبران مافات برآمدند. اینان برای کوبیدن مدرس سندی مبنی بر ارتباط مدرس و نصرت‌الدوله با انگلیس در روزنامه‌ی طوفان منتشر کردند^۲ - گرچه مدرس توانست ثابت کند که این سند جعلی است - و در برابر آن نیز اقلیت «جمهوری‌نامه عشقی» را انتشار دادند. نتیجه‌ی این کارزار چیزی نبود جز قتل عشقی که در تیرماه ۱۳۰۳ رخ داد. سوسیالیست‌ها با این که در این قتل دستی نداشتند - و در هیچ منبعی به این امر اشاره نشده است - اما نسبت به آن بی‌تفاوتی نشان دادند و از این که چنین ضربه‌ای به جناح اقلیت وارد می‌آمد، خرسند بودند و از دولت خواستند متوجه

۱ اردلان عزالمالک: همان‌جا، ص ۲۱۲.

۲ حسین مکی: همان‌جا، ج ۳، ص ۷-۶.

باشد که اتفاق‌هایی نظیر قتل عشقی مسئله‌ی مهمی چون امتیاز نفت شمال را تحت‌الشعاع قرار ندهد. در این رابطه روزنامه‌ی ستاره ایران چنین عقیده‌ای داشت:

«... حقیقتاً دولت باید برای جلوگیری از این قبیل وقایع المناک اقدامات جدی کرده و قتله را به دست آورده و به مجازات برسانند... مخصوصاً در این موقع که برای تأخیر مسئله نطف هرروز ممکن است یک بازی سیاسی بنمایش درآید. و ما در این واقعه شاید بیش از رفقای عشقی متأثر هستیم و اختلافاتی که موجود است آنقدرها مهم نمی‌دانیم که از فقدان یک جوان ناکامی احساسات ما بدرد نیاید...»^۱

می‌توان تصور کرد که شکست واقعه‌ی جمهوری‌خواهی، اوضاعی را فراهم آورده بود که اکثریت - و سوسیالیست‌ها - به دنبال آن بودند که به هر نحو ممکن حریف را از میدان رقابت حذف نمایند. پیرامون همین مسئله حسین مکی معتقد است که بسیاری از سوسیالیست‌ها در حقیقت جاسوسان انگلیس بودند و قصدشان از نزدیک شدن به سیاستمداران شوروی حفظ منافع بریتانیا بود.^۲ مکی در ادامه‌ی عقیده‌ی خود، نقل می‌کند که رسوایی‌های مصنوعی - سوسیالیست‌ها - پس از مشورت با سفارت انگلیس فهرستی دروغین را از اسامی دوست و دشمن انگلیس در اختیار روس‌ها نهادند که در آن میرزا کریم‌خان رشتی، حسن مشارالملک، سیدمحمدصادق طباطبایی، سلیمان میرزا، مستوفی‌الممالک و ... دشمن انگلیس، و مشیرالدوله، قوام‌السلطنه، موتمن‌الملک، تقی‌زاده، نصرت‌الدوله و مدرس دوست دولت انگلیس معرفی شده بودند. سفارت شوروی براساس این فهرست روابط خود را با رجال ایران تنظیم کرده بود.^۳ این ادعای مکی در هیچ‌یک از منابع مورد مطالعه دیده نشده و قبول کردن آن سخت است. چرا که افرادی چون آیت‌الله مدرس، مشیرالدوله، موتمن‌الملک، سلیمان میرزا، مستوفی‌الممالک، طباطبایی، مساوات و یا صور اسرافیل جزو ملیونی بودند که هدفشان سامان بخشیدن به اوضاع مملکت بود نه جاسوسی و خدمت کردن به بیگانگان. بنابراین شاید آنان برای خارج کردن رقبای خود از هر ترفند و وسیله‌ای استفاده

۱ ستاره ایران: شماره ۲۲۱، ۱۵ تیر ۱۳۰۳.

۲ حسین مکی: همان‌جا، ج ۳، صص ۲۸۷-۲۸۶.

۳ همان‌جا.

کردند، اما این امر را می‌بایست در مقوله‌ی مبارزات حزبی، نه مسائلی چون جاسوس و آلت بیگانگان بودن به حساب آورد.

چند روز پس از قتل عشقی اتفاق دیگری رخ داد که موجب رویارویی علنی اقلیت و اکثریت گردید. این واقعه قتل سرگرد رابرت ایمبری «Robert Embry» معاون کنسول آمریکا در سقاخانه‌ی شیخ هادی بود. پس از این حادثه دولت اعلان حکومت نظامی داد و همین امر عصبانیت و مخالفت اقلیت را به دنبال داشت. در جلسه ۴۰ مجلس وکلای اقلیت و اکثریت مجادله‌ی سختی با هم کردند و اتهامات زیادی به یکدیگر وارد آوردند. اقلیت معتقد بود که دولت مانع اطلاع‌رسانی به مردم شده و فقط جراید اقلیت را در بند سانسور و توقیف گرفتار کرده است. اما اکثریت منکر این سخن شده و می‌گفتند روزنامه‌های شفق سرخ، میهن، عصر انقلاب، فریاد و ... از جناح اکثریت نیز توسط حکومت توقیف شده‌اند. به علاوه اقلیت، اکثریت را به دیکتاتوری پارلمانی متهم ساخت و معتقد شد که اکثریت اجازه صحبت به وکلای اقلیت را نمی‌دهد. در این رابطه سخن حائری‌زاده - از اقلیت - چنین بود: «اگر می‌گویید حرف نزنم حرف نمی‌زنیم. روزنامه‌های ماها را که توقیف کرده‌اند پس کی حرف بزنیم. بازی درآورده‌اید.»^۱ بالاتر از این مدرس ادعا کرد که «دولت اکثریت ندارد. قاجاق است»^۲. لذا وکلای مبرز اکثریت از جمله سلیمان میرزا و تدین جهت نشان دادن بطلان این ادعا گفتند: «پس استیضاح کنید».

بدین‌گونه مقدمات استیضاح کابینه‌ی دوم سردار سپه توسط مدرس و یاران اندکش در مجلس مهیا شد. در جلسه ۴۲، مدرس در خلال سخنان خود، اتفاق‌هایی را که از شروع مجلس پنجم و قضیه‌ی جمهوری‌خواهی تا این روز حادث شده بود، بر شمرد و سپس اوضاع کلی این دوره را که سبب استیضاح آنان از دولت شده، چنین تحلیل نمود:

«... در حقیقت از روز انعقاد مجلس شورای ملی هر روز یا هر هفته یا هر ماه یک وضعیات و یک رنگ‌های مختلفی برای ماها اتفاق افتاده... رنگ اخیر مسئله حکومت نظامی بود... که با این صدماتی که به مردم وارد می‌آید خوب نیست یا آنکه صلاح نیست. ماها [با حکومت

۱ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۴۰، ۲ مرداد ۱۳۰۳.

۲ همان‌جا.

نظامی] مخالف بودیم و هستیم... بعضی رفقا مجبور شدند به جهت بیان وضعیات که ناگوار بود در مجلس صحبتی بنارند. آقای ملک‌الشعراء و حائری‌زاده اظهاراتی فرمودند... گویا شاهزاده سلیمان میرزا بودند که فرمودند چرا این بیانات می‌شود استیضاح کنید. از آنجایی که نمی‌شود سکوت کرد از این وضعیات، از آن طرف هم باید ابهت و جلالت و نزاکت استیضاح محفوظ باشد. بنده عرض می‌کنم وضعیات ناگوار است، سکوت هم نمی‌شود کرد.^۱

آن‌گاه راجع به سه موضوع که عبارت بودند از: ۱- سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه ۲- قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی ۳- تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت^۲، ورقه‌ی استیضاح خود را به ریاست مجلس تحویل داد.

درخواست استیضاح دولت، خشم اکثریت را برانگیخت و این امری طبیعی بود. هنوز چند ماهی از واقعه‌ی جمهوری نگذشته بود که این استیضاح مطرح شد. اکثریت حس می‌کرد که اقلیت به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود تا دولت تحت حمایت اکثریت را ساقط کند. لذا از سوی دولت و سوسیالیست‌ها و تجدیدی‌ها -چه در بخش مطبوعات و چه در مجلس- اقلیت تحت فشار تبلیغاتی فراوانی قرار گرفت. مستوفی نقل کرده است که سلیمان میرزا در این روزها عده‌ای از هواداران حزب خود را به مجلس فرا خواند تا به مدرس توهین کنند و به او مرده باد گویند.^۳ مطبوعات سوسیالیستی که اینک عناوین و مضامین مقالاتشان شبیه مطبوعات دولتی و تجدد شده بود در یک برنامه‌ی هماهنگ اقلیت را به جهت استیضاح دولت، مورد حمله قرار دادند. در این‌باره روزنامه ستاره ایران، در مقاله‌ای تحت عنوان «استیضاح-افتضاح» مدرس را مخاطب قرار داده چنین نوشت:

«آقای مدرس مواد سه‌گانه استیضاحنامه شما بالاخره پرده را از روی کار برانداخت و مقصود حقیقی شما معلوم شد... این استیضاح بقدری خنک و بی‌موقع و برای خود سرکار خطرناک است که می‌توان به سعادت آتیه این مملکت امیدوار شد... خیلی زود خودتان را

۱ همان‌جا، جلسه ۴۲، ۷ مرداد ۱۳۰۲.

۲ همان‌جا.

۳ همان‌جا.

مفتضح و مشت حضرات رفقا را باز کردید...»^۱

باید اذعان کرد که این تبلیغات و هجوم علیه اقلیت که با تمهیدات و پشتیبانی دولت نیز همراه بود، نتیجه داد و استیضاح آن گونه که اقلیت در نظر داشت، برگزار نشد.

نکته‌ی قابل توجه آن بود که مدرس برای دومین بار در نقش رهبر یک جناح اقلیت، کابینه‌ای را تحت حمایت سوسیالیست‌ها مورد استیضاح قرار می‌داد. گرچه موقعیت دولت مستوفی‌الممالک و دولت رضاخان تفاوت‌های زیادی داشت، اما این بار هم سلیمان میرزا در نقش مدافع دولت ظاهر گردید و با دفاعیات خویش تلاش نمود دولت رضاخان را از اتهامات وارده مبرا سازد. جلسه‌ی ۴۸ دوره‌ی پنجم مجلس مختص به استیضاح دولت بود. در این جلسه فقط ملک‌الشعرا در مجلس حضور یافت و از جانب دوستان خود سخن گفت. به روایت بهار، سردار سپه و اکثریت چنان جوی از فشار و ارغاب^۱ و تهدید برای اقلیت به وجود آوردند که فقط او توانست در مجلس حاضر شود. او ضمن شکایت به شرایطی که اکثریت به وجود آورده‌اند، سخنان خود را - که نمایی از اوضاع حاکم بر صحنه‌ی سیاست آن زمان بود- با این عبارات به عرض نمایندگان رساند:

«... از روز اعلان حکومت نظامی یک نوع تضییقاتی به نمایندگان اقلیت وارد آمد. صرف نظر از توقیف کلیه مطبوعات و حبس و تبعید تمام هم‌فکرهای ما در شهر بالاخره کار به جایی رسید که افراد اقلیت در یک نوع حالت سانسور واقع شدند. هرگاه کسی به خانه افراد اقلیت می‌آمد به این جرم دستگیر می‌شد افراد اقلیت هم به خانه هرکس می‌رفتند آن شخص به این جرم دستگیر می‌شد و این سابقه از طرف آقایان نمایندگان اقلیت تحمل می‌شد. تا اینکه روز استیضاح رسید [...] در این روز کازرونی، مدرس و حائری‌زاده] مورد ضرب و شتم شدید واقع شدند... تکلیف ما با این وضعیت چیست؟... سایر آقایان... متحیرند که با این وضعیات... چگونه حاضر شوند و استیضاح کنند؟ اینست که به بنده مأموریت دادند [بپرسم]... مجلس مقدس به چه وسیله می‌تواند این مهاجمه را به افکار و اساس اقلیت وارد شده جبران کند و بالاخره... چطور می‌تواند مصونیت ما را بعد از این تأمین

۱ «استیضاح-افتضاح»، ستاره ایران، سال دهم، شماره ۶، مرداد ۱۳۰۳.

کند...؟»^۱

بعد از ختم سخنان ملک‌الشعراء، سلیمان میرزا در پاسخ به او رشته‌ی کلام را به دست گرفت و چنین اظهار داشت:

«... آقای ملک‌الشعراء شرحی بیان فرمودند که آن شرح را بنده می‌توانم تقسیم کنم به چند قسمت... یک قسمت راجع به حکومت نظامی بود و توقیف جرائد و حبس و تبعید افراد اقلیت... دیگر راجع به استیضاح... قسمت دیگر نسبت به آقایان مدرس و کازرونی و حائری‌زاده است...»^۲

سلیمان میرزا با اشاره به قتل ایمبری، راجع به حکومت نظامی چنین توضیح داد که «دولت خواست به مردم آزادی عقیده و فکر دهد، اما در اثر آن حرکات زشتی بروز کرد و یکی از لکه‌های تاریخی را برای ایران ایجاد کرد.» بنابراین از نظر او حکومت نظامی یک عمل قانونی و به جهت جلوگیری از این اتفاق‌ها بود که از سوی دولت اعلان شد. رهبر سوسیالیست‌ها ضمن اشاره به توقیف روزنامه‌های اکثریت - همانند شفق سرخ - و ممنوعیت اجتماعات، اعتقاد داشت هر روزنامه که برخلاف قانون عمل کند باید توقیف شود و اجتماعات هم وقتی ممنوع شد، باید همه آن را رعایت کنند. او به حزب خود اشاره نمود و اظهار داشت: «... ما سوسیالیست‌ها که موافق دولت بودیم و حاضریم، الان هم دفاع می‌کنیم. با سایر موافقین دولت آقایان تجدد هم حاضرند. کدام از مجامع ما باز است. این کلوپ سوسیالیست‌ها نزدیک است از روزی که اعلان حکومت نظامی شد کدام دو نفری جمع شدند در آنجا...»^۳ او در ادامه به مسئله‌ی استیضاح، و توهین‌هایی که افراد اقلیت در مجلس نسبت به اکثریت بیان کردند اشاره کرد و گفت: «آیا در تهمت و افترا و فحاشی و عدم نزاکت و کیل آزاد است؟ آزاد است در اینکه هر چه دلش می‌خواهد بگوید؟»^۴ سلیمان میرزا در قسمت پایانی سخنانش از ضرب و شتم مدرس و دوستانش ابراز تأسف نمود و در ارتباط با سؤال آخر «بهار» گفت که تکلیف این مسئله در نظامنامه‌ی مجلس

۱ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۸، ۲۸ مرداد ۱۳۰۲.

۲ همان‌جا.

۳ همان‌جا.

۴ همان‌جا.

مشخص شده است.

در ادامه‌ی جلسه ملک‌الشعرا و دیگر افراد اقلیت به دلیل عدم تأمین جانی راضی نشدند که در مجلس حاضر شده و استیضاح خود را به مرحله‌ی اجرا نهند. عزالممالک نسبت به این مسئله اعتقاد داشت که «اقلیت بیایند و سؤالات خودشان را بکنند و جواب بشنوند و قضاوت آن هم با مجلس است یا پس بگیرند»^۱ در نتیجه استیضاح خود به خود منتفی گردید و در پایان جلسه کلیه‌ی نمایندگان به دولت رأی اعتماد دادند.

بدین ترتیب اکثریت اجازه ندادند که قضیه‌ی جمهوری‌خواهی دوباره تکرار شود و اقلیت به خواست خود که همانا ساقط کردن دولت سردار سپه و بیرون کردن از صحنه سیاست بود نائل آید. آنان سعی کردند با ایجاد حکومت نظامی، سانسور و توقیف مطبوعات اقلیت، تحت نظر گرفتن افراد سرشناس و کلیدی جناح مدرس، هرگونه چنان‌مانده‌ی در این جبهه را مختل ساخته، ایشان را منفع‌ل و از کار اندازند.

پس از این واقعه اوضاع کاملاً در اختیار اکثریت و سردار سپه قرار گرفت. آنان می‌دانستند که اقلیت دیگر نمی‌تواند مشکل چندان‌ی ایجاد کند و اگر هم دست به چنین کاری زند، به راحتی قابل مهار خواهد بود. در نتیجه رضاخان با اطمینان و اعتمادی که از جانب مجلس کسب کرده بود و تکیه بر نیروی نظامی تحت امر خود جهت استیلای کامل بر سراسر کشور و سپس سرنگون کردن سلسله‌ی قاجاریه اقدامات نهایی را انجام داد. او ابتدا تحت تأثیر دوستان جدید خود یعنی تیمورتاش، داور و نصرت‌الدوله - که هر سه با اقلیت نیز رابطه‌ی مثبتی داشتند - تغییرات تازه‌ای در کابینه خود داد و چند روز پس از استیضاح وزرای دولت خویش را چنین معرفی کرد:^۲

سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ

ذکاءالملک وزیر مالیه

امیر اقتدار وزیر داخله

سردار اسعد وزیر پست و تلگراف

۱ همان‌جا.

۲ بهار: همان‌جا، ج ۲، ص ۱۳۲.

سردار معظم (تیمورتاش) وزیر فوائد عامه

ادیب‌السلطنه وزیر عدلیه

مشارالدوله کفیل وزارت معارف

مشارالملک وزیر خارجه

دو وزیر یعنی مشارالدوله (وابسته به سوسیالیست اونیفیه) و مشارالملک (وابسته به سوسیالیست مستقل)، از اعضای حزب سوسیالیست بودند. انتخاب این دو نفر توسط رضاخان نشان از آن بود که او همچنان به وجود سوسیالیست‌ها نیاز دارد و به نفوذ آنان در سیاست واقف است. چرا که رضاخان نمی‌خواست نیروهای درونی - و متأثر از آن نیروهای خارجی - را با خود مخالف سازد. زیرا به تجربه بر او ثابت شده بود در یک ارتباط مرحله‌ای با نیروهای سیاسی راحت‌تر می‌توان به مقصد اصلی - یعنی سرنگونی قاجاریه - رسید. از این‌رو هنوز سوسیالیست‌ها را تکیه‌گاه مهم خود در مجلس و خارج مجلس می‌دانست و واقف بود که به تبع این رابطه، نظر مساعد شوروی با بسط حکومتش محفوظ خواهد ماند. به ازای آن، سوسیالیست‌ها که گویا اصل جمهوری را فراموش کرده و فقط به دشمنی با جناح مدرس و حذف آنان از قلمرو سیاست نظر داشتند، بدون توجه به این که تمهیدات آنان به رضاخان به چه چیزی و به کجا منجر خواهد شد در تمام امور، طبق نظر سردار سپه عمل کرده و از او حمایت نمودند. از نمونه‌های بارز این پشتیبانی مسئله‌ی سرکوبی شیخ خزعل در خوزستان و اعطای فرماندهی کل قوا از سوی مجلس به رضاخان را می‌توان یاد کرد. هنگامی که رضاخان به طرف خوزستان حرکت کرد، مدرس و یارانش به همراه تعدادی از افراد اکثریت همچون داور و شیروانی بدین اقدام سردار سپه اشکال گرفتند و خواستار پاسخگویی دولت به این سوال شدند که چرا در این مسئله با کسی مشورت نکرده است. از این‌رو در جلسه‌ی غیر رسمی مجلس که میان موافقان و مخالفان برگزار شد، سلیمان میرزا در جواب ایشان گفت که هیأت دولت مسئول حفظ انتظامات کشور است و باید هر سرکش و متمرودی را در هم بشکنند و لازم نیست که برای این امور از مجلس اجازه گیرد!^۱ تلاش سوسیالیست‌ها موجب شد سردار سپه پس از بازگشت از سفر موفقیت‌آمیز

۱ همان‌جا، ج ۲، ص ۱۵۷.

خود از اقدامات مؤثری که سوسیالیست‌ها در غیاب او در تهران انجام دادند و مخالفان را کنترل نمودند، ابراز رضایت کند.^۱ همین اظهار امتنان را سردار سپه از سوسیالیست‌ها و سایر موافقان خود - حتی اقلیت - به هنگام اعطای مقام ریاست کل قوا از سوی مجلس نمود.^۲ این قانون که در ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ در مجلس با اکثریت قاطع به تصویب رسید، نشان از عدم وجود هر نوع مخالف در برابر سردار سپه بود. توضیح آن که سردار سپه با واسطه‌ی دوستان تازه‌ی خود - داور، تیمورتاش و نصرت‌الدوله - توانست برای مدت کوتاهی از شدت مخالفت مدرس و اقلیت بکاهد. زمینه‌ی دوستی رضاخان و مدرس از دی ماه یعنی زمانی که او از خوزستان بازگشت فراهم شد.^۳ رضاخان که تمام فراکسیون‌های مجلس را با خود همگام کرده بود - از جمله فراکسیون سوسیالیست آزادیخواه، مرکب از سلیمان میرزا، سیدالمحققین و سردار مفخم - و توانسته بود مقام ریاست کل قوا را ^{مستحق} ^{بگیرد} چنان به دشمن قدیمی خود یعنی مدرس نزدیک شد که به او گفت: «من تمام و کمال تحت امر و فرامین تو هستم»^۴ و بعد از آن بنا به پیشنهاد مدرس، نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله را وارد کابینه‌ی خود نمود. او این دوستی را تا زمان تغییر سلطنت یعنی وقتی که به مدرس ^{نیاز} ^{داشت} داشت، پیش برد و از آن تاریخ به بعد روش خود را عوض کرد.

سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که سوسیالیست‌ها در برابر دوستی سردار سپه و مدرس و وارد شدن دو تن از دوستان مدرس به کابینه‌ی سردار سپه چه واکنشی از خود نشان دادند و این دوستی چه تأثیری بر روابط رضاخان و سوسیالیست‌ها نهاد؟ برای روشن شدن پاسخ این دو سؤال، توضیحی از روابط سوسیالیست‌ها و رضاخان از آغاز مجلس پنجم تا این مقطع - ورود دو تن از دوستان مدرس به کابینه - داده می‌شود.

گفته شد که سردار سپه به جهت نیازی که به حمایت سوسیالیست‌ها و شوروی داشت و می‌خواست از وجود آن‌ها در برابر جناح مدرس و قوام‌السلطنه استفاده کند و مهم‌تر از آن از گزند تبلیغات و مخالفت آنان مصون بماند، با سوسیالیست‌ها ائتلاف کرد. اما واضح

۱ اردلان عزالمالک: همان‌جا، ص ۲۱۳.

۲ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۲۶، ۲۵ بهمن ۱۳۰۳.

۳ بهار: همان‌جا، ج ۲، ص ۲۰۰.

۴ همان‌جا، ج ۲، صص ۲۲۲ و ۲۶۰.

بود که تساهل رضاخان نسبت به افکار و عملیات سوسیالیستی تا مدت مدیدی نمی‌تواند ادامه یابد. پس از انقضای مسئله‌ی جمهوری، سیر حوادث به گونه‌ای پیش رفت که رضاخان جهت رسیدن به تخت سلطنت مصمم‌تر شد. بنابراین مشخص بود در آن‌جا که افکار سوسیالیستی با سلطنت در موافقت نیست، این همکاری نیز به زودی به نهایت و سرانجام خود خواهد رسید. متأسفانه جز منابعی که نویسندگان آن‌ها رابطه‌ی چندان خوبی با سوسیالیست‌ها نداشتند، منبعی که روابط سوسیالیست‌ها و رضاخان را در این دوره نقل کرده باشد، در دسترس نبوده و به ناچار باید به همان منابع مخالف اکتفا کرد. یکی از این منابع تاریخ احزاب سیاسی ملک‌الشعراى بهار است که به چگونگی جدایی سوسیالیست‌ها و رضاخان اشاره کرده است. او نقل می‌کند که در ابتدای تشکیل کابینه‌ی اول سردار سپه، وی نزد رضاخان رفته و از جانب مدرس به او گفته که به جهت اینکه قدرت دولت او در دست سوسیالیست‌هاست، [مدرس] راضی نیست با رضاخان همکاری کند. رضاخان هم به او پاسخ داد «اگر با آنها راه می‌روم از ترس خرابکاری‌هایی است که می‌کنند و عاقبت اگر صبر داشته باشید خواهید دید با آنها چه معامله خواهیم کرد.»^۱ البته بعید است رضاخان در همان ابتدای روابط خود با سوسیالیست‌ها، چنین سخنانی به مخالفان خود بگوید - و در صورت پذیرش نظر بهار- به ویژه بعد از آن فداکاری‌ها و تلاش‌هایی که سوسیالیست‌ها تا پیش از استیضاح در همکاری با رضاخان از خود نشان دادند، معقول نیست که رضاخان چنین نگرش خصمانه‌ای را نسبت به سوسیالیست‌ها تا این مقطع زمانی حفظ کرده باشد. به خصوص که باید توجه داشت در این دوره بسیاری از سوسیالیست‌ها یا جذب رضاخان شده بودند یا از دوستان نزدیک او به شمار می‌رفتند و او نسبت به عدم مخالف و کارشکنی ایشان اطمینان خاطر داشت.

بعد از استیضاح به دلیل این که رضاخان در انتخاب وزرای خود با سوسیالیست‌ها مشورت نکرده بود، اینان بسیار رنجیده خاطر شدند^۲ اما این رنجش را چندان بروز ندادند. اما وقتی رضاخان اندک اندک خود را به مدرس نزدیک ساخت، مخالفت سوسیالیست‌ها هم

۱ همان‌جا، ج ۲، صص ۲۲۲ و ۲۶۰.

۲ اردلان عزالمالکة: همان‌جا، ص ۲۱۲.

به تدریج آشکار شد. «مکی» معتقد است که پیش از عزیمت سردار سپه به خوزستان، رقابت سختی میان فراکسیون‌های تجدد، سوسیالیست‌ها، و اشخاصی چون تیمورتاش و داور و نصرت‌الدوله که عضو این دو فراکسیون نبودند، پیش آمده بود. اینان می‌خواستند در جهت منویات و مقاصد خودشان از سردار سپه استفاده کنند. سردار سپه هم متوجه این موضوع شده بود و مخفیانه به آن‌ها قول می‌داد که فقط مقاصد آنها را اجرا خواهد کرد.^۱ اما در حقیقت می‌خواست از آنان استفاده کند. پس از بازگشت رضاخان از خوزستان این رقابت شدیدتر شد و احتمالاً سوسیالیست‌ها متوجه فریبکاری سردار سپه و قصد او مبنی بر دوستی با مدرس شدند. در نتیجه اندک اندک نارضایتی خود را بروز دادند. عزالممالک در خاطرات خود آورده است که پیش از تصویب قانون ۲۵ بهمن ۱۳۰۲ -اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان - سلیمان میرزا نغمه‌ی مخالفت با سردار سپه^۲ در خفا سر داده بود و او [عزالممالک] چون می‌دانست این مخالفت سرانجام خوشی نخواهد داشت و در ضمن نمی‌خواست به دوستان حزبی خود خیانت ورزد، ترجیح داد از نمایندگی مجلس و همکاری با حزب سوسیالیست صرف نظر کرده و به کرمان رود.^۳

نکته‌ی دیگری که لازم است بدان اهمیت داد دوستی صمیمانه و رو به گسترش تیمورتاش، داور و نصرت‌الدوله با رضاخان بود که اتفاقاً هر سه -به ویژه نصرت‌الدوله- دشمنی سخت و کینه‌توزانه‌ای با سلیمان میرزا و حزب سوسیالیست داشتند و علت این دشمنی هم انتقادات و حمله‌های سوسیالیست‌ها به این اشخاص به خصوص نصرت‌الدوله، چه در مطبوعات و چه در مجلس -به عنوان مثال در جلسه‌ی ۱۴ و ۷۴ دوره پنجم- بود. در جای جای خاطرات نصرت‌الدوله ترس و نفرت او از سوسیالیست‌ها به چشم می‌خورد. بنابراین احتمال این که نصرت‌الدوله و آن دو نفر دیگر بر افکار سردار سپه تأثیر نهاده و موجب سردی روابط او با سوسیالیست‌ها شده باشند، فراوان است. چنان که بهار هم اشاره کرده که این سه نفر از یک سو زیر پای حزب تجدد و حزب سوسیالیست را جاروب می‌کردند، و از سوی دیگر

۱ حسین مکی: همان جا، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲ اردلان عزالممالک: همان جا، ۲۱۳.

مواظب مدرس و رفقای او بودند که نه از میان بروند و نه موفق شوند.^۱ حال می‌توان تصور کرد که چرا سوسیالیست‌ها به هنگام معرفی نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله به عنوان وزیر دولت سردار سپه، روبروی او قرار گرفتند. آنان که از مقاصد پنهانی و فریبکاری سردار سپه و بازی او با افراد و احزاب جهت رسیدن به سلطنت و پادشاهی غافل و ناآگاه بودند، وقتی که مشاهده کردند او چگونه با دشمنان بارز حزب سوسیالیست -مدرس و نصرت‌الدوله- بساط دوستی را پهن کرده است، این امر نتوانستند تحمل کنند و چون از موقعیت لرزان و سست خود نزد سردار سپه آگاه شدند، از آن خلوص و فداکاری و جانبازی که در راه او به خرج داده بودند، ناامید و متأسف شده و علیه او طغیان نمودند.

در جلسه ۱۹۰ مجلس پنجم در تاریخ اول شهریور ۱۳۰۴، بعد از آنکه رضاخان، نصرت‌الدوله را به عنوان وزیر عدلیه و میرزا شکرالله صدری -قوام‌الدوله- را به عنوان وزیر داخله معرفی کرد، سلیمان میرزا اجازه گرفت که در این زمینه سخن گوید. جالب آن که بهار و کازرونی -هر دو از اقلیت- با این اجازه مخالف بودند. سلیمان میرزا در سخنان خود به نصرت‌الدوله تاخته و او را از ابتدای مشروطیت تا زمان حاضر، مخالف و دشمن مشروطه دانست. سپس به حکومت او در کرمان اشاره و در نظر داشت فجایع او را ذکر کند. در این موقع سردار سپه از جای خود بلند شد و اظهار داشت این صحبت‌ها صورت استیضاح را دارد. در نتیجه به واسطه خروج هیأت دولت و مخالفت و حمله‌ی نمایندگان به سلیمان میرزا و زد و خورد موافقان و مخالفان او، جلسه‌ی مجلس تعطیل و پس از رسمیت دوباره به سلیمان میرزا اجازه ندادند در این موضوع سخن گوید.^۲ در جلسه بعد هم هرچه سلیمان میرزا تلاش کرد ادامه‌ی سخنان خود را به سمع نمایندگان برساند، اکثریت اجازه ندادند و اعتراض سوسیالیست‌ها به جایی نرسید. آن چیزی که قابل توجه بود، مسئله‌ی بازگشت سلیمان میرزا به روش و شیوه‌ی مجلس چهارم است. او برای اولین بار در مجلس پنجم چون مشاهده کرد که اکثریت نمی‌گذارد او حرف خود را بزند، نقش مدافع مردم را به خود گرفت و در مورد مجلس پنجم چنین نظری را بیان کرد: «... بدبخت مردم... زیرا نتوانسته‌اند از

۱ بهار: همان‌جا، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۹۰، اول شهریور ۱۳۰۴؛ اردلان عزالمالک: همان‌جا، ص ۲۲۸.

حکومت ملی استفاده کنند. بدبختها هم تقصیر ندارند. زیرا موقع استفاده هم برای آنها داده نشده. این مجلس که باید پشتیبان آنها باشد، باز به واسطه نادانی خود آنها تمام شده است.^۱ پر واضح است که یکی از احزابی که باعث شد مجلس پنجم چنین صورتی به خود بگیرد، حزب سوسیالیست بود. پس بی‌مورد بود که سلیمان میرزا به اقدامات مجلس پنجم که حزب سوسیالیست در آن نقش فعالی داشت، اعتراض کند.

واقعه‌ی اول شهریور برای سردار سپه هشداردهنده بود. او متوجه شد که مخالفت‌های سوسیالیست‌ها ممکن است آرامش چندماهه‌ی حکومت او را بر هم زده و امر تغییر سلطنت را تحت تأثیر قرار دهد. لذا سردار سپه به استمالت و دلجویی از سوسیالیست‌ها پرداخت^۲ و توانست آن‌ها را ساکت کند.

مقارن با این مسائل، حمله به سلطنت قاجاریه به دلیل بی‌کفایتی^۳ احمدشاه آغاز شد. در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۰۳ اقلیت، نمایندگان مجلس را تحریک کرد که با طرح پیشنهادی در مجلس، از احمدشاه خواسته شود به ایران بازگردد. در مذاکرات غیر رسمی مجلس، تدین و سلیمان میرزا با این پیشنهاد مخالفت کرده و اظهار داشتند مجلس حق ندارد تلگرافی در این زمینه مخابره کند. زیرا قضیه‌ای که مراجعت شاه را الزامی و فوری نماید در کار نیست.^۴ به این ترتیب در نتیجه مخالفت سوسیالیست‌ها و تجدد، مجلس نتوانست از احمدشاه دعوت به عمل آورد که به ایران بازگردد. هنگامی که احمدشاه عزم راسخ نمود تا به هر نحوی به ایران رجعت نماید، شورش و غائله‌ی نان در اوایل مهر ماه در تهران رخ داد و بازگشت او را به ایران برای همیشه منتفی کرد.

شورش و بلوای نان در تهران از آخرین ترفندهای سردار سپه جهت تغییر سلطنت بود. طی این شورش عده‌ی زیادی از مردم به خاطر کمبود نان به مجلس هجوم بردند و درصدد کشتار نمایندگان برآمدند. مدرس در رأس نمایندگان مجلس از دولت خواست دخالت کرده و از این شورش ممانعت به عمل آورد. در پی آن نیروی نظمیه وارد عمل شد و با

۱ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۱۹۰، اول شهریور ۱۳۰۴.

۲ بهار: همان‌جا، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳ حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، ص ۲۳۳.

خشونت توانست شورشیان را متفرق کند. پس از آن مجلس از سردار سپه خواست هر کس را که در این شورش دست داشته دستگیر نماید. سردار سپه هم که در آستانه‌ی تصمیم بزرگ خود جهت تغییر سلطنت بود، این درخواست را اجابت کرد. او که از زمان قضیه‌ی جمهوری خواهی تاکنون مخالفان و گروه‌های مخفی علیه خود را شناسایی کرده بود، دستور داد آنان در بند سازند. این مخالفان شامل دو گروه می‌شدند: اول، هواداران مدرس که جمهوری را بر هم زدند؛ دوم، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌هایی که ذاتاً و اصولاً با سردار سپه در تضاد بودند^۱ و سردار سپه واهمه زیادی از آنان در دل داشت که مگر با پیش آمدن مسئله تغییر سلطنت، مشکلات و شورش‌هایی را رقم زنند. غالب دستگیر شدگان شهرستان‌ها را افراد حزب سوسیالیست تشکیل می‌دادند و چون از هر گروه و جناحی در میان بازداشت‌شدگان وجود داشت، هیچ کس نمی‌توانست به عملیات دولت مشکوک گشته و اعتراض نماید. البته سلیمان میرزا دیگر به عنوان یک موافق صرف با دولت، عمل نمی‌کرد و در برخی از مسائل با اکثریت مخالفت می‌نمود. - همانند جلسه‌ی ۲۴۵ و ۲۵۲ که در موضوع قوانین وزارت مالیه با اکثریت و دولت مخالفت کرد. - اما خودش و افراد حزبش می‌دانستند که کار موفقیت‌آمیز سردار سپه در شرف اتمام است و از آن‌ها دیگر هیچ عملی بر نمی‌آید. اما این که او در شب چهارم آبان - چند روز پیش از سرنگونی قاجاریه - به همراه دیگر رهبر سوسیالیست یعنی طباطبایی پیمان «تسبیح مقدس» را با رضاخان منعقد کرد جای تعجب دارد.

انعقاد «تسبیح مقدس» هم یکی دیگر از اعمال احتیاط‌آمیز سردار سپه جهت جلسه‌ی نهم آبان - جلسه‌ی تغییر سلطنت - بود. سردار سپه و یاران و مشاوران نزدیکش از قضیه‌ی جمهوری، تجربه‌ای کسب کردند که اگر خیالی جهت تغییر اوضاع دارند، می‌بایست مقدمات امر را بی‌سر و صدا انجام دهند تا مخالفان فرصت و تدارک مخالفت را نیابند. از این‌رو سردار سپه در شب چهارم آبان کسانی را که فکر می‌کرد ممکن است با خواست او موافق نباشند، به خانه‌ی خود دعوت نمود و در اول صبح با آنان عهدی بست که به «تسبیح مقدس» مشهور شده است. این افراد سید محمد صادق طباطبایی، سلیمانی میرزا، تدین،

۱ همان‌جا، ص ۳۷۵.

رهنما، دبیر اعظم بهرامی و چند تن دیگر بودند که در خانه‌ی خدایار خان - دوست نزدیک و محرم اسرار رضاخان - شب را گذرانده و صبح به نزد سردار سپه رفتند. باید توجه کرد که سه یار نزدیک رضاخان - تیمورتاش، داور، نصرت‌الدوله - و بسیاری دیگر که سردار سپه از جانب آن‌ها اطمینان داشت، در این جلسه حضور نداشتند. مطابق این پیمان که مشابه «عهد مقدس» بود، هریک از این افراد گوشه‌ای از تسبیح سردار سپه را به دست گرفته و به او قول دادند که در تمام مسائل کشور یار و یاور و متفق یکدیگر باشند.^۱

به این ترتیب سردار سپه به آسانی توانست سران حزب سوسیالیست را خام ساخته و از کارشکنی احتمالی آن‌ها جلوگیری نماید. آن‌ها هم که آینده‌ی سیاسی خود را تأمین شده می‌دیدند، مسلم بود که دیگر با پادشاهی رضاخان مخالفتی نخواهند کرد. آنچه سوسیالیست‌ها در هنگام «عهد مقدس» و «تسبیح مقدس» کاملاً بدان توجه نکردند و محور آن را مشخص نساختند، شکل و نوع حکومتی بود که مطابق آن باید با رضاخان در ایجاد آن مشارکت و همکاری جویند. سؤال این است که چگونه سوسیالیست‌های جمهوری‌خواه فقط به صرف آن که سلطنت قاجاریه را کنار نهند، حاضر شدند با یک حکومت سلطنتی دیگر همراهی نمایند؟ آیا آنان تصور می‌کردند که از این طریق به اصول و خواسته‌های خود خواهند رسید؟ گذشت روزهای پس از تغییر سلطنت نشان داد که آنان پیرامون این مسئله اشتباه کرده و دارای هیچ طرح و برنامه‌ای نبودند و به راحتی آلت و ابزار رضاخان شدند. در صورتی که در تمام دوران ارتباط خود با رضاخان مطیع محض او نبودند - چنان که در مجلس مؤسسان نشان دادند - و رضاخان از آن‌ها بسیار حساب می‌برد.

کوتاه سخن آن که از روز پنجم تا نهم آبان تیمورتاش و داور و دیگر یاران نزدیک سردار سپه با تطمیع و تهدید و دادن بیم و امید توانستند در زیرزمین خانه‌ی سردار سپه موافقت نمایندگان مجلس را برای خلع قاجاریه جلب نمایند^۲ و این مقصود را در نهم آبان با اکثریت قاطعی - که سوسیالیست‌ها نیز جزو آن‌ها بودند - به تصویب برسانند.

۱ «گنجینه»: مرکز اسناد ملی، دفتر اول، پاییز ۶۷، ص ۷۷؛ نصراله سیف‌پور فاطمی: همان‌جا، ص ۴۹۳؛ حسین مکی:

همان‌جا، ج ۳، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲ بهار: همان‌جا، ج ۲، ص ۲۸۲.

بدین ترتیب حزب سوسیالیست اندک اندک به پایان نقش و وجود تاریخی خویش نزدیک شد. این حزب که یکی از پایه‌ها و ارکان دوره‌ی ریاست وزرایی سردار سپه بود و در پیشبرد اهداف او نقش به‌سزایی داشت، در مجلس مؤسسان بر سر مسئله‌ی سلطنت موروثی پهلوی دچار اختلاف رأی شد. به طوری که برخی از افراد حزب بدین مسئله رأی مثبت دادند و کسانی چون سلیمان میرزا، میرزا شهاب کرمانی و ناصر ندامانی با سلطنت موروثی مخالفت نمودند^۱ و همین مسئله باعث شد آن‌ها و دیگر افراد وفادار به حزب سوسیالیست از محفل رضاخان رانده شوند. البته کسی که خلف وعده کرد باز هم سردار سپه بود. چون سوسیالیست‌ها به شرطی با سلطنت او موافقت کرده بودند که این امر پس از او انتخابی باشد و موروثی نگردد.^۲ اما سردار سپه پس از خلع قاجاریه نظرش عوض شد و خواستار ابقای سلطنت در خانواده‌ی خود گردید.

در جلسه‌ی چهارم مجلس مؤسسان، سلیمان میرزا عقاید خویش را پیرامون روابط با رضاخان و علت مخالفتش با سلطنت موروثی او را بیان داشت که جهت آشنایی با این عقاید پاره‌ای از سخنان او ذکر می‌شود:

«... این ماده [سلطنت موروثی رضا شاه پهلوی]... دارای دو قسمت است، در یک قسمت آن بنده موافقم و در یک قسمت آن مخالفم... [یکی از معایب این ماده اینست که] حق تجزیه و تقاضای تجزیه را فراموش کرده‌اند... زیرا که در یک قسمت یعنی در تفویض حکومت به شخص آقای پهلوی کاملاً موافقم. زیرا الساعه شاید مدت ۳ سال باشد که همه وقت خواه در مجالس خصوصی مجلس شورای ملی، خواه در مجالس علنی از اولین مدفعین ایشان و اعمالی که ایشان برای خیر مملکت و صلاح مملکت کرده‌اند، بنده بوده‌ام و هیچ جای تردید برای احدی نیست که در خیلی از مواقع مهمه کسی که برخاسته دفاع کرده است از خدماتی که ایشان در برانداختن اصول ملوک‌الطوایفی و از امنیتی که در سرتاسر این مملکت تهیه کرده‌اند و از مرکزیتی که در قوا داده‌اند و از کوبیدن سر اشرار و اشخاصی که قوای مرکزی را سابقاً نمی‌شناختند و سایر ترتیبات دیگر که هم‌اکنون در

۱ مذاکرات مجلس مؤسسان، جلسه پنجم، ۲۲ آذر ۱۳۰۴. به نقل از حسین مکی: همان‌جا، ج ۳، ص ۵۴۵.

۲ حسین مکی: همان‌جا، ج ۳، ص ۴۷۹.

موقع خودش واضح و آشکار است، همیشه اگر مخالفی داشته‌اند، مواقعی که در مقابل آن مخالفت صحبت کرده است، در مجلس علنی یا خصوصی، به شهادت رفقای مجلس اگر جلسه خصوصی بوده است، و به شهادت ارباب جرائد و روزنامه‌ها در جلسات علنی بنده بوده‌ام، در این تردید نیست. همینطور در مجلس شورای ملی در ماده واحده بنده رأی سفید دادم... بنابراین [نمی‌دانم چه کنم در این ماده] در صورتیکه از یک طرف کاملاً موافقم و از برای خیر این مملکت بهترین ترتیب می‌دانم که شخص ایشان رئیس حکومت شوند. زیرا خدمات گذشته‌شان معلوم است و در آتیه هم خدمتشان محقق است برای این مملکت. در قسمت دیگر که موافق عقیده‌ی مسلکی بنده نیست... اگر بخواهم رأی ندهم در نظامنامه قابل تجزیه نیست... لذا حالا تصمیمی که گرفته‌ام اینست که امتناع کنم در کلیه مواد اولی و آخری و سایر مواد زیر که نمی‌توان تجزیه کرد.^۱

سوسیالیست‌ها و سلیمان میرزا به زودی نتیجه‌ی این مخالفت خود را دیدند. مدت کوتاهی که از جلسه‌ی مجلس مؤسسان گذشت، روزی رضا شاه با مشاوران خود که سلیمان میرزا نیز میان آن‌ها بود تنها شد. در آنجا سلیمان میرزا به رضا شاه شکوه کرد که چرا ^{چرا} سر عهد و پیمان خود باقی نماند. سپس جسارت نموده و به شاه گفت: «ما باید از این آجرها شرم کنیم. در همین زیرزمین تعهد سپردیم و سوگند خوردیم». رضا شاه هم که دیگر به مقصد و هدف خود رسیده و لزومی نداشت رعایت جوانب امر را کند، با تهدید تکلیف سلیمان میرزا را تعیین و به او گفت: «شاهزاده همه چیز تمام شد و گذشت. اگر دیگر بار از آنچه در این زیرزمین گذشته است، سخنی بر زبانت جاری شود، باور کن کاری می‌کنم که همین آجرها برایت گریه کنند.^۲»

سخنانی هم که سلیمان میرزا در آخرین جلسه‌ی مجلس پنجم بر زبان راند، حکایت از پایان همکاری سوسیالیست‌ها با رضا شاه و قطع امید آنان نسبت به دولت و دستگاه تحت امر شاه جدید بود. او که روش‌های رضا شاه را در انتخابات مجلس پنجم شاهد بود و می‌دانست با نظارت دولت بر انتخابات خود و حزبش در مجلس آینده حضور نخواهند

۱ مذاکرات مجلس مؤسسان، جلسه چهارم، ۲۱ آذر ۱۳۰۴، به نقل از حسین مکی: همان‌جا، ج ۲، صص ۵۲۷-۵۲۶.

۲ مسعود بهنود: از سیدضیاء تا بختیار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹، ص ۸۳.

داشت، نگرانی‌های خود را چنین اظهار داشت:

«... دولت باید اولین وظیفه وجد و جهد خودش را بکند برای اینکه انتخابات شروع شود. اما انتخابات نه صورت لیست، انتخابات آزاد، انتخابات بدون حکومت نظامی، انتخابات بدون سانسور، انتخابات با آزادی مطبوعات و جرائد، انتخابات با عقیده صاحب عقیده با آزادی عقیده و رأی، نه انتخابات در تحت تفتیش، نه انتخابات با حبس در نظمی، انتخابات آزاد، انتخاباتی که وکیل نماینده موکل باشد نه نماینده نفوذ و زور...»^۱

حزب سوسیالیست‌ها تا اوایل ۱۳۰۵ به فعالیت خود ادامه داد. در این زمان دولت به تشکیلات آن حمله و باشگاه حزب را تعطیل ساخت.^۲ علت این اقدام دولت هم به ظاهر همکاری این حزب با حزب غیر قانونی کمونیست بود که جهت بزرگداشت روز کارگر را در ۱۱ اردیبهشت در باشگاه حزب سوسیالیست اجتماع کرده بودند. سلیمان میرزا و میرزا شهاب کرمانی -مدیران باشگاه- هر چند مایل به حضور کمونیست‌ها در کلوپ خود نبودند، اما آن‌ها را تحمل کردند. دیری نپایید که سرنوشت حزب سوسیالیست با گروه‌های ائتلافی چپ -حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری- گره خورد. دولت با حمله به کلوپ حزب سوسیالیست، در این باشگاه را بست و حزب سوسیالیست را همچون حزب کمونیست غیر قانونی اعلام کرد و به فعالیت رسمی آن خاتمه داد.^۳

بدین‌گونه عمر یکی از احزاب فعال و مؤثر ایران طی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش. به پایان رسید و اعضای آن ناچار به ترک فعالیت‌های سیاسی شده و پراکنده گشتند.

۱ مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی: جلسه ۲۵۳، ۲۲ بهمن ۱۳۰۴.

۲ ضیاءالدین الموتی: فصولی از تاریخ- مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپخس، ۱۳۷۰، ص ۲۶۰.

۳ شکراله مانی: همان‌جا، صص ۲۱-۲۳.

فصل چهارم

روابط حزب سوسیالیست
با دولت شوروی، حزب کمونیست ایران
و اتحادیه‌های کارگری

حزب سوسیالیست ایران از بدو تأسیس، روابط دوستانه‌ای را با دولت شوروی ایجاد کرد. به دلیل این که آن‌ها دولت شوروی را یک دولت انقلابی می‌دانستند که قصدش رهایی مظلومان و ملت‌های ستمدیده از زیر نفوذ قدرت‌های استعمارگر می‌باشد و به خاطر این که انقلاب سوسیالیستی شوروی را الگویی مناسب جهت اصلاحات و به سعادت رساندن مردم می‌دانستند. بنابراین در پی این تلقی، در صدد ارتباط مستقیم با سرمداران دولت شوروی برآمدند. آنان اصلاً این مسئله را مایه‌ی زشتی نمی‌دانستند که در سیاست‌های خود، از انقلابیان روسیه الگوبرداری کرده و از مساعدت آنان برخوردار بشوند. در نتیجه ارتباط مستقیمی با حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری برقرار ساختند. تا قبل از این به تأثیری که انقلاب ۱۹۱۷م. روسیه بر ایران نهاد، اشاره و گفته شد که اثر مستقیم این انقلاب، تأسیس حزب کمونیست ایران بود و چون طبق فرمان حزب کمونیست، می‌بایست اتحادیه کارگری تحت رهبری و تبعیت این حزب قرار می‌گرفتند، اتحادیه‌های کارگری تابع و مجری سیاست حزب کمونیست گردید. از آن جا که حزب کمونیست به طور رسمی خود را وابسته‌ی حزب کمونیست شوروی می‌دانست و سیاست‌ها و اصول این دولت را تقلید می‌نمود، بنابراین باید سیاست‌ها، مواضع و طرز عمل دولت شوروی را الگو و نمونه‌ی عملکرد کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری ایران دانست و عملکرد این‌ها را نیز ناشی از اراده‌ی دولت شوروی تلقی کرد. از این‌رو ارتباط حزب سوسیالیست ایران با اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست ایران، در حکم ارتباط با دولت شوروی بود.

سیاست‌های شوروی در ایران از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش.

هنگامی که سیاست‌های شوروی در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، باید به یک موضوع توجه کرد و آن، مسئله‌ای به نام «تقابل» است؛ تقابل و مبارزه‌ای که دولت شوروی با انگلستان داشت. این مبارزه و دشمنی از زمان انقلاب روسیه آغاز و تا زمان مورد بحث امتداد یافت که نمونه‌های بارز آن مربوط به موضع شوروی در قبال قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، و حضور نیروهای شوروی در شمال ایران به ویژه در نهضت جنگل بود. دولت شوروی در مقام افشا و محکومیت برنامه‌های امپریالیستی بریتانیا در ایران، تبلیغات وسیعی که جنبه‌ی ضد انگلیسی داشت، به خصوص از طریق نشریات ایرانی به راه انداخت. دولت بریتانیا هم که در آن زمان در نظر ایرانیان بسیار منفور بود، چون نمی‌توانست به یک ضد حمله‌ی تبلیغاتی دست زند، سعی کرد با متقاعد کردن پتسویک‌ها به محدود ساختن فعالیت‌های ضد انگلیسی در ایران، با آنان به نوعی توافق برسد که این مقصود در معاهده‌ی تجارتنی با روس در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ حاصل گردید.^۱ گرچه برای مدتی، روس‌ها به دلیل این که معتقد بودند ایران خارج از حوزه نفوذ انگلیس است، به تبلیغات ضد انگلیسی خود ادامه دادند، با این حال از ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۳ م. به بعد به تدریج احتیاط و مدارای بیشتری در سیاست ضد انگلیسی خود اتخاذ کردند.

جنبه‌ی دیگر سیاست‌های شوروی در قبال ایران، صدور انقلاب کمونیستی بود. دولت شوروی که متأثر از تحلیل‌گران کمونیست ایرانی بود، به خصوص پس از ناکامی از حضور کمونیست‌ها در نهضت جنگل، دخالت انقلابی و نظامی در ایران را کنار نهاده، سعی کرد به تدریج و از خلال نفوذ در طبقات جامعه‌ی ایران، بالاخص افراد کم‌درآمد، کارگران و کشاورزان، محیط را برای فعالیت‌های کمونیستی و سپس استقرار یک نظام سوسیالیستی، آماده سازد. لذا روش عدم مداخله در امور ایران را در پیش گرفته، قرارداد ۱۹۲۱ را با ایران منعقد ساخت که از نتایج آنی این قرارداد پایان یافتن نهضت جنگل در شمال ایران و همکاری روس‌ها با ایران در این زمینه بود. باید گفت قرارداد ۱۹۲۱ برای چندی روس‌ها

۱ علی‌اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، تهران، انتشارات

فصل چهارم □ ۱۹۱

را در چشم ایرانیان به اوج محبوبیت رساند. همچنان که انگلیس به خاطر اعمالش، به خصوص کودتای ۱۹۲۱ - که ایرانیان آن را کار انگلیس می‌دانستند - در اوج انزجار بود. روس‌ها در جهت صدور انقلاب کمونیستی در ایران دست به تبلیغات فراوانی زدند. رتشتین، سفیر شوروی که در اردیبهشت ۱۳۰۰ ش./ آوریل ۱۹۲۱ م. به ایران آمد، بنا به گزارش وزیر مختار فرانسه در تهران، به همراه خویش یکصد و پنجاه تن همکاران مختلف آورده بود که دفاتری از جمله: سیاسی، اطلاعاتی، اقتصادی و کنسولی را باز کردند. حدود ده کنسولگری در ایران گشایش یافت که محل آن‌ها در شهرهای بندر انزلی، رشت، قزوین، استرآباد، مشهد، تبریز، کرمانشاهان، اصفهان، شیراز و کرمان بود.^۱ رتشتین در اولین سخنرانی خود در تهران اعلام داشت که محوطه‌ی بزرگ سفارت شوروی به روی عموم مردم و کارگران ایرانی در روزهای جمعه باز است. در آن‌جا فیلم‌های روسی به طور رایگان برای مردم به نمایش درآمده و مدرسه‌ی قدیمی روس‌ها با آموزگاران کمونیست بازگشایی یافت. همچنین سفارت روس اخبار مسکو را در یک بولتن خبری روزانه به چاپ می‌رساند.^۲ رتشتین به ظاهر مبالغ هنگفتی پول وارد ایران کرده بود که آن‌ها را صرف تبلیغات به خصوص در بخش نشریات می‌کرد. گفته می‌شد او از ۱۵۰ تا ۷۵۰ تومان ماهانه به روزنامه‌های طرفدار شوروی کمک مالی می‌نمود. به گفته‌ی «ویلم فلور» این روزنامه‌ها که موظف بودند از سلیمان میرزا و حزب سوسیالیست نیز حمایت کنند عبارت بودند از: «پیکان» - ناشر محمد وثوق همایون ماهانه ۱۲۵ تومان - «کار» - ناشر ابوالفضل لسانی ماهانه ۱۵۰ تومان - «شفق سرخ» - ناشر علی دشتی ماهانه ۲۰۰ تومان - «کوشش» - ناشر شکرالله صفوی ماهانه ۱۰۰ تومان - «بهارستان نوبخت ماهانه ۱۰۰ تومان».^۳ روزنامه‌ی «ستاره ایران» نیز به مدیریت «حسین صبا» مبالغ زیادی - که مقدار آن مشخص نشده - دریافت می‌کرد.

گرچه وزیر مختار فرانسه در ایران در گزارش خود به وزیر خارجه فرانسه مدعی بود

۱. بایگانی وزارت خارجه فرانسه: سری E-۳۶۹-۳۷، ص ۱۶۷ به نقل از محمود پورشالچی: میوه‌های دار،

مترجم محمود پورشالچی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴۹.

۲ بصیرالدوله: همان‌جا، ص ۲۱.

۳ ویلم فلور: همان‌جا، ص ۹۰.

این روزنامه ارگان کنسولگری روسیه است، اما این ادعا نمی‌توانست چندان مقرون به صحت باشد. بلکه این روزنامه و نشریات دیگری چون «اتحاد»، «میهن»، «وطن»، «طوفان»، «جار ملت»، «حلاج»، «بدر»، «جنت»، «جهان زنان» - روزنامه‌ی طرفدار بلشویک‌ها به مدیریت خانم فخر آفاق پارسا- و «بامداد روشن»^۱، فقط از سفارت شوروی کمک مالی دریافت می‌کردند و به مرور زمان یا توقیف و تعطیل شدند یا راه خود را از شوروی جدا ساختند. ولی تنها روزنامه‌ای که همراهی فوق‌العاده‌ای با سفارت شوروی داشت روزنامه‌ی «حقیقت» بود که آن را کمونیست‌هایی چون محمد دهگان و سیدجعفر جوادزاده - پیشه‌وری - منتشر می‌ساختند؛ و نیز روزنامه «کار» که بعدها جانشین آن شد. صفت بارز این روزنامه‌ها نفرت از پیگانگان و احساسات شدید ضد انگلیسی بود و در آن‌ها طبقه‌ی کارگر و جوانان ایرانی را به شورش علیه طبقات حاکم^۲، اشراف و سرمایه‌داران تشویق و ترغیب می‌کردند. روش نگارش این مقالات، و ژمینه و شیوه‌ی تحریکات اکثر آن‌ها این حقیقت را برملا می‌ساخت که همه از منبع مشترکی مایه گرفته‌اند. همچنان که غالب این روزنامه‌ها به طور رایگان توزیع می‌شدند.

وزیر مختار شوروی همچنین دستور افتتاح یک کتابخانه را صادر کرده بود تا مردم بتوانند به راحتی به نشریات و متون ادبی چاپ دسترسی داشته باشند.^۲ علاوه بر آن جزوه‌های کوچکی چاپ و میان مردم پخش می‌شد^۳ و در آن پیرامون کمونیست و محاسن آن توضیح و تبلیغ می‌گردید. از دیگر اقدامات موفقیت‌آمیز دیگری که روتشتین انجام داد، سازماندهی اتحادیه‌های کارگری بود.^۴ که این عمل او به کمونیست‌ها فرصت داد در مواقع مقتضی علیه کابینه‌های مخالف یا دشمنان و مخالفان خود به اعتصاب، تظاهرات و یا زد و خورد دست یازند.

با این که حزب کمونیست بر اتحادیه نظارت مستقیم داشت، اما به کادرهای خود دستور داده بود به نوعی کار کنند که مردم تصور نکنند که میان حزب و اتحادیه‌های کارگری ارتباط

۱ بایگانی وزارت خارجه فرانسه، مجلد ۳۲، ص ۱۳۶ تا ۱۳۹. به نقل از محمود پورشالچی: همان‌جا، ص ۱۰۲۸.

۲ بصیرالدوله: همان‌جا، ص ۲۲.

۳ بایگانی وزارت خارجه فرانسه: همان‌جا، به نقل از محمود پورشالچی: همان‌جا، ص ۱۰۲۹.

۴ ویلم فلور: همان‌جا، ص ۲۹.

مستقیم برقرار است. اتحادیه‌های کارگری را سیدمحمد دهگان، مدیر روزنامه «حقیقت» رهبری می‌کرد. برخلاف گذشته پس از تشکیل این اتحادیه اعتصاب‌هایی در ادارات دولتی به راه افتاد که اولین آن اعتصاب کارگران پست علیه دولت قوام - کابینه اول قوام - بود. به دنبال آن معلمان نیز در دی ۱۳۰۰ در تهران اعتصاب نمودند که دلیل آن به تعویق افتادن حقوق معلمان برای مدت شش ماه بود. این اعتصاب سه هفته به طول کشید و بعد از آن دانش‌آموزان هم به معلمان پیوستند. اعتصاب دیگری هم در سال ۱۳۰۱ توسط کارگران صنعت نفت آبادان علیه «شرکت نفت ایران و انگلیس» شکل گرفت.^۱ این اعتصاب و دیگر اعتصاب‌های نظیر آن، ثبات کابینه‌های آن زمان را بهم زده و در سقوط آنان مؤثر بود. اما چون این اعتصاب‌ها از سوی روزنامه‌هایی همچون حقیقت پشتیبانی می‌گردید، باعث تعطیلی این روزنامه و دیگر روزنامه‌های حامی حزب سوسیالیست توسط دولت - تحت فشار انگلیس - شد. با این حال پس از چندی کلیه روزنامه‌ها از حال توقیف خارج شدند. اما حقیقت، دیگر منتشر نشد و نشریه‌ی «کار» جای آن را گرفت تا همچنان اتحادیه‌های کارگری را رهبری، و از مواضع آنان دفاع نماید. از سوی دیگر دولت شوروی ناچار بود خود را با یک مسئله مهم در ایران تطبیق دهد و آن را حضور رضاخان در صحنه‌ی سیاست ایران به پشتوانه‌ی نیروهای نظامی بود که روز به روز بر قدرت و اقتدارش افزوده می‌شد. چگونگی ارتباط شوروی با رضاخان و فراز و نشیب حاصل از آن، تأثیر به‌سزایی در روابط کمونیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیالیست با رضاخان داشت. از این‌رو لازم است شرح مختصری پیرامون روابط شوروی و رضاخان بیان شود. از آنجا که رضاخان با همراهی در کودتای سیدضیاء قدم در راه شهرت نهاد، در ابتدا روس‌ها او را همچون سیدضیاء عامل انگلیس می‌دانستند. اما چون رضاخان هیچ‌گونه پایگاه اشرافی نداشت، اندک اندک روس‌ها موفقیت‌های نظامی او را مرهون حس وطن‌دوستی او تلقی نمودند. از این‌رو گمان کردند که رضاخان می‌تواند رهبری جنبش‌های بخش ملی از زیر نفوذ بریتانیا را ایفاگر باشد. بر پایه‌ی این تفکر بود که روتشتین در سرکوبی نهضت جنگل، همکاری

۱ حبیب لاجوردی: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.

زیادی با رضاخان نشان داد. رضاخان هم که هنوز پایه‌های اقتدار خویش را مستحکم نمی‌دید و به نقش مهمی که روس‌ها در سیاست ایران بازی می‌کردند، واقف بود، به اتحادیه‌های کارگری روی خوش نشان داده، فعالیت‌های کمونیستی را نادیده انگاشت.^۱ اما در پشت پرده به اقدامات کاری علیه آن‌ها دست زد. در نتیجه زمانی که آشکار شد رضاخان محرک اصلی مبارزه با مطبوعات و اتحادیه‌های کارگری است، روابط رضاخان و شوروی چندی رو به تیرگی نهاد. این تیرگی در جریان انتخابات مجلس پنجم شدت بیشتری پیدا کرد. چرا که رضاخان می‌خواست مجلس را از هواخواهان خود پر سازد و در این راه اتحادیه‌های کارگری را در راه حصول به خواسته‌اش مانع بزرگی می‌پنداشت. بنابراین به دست فرماندهان نظامی خود همه‌ی اتحادیه‌های کارگری پسرانیه، کشور را توقیف کرد.^۲ اما وقتی که قضیه‌ی «جمهوری» پیش آمد، روس‌ها خوشبین شدند^۳ که می‌توان از رضاخان به عنوان واسطه در راه رسیدن به دولت سوسیالیستی استفاده کرد. لذا کنگره حزب کمونیست ایران تصمیم گرفت از او پشتیبانی کند.^۴ بنابراین به اتحادیه‌ها دستور داده شد از رضاخان به گونه‌ی یکی از ابزارهای حزب پشتیبانی کرده و مخالفانش مورد حمله قرار گیرند. بعد از ناکامی جمهوری خواهی، روس‌ها همچنان حمایت خود را از رضاخان ادامه دادند و تصورشان این بود که انگلیسی‌ها سعی دارند رضاخان «عامل بزرگ نهضت ملی ایران»^۵ را از صحنه سیاست دور کنند. پیرو همین نگرش سفیر شوروی در سفارت این کشور در اردیبهشت ۱۳۰۴ گفت: «امروز [به واسطه حضور رضاخان] استقلال متین و محکمی در ایران مستقر گردیده است و بدون شبهه ترقیات توسعه خواهد یافت... احیاء ملی ایران در اجرای مرکزیت و موقعیت قشون جوان ایران که رضاخان پهلوی در آن قرار گرفته، موجد وجد و شعف دولت و ملت اتحاد جماهیر شوروی است.»^۵ در همان زمان که کمونیست‌ها چنین خوش‌بینانه به رضاخان می‌نگریستند، رضاخان به

۱ محمدعلی منشور گرگانی: همان‌جا، ص ۲۰۱.

۲ ویلم فلور: همان‌جا، ص ۳۵.

۳ ایرج اسکندری: خاطرات، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۲، ص ۴۴۶.

۴ محمدعلی منشور گرگانی: همان‌جا، ص ۲۰۲.

۵ همان‌جا، صص ۲۰۴-۲۰۳.

دنبال آن بود که نفوذ شوروی را در ایران از بین ببرد. چنان که این قصد خود را -در مورد امتیاز نفت شمال- به وابسته نظامی انگلیس چنین بازگو کرد: «... بگذارید امریکائیه‌ها بیایند پیش از آنکه روسیه قوی شود و انگلیس و امریکا را بیرون براند»^۱. سپس ادامه داد که پاره‌ای کسان او را متهم کرده‌اند طرفدار بلشویک‌هاست؛ چون گهگاه به سفارت آن‌ها می‌رود اما به او خاطر نشان کرد که: «تنها منظور او این بود که آنها را از ایالت‌های شمال بیرون کند و او شخصاً در ضدیت با بلشویک‌ها دست کمی از انگلیسی‌ها ندارد... او همان کاری را که انگلیسی‌ها می‌خواستند بدست انگلیسی‌ها بکنند به دست ایرانی‌ها خواهد کرد... ارتشی مقتدر بوجود می‌آورد، نظم را باز می‌گرداند و ایران مستقل و نیرومند را وحدت می‌بخشد»^۲.

با این حال روس‌ها کم‌کم متوجه مکر رضاخان شدند. از اواسط سال ۱۳۰۴ قرائنی به ظهور رسید که حکایت از آن می‌کرد که رضاخان قصد دارد شاه ایران شود. در نتیجه روس‌ها که پی بردند رضاخان آن‌ها را بازی داده است، سیاست خصمانه و غیردوستانه‌ای را با او در پیش گرفتند و روابط مسالمت‌آمیز خود را با وی به کنار نهادند. به تبع آن حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری هم چنین روشی را اتخاذ کردند. بنابراین خصومت پدید آمده در روابط روس‌ها و رضاخان، نتیجه‌ای جز تعطیلی اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست و مورد تعقیب واقع شدن اعضای آن نداشت.

از دیگر وقایعی که طی این سال‌ها، ذهن سیاستمداران کمونیست شوروی را به خود مشغول داشت و بر مناسبات ایران و شوروی تأثیر مخربی نهاد، واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی‌های امریکایی بود. -آن هم به دلیل این که می‌ترسیدند با ورود امریکا به شمال ایران، نه‌تنها دامنه‌ی نفوذ شوروی در ایران محدود شود، بلکه امنیت مرزهای جنوبی این کشور به مخاطره افتد. مخالفت و کارشکنی‌های روس و انگلیس در این قضیه، تأثیر مهمی بر سقوط دو کابینه‌ی قوام‌السلطنه در این سال‌ها داشت. روس‌ها که از تصویب واگذاری امتیاز نفت شمال در مجلس ایران به شدت عصبانی بودند، دولت ایران را چنین

۱ سیروس غنی: همان‌جا، ص ۲۷۶.

۲ همان‌جا، ص ۲۲۷.

در رادیو مسکو تهدید کردند:

«این امتیازات بدون اعطای حق ترانزیت از طرف روسیه صورت‌پذیر نخواهد بود. روسیه حق دارد نسبت به این قبیل امتیازات ظنین گردیده و آنها را مصنوعی و تهاجمی تصور کند و اگر این امتیازات بدون اطلاع و موافقت او انجام گیرد بدیهی است که روسیه این قبیل مؤسسات خارجی را که تولید سوءظن می‌کنند در آن حدود راه نخواهند داد.»^۱

با این حال باید گفته شود آنچه امتیاز نفت شمال را به بی‌سرانجامی کشاند، بیشتر فعالیت‌های انگلیس بود، نه روسیه. چرا که انگلیس نمی‌خواست، پس از خروج تزارها، در اداره‌ی ایران رقیبی چون آمریکا را با خود شریک کند. هنگامی که در دوره ریاست وزرای رضاخان، مجدداً واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های آمریکایی مطرح گردید و رضاخان هنگام امضای این قرارداد گفت: «این لحظه یکی از بزرگترین لحظات تاریخ ایران است. ما قصد داریم که قدرت اقتصادی روسیه و انگلیس را در ایران ملغی سازیم»^۲

انگلیس دست به کار شد تا این امتیاز را خنثی سازد. یک آتش‌سوزی بزرگ در ساختمان مجلس روی داد و سپس معاون کنسولگری آمریکا در تهران به قتل رسید و بدین شکل انگلیس و به تبع آن روسیه به خواست خود رسیدند.

روابط حزب سوسیالیست با شوروی، حزب کمونیست ایران

و اتحادیه‌های کارگری

پیش از ورود به بحث لازم است پیرامون یک مسئله توضیح داده شود و آن هم عبارت است از این که چه تفاوتی میان سوسیالیست و کمونیست وجود دارد و چرا در آن مقطع زمانی دو حزبی که به ظاهر شباهت‌های زیادی با یکدیگر دارند، مجزا از هم تشکیل شده و به فعالیت پرداختند.

باید گفت سوسیالیسم یک تئوری است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل

۱ محمدعلی منشور گرگانی: همان‌جا، صص ۱۷۰-۱۶۹.

۲ علی‌اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، تهران، انتشارات پروین و انتشارات معین، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳.

فصل چهارم □ ۱۹۷

تولید-سرمایه، زمین، اموال و جز آنها- به طور کلی و اداره‌ی آنها به سود همگان است.^۱ به عقیده‌ی این مکتب، دخالت اکثریت و دولت، در مقام نماینده اکثریت، می‌تواند نفع عمومی را از دستبرد افراد در امان دارد. از این مکتب، مکاتب دیگری همچون سوسیالیسم، دموکراتیک، بلشویسم و ... منشعب شده است. تفکرات مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم بر تحول اندیشه‌ی سوسیالیستی تأثیر زیادی نهاد و پس از آن کمابیش همه‌ی جنبش‌های سوسیالیست به نحوی و به درجه‌ای زیر نفوذ و تأثیر آن بوده‌اند. پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ م. روسیه باعث شد از ۱۹۲۰ م. به بعد جنبش سوسیالیستی به دو شاخه‌ی اصلی کمونیست و سوسیالیست تقسیم گردد. ویژگی کمونیسم تکیه بر ماهیت «انقلابی» مارکسیسم و «ناگزیری» تحقق سوسیالیسم است، در حالی که سوسیالیست‌ها رفته رفته از جنبه‌ی انقلابی و «عملی» مارکسیسم به جنبه‌ی اخلاقی سوسیالیسم و سنت‌های دموکراسی غربی گراییدند و عنوان «سوسیال دموکرات» را گرفتند.^۲

اما اصطلاح «کمونیسم» نخستین بار در ۱۸۴۸ به کار برده شد و از آن پس عنوان ایدئولوژی بخش پرولتاریایی - کارگری- و انقلابی جنبش سوسیالیستی شد. مارکس و انگلس یادآور شدند که کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای برای خود ندارند، بلکه پیشرفته‌ترین و استوارترین بخش حزب‌های کارگری هر کشور را تشکیل می‌دهند که دیگران را به پیش می‌رانند. همچنین مارکس اعلام کرد که سوسیالیسم یک جنبش طبقه‌ی میانه است، در حالی که کمونیسم جنبش طبقه‌ی کارگر است.^۳

مارکسیست‌های روسیه حزب خود را «سوسیالیست» می‌خواندند. اما از ۱۹۱۸ به بعد نام خود را از «سوسیال دموکرات» به کمونیست تغییر دادند. با این حال «لنین» همچنان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و اقتصادی را که این انقلاب پدید آورده بود «سوسیالیست» می‌خواند، زیرا مارکس گفته بود که جامعه برای گذر از سرمایه‌داری به مرحله عالی کمونیسم باید از مرحله‌ی سوسیالیسم بگذرد. دانشنامه‌ی بزرگ شوروی در چاپ ۱۹۵۳ خود، کمونیسم را

۱ داریوش آشوری: دانشنامه سیاسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۸، ص ۲۰۴.

۲ همان‌جا، ص ۲۰۶.

۳ همان‌جا، ص ۲۶۲.

چنین تعریف می‌کند: «عالیترین شکل جامعه که جانشین شکل سرمایه‌داری می‌شود و از راه شکل ابتدایی‌تر آن، یعنی سوسیالیسم تحقق می‌یابد».

کمونیست‌ها بر آنند که گذار به کمونیسم با استوار شدن نظام سوسیالیستی و بدون انقلاب انجام می‌شود و در مرحله‌ی کمونیسم وسایل تولید به ملکیت همگان درخواهد آمد و اختلاف کار فکری و کار دستی و شهر و روستا از میان خواهد رفت. و دولت، که هدایت‌کننده‌ی جامعه به مرحله‌ی عالی است، نیز از میان خواهد رفت. در مرحله‌ی سوسیالیسم هنوز دولت وجود دارد و نام آن نظام سیاسی، دیکتاتوری پرولتاریا است.^۱

همان‌طور که پیش از این گفته شد حزب کمونیست ایران و تشکل تابع آن یعنی اتحادیه‌های کارگری، همراه اصلی دولت شوروی بود. از این‌رو در این دوره آن‌چه بیشتر مشاهده شد، همسویی و روابط تنگاتنگ حزب سوسیالیست با حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری، به جای روابط علنی و بدون پرده‌ی این حزب با روس‌ها بود.

چرا که افراد حزب مراقب بودند از سوی مخالفان، به آن‌ها برچسب وابستگی به شوروی زده نشود. هرچند که چنین شد- البته در موارد معدودی همچون تحصن روزنامه‌نگاران در سفارت روسیه، و قضیه‌ی دستگیری قوام حزب سوسیالیست و شوروی روابط خود را علنی ساختند. اما در باقی مسائل و وقایع، روابط این دو در سکوت برقرار بود؛ هرچند که گاهی افراد سوسیالیست به سفارت شوروی رفت و آمد داشتند و یا رهبران حزب از نوع حکومت شوروی جانبداری می‌کردند.

در ارتباط با روابط حزب سوسیالیست و کمونیست از منابع چنین برمی‌آید که این حزب کمونیست بود که درصدد برآمد با حزب سوسیالیست مرتبط شود. زیرا حزب کمونیست در مجلس فاقد نماینده بود. و اتحادیه‌های کارگری نیز هنوز رسمیت نیافته بودند. با پیوندی که میان اینان برقرار شد، حزب سوسیالیست از پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری و نشریات آنان نیز برخوردار شد.^۲

۱ همان‌جا، ص ۲۶۳.

۲ همان‌جا.

۳ ژرژ لنچافسکی: غرب و شوروی در ایران / سی سال رقابت ۱۹۴۸-۱۹۱۸. ترجمه حورا یاور، چاپ اول، تهران،

انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۱، ص ۱۳۱.

در برابر آن، از اعتصاب‌هایی که توسط اتحادیه‌های کارگری برپا می‌شد، حمایت نمود. از اعتصاب‌های مهمی که در تهران به وقوع پیوست، اعتصاب اتحادیه‌ی معلمان بود که در سال ۱۳۰۰ ش. شکل گرفت.

این اعتصاب در اعتراض به وضعیت اسفناک پرداخت حقوق ماهانه‌ی معلمان سازماندهی شد. چرا که حقوق ماهانه‌ی آنان گاه چندین ماه به تعویق می‌افتاد و به جای پول، انواع کالا یا لوازم زندگی بدانان داده می‌شد.

بی‌توجهی وزارت معارف سبب شد که در مورد اخیر به مدت شش ماه حقوق معلمان به تعویق افتاد و سرانجام با ایستادگی معلمان و فشار حزب سوسیالیست در مجلس، معلمان به حق خویش برسند. علاوه بر آن چون اکثریت مجلس چهارم رغبتی در کار تنظیم روابط کارگر و کارفرما از خود نشان نمی‌داد، سلیمان میرزا خواهان رسیدگی به چنین امری گردید. چنان‌که او طی یکی از سخنرانی‌های خود در مجلس اظهار داشت: «بنده چند چیز را یادآوری می‌کنم... داشتن قانون استخدام برای ادارات و بالاخره داشتن یک قانون برای روابط بین کارگر و کارفرما، تا تکلیف همه مردم درست شود و اسباب رفاه و آسایش عموم حاصل آید...»^۱

در پاسخ به پیشنهاد رهبر سوسیالیست‌ها سیدیعقوب انوار، نماینده حزب اصلاح‌طلب و مخالف سرسخت سلیمان میرزا، ابراز داشت: «هنوز در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرمایان هستند. ولی اگر خدا خواست و مملکت ما اهمیت پیدا کرد و باب تجارت و زراعت مفتوح شد و کارخانجاتی پیدا شد، آن وقت قانون روابط کارگر و کارفرما روی کار خواهد آمد. اما حال نه کارگر داریم و نه کارخانه داریم و نه راه‌آهن داریم که کارگر داشته باشد...»^۲.

روزنامه‌ی حقیقت که از این پاسخ غلط برآشفته بود، در حمایت از سلیمان میرزا و اتحادیه کارگری، چنین به سیدیعقوب جواب داد: «... فقط در شهر طهران ۴۸ صنف کارگر موجود و شماره آنها بالغ بر ۵۰ هزار نفر می‌باشد و اگر هر یک نفر کارگر را روی هم ۳ نفر اهل بیت محسوب بداریم بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر می‌شود. آیا انکار وجود یک چنین توده‌ی عظیم دلیل

۱ مذاکرات دوره چهارم مجلس شورای ملی: جلسه ۶۰، ۲ بهمن ۱۳۰۰.

۲ همان‌جا.

بر بی‌اطلاعی نمی‌باشد... آقا... پس قالی‌ها و برک‌ها و شال‌های مختلف و چرم‌های جور به جور و هزاران مایحتاج این کشور را کی‌ها تهیه می‌کنند؟ شاید تصور می‌کنید که نان‌های تازه و دو آتشی را که با کمال اسراف همه روز میل می‌فرمائید خیل فرشتگان می‌بزند. روزنامه‌جاتی را که نطق‌های نیرنگ‌آمیز شما را منتشر می‌سازند، گویا اجنه‌ها حروف‌چینی کرده و چاپ می‌کنند. چراغ‌هایی که دولت‌سرای حضرت اجل عالی را روشن می‌کند گویا از ماوراء سرحد با پای خود به طهران وارد شده است. تلگرافات و مراسله‌جات امثال شماها را که در آن امثال شما زندگانی می‌کنند، در کارخانه‌های اروپا ساخته شده است. آقای نماینده تمام این‌ها و هزاران امثالش حاصل زحمت کارگران ایران است.»^۱

این مباحث که اوضاع مجلس را متشنج ساخت، سبب شد قوام‌السلطنه، رئیس الوزراء با صدور حکمی کارکنان حکومت را از عضویت در اتحادیه‌ی کارگری^۲ باز دارد. در نتیجه سوسیالیست‌ها به این حکم اعتراض و به یاری روزنامه‌های، جامی خود زمینه‌ی سقوط کابینه‌ی قوام‌السلطنه را فراهم ساختند.

این دو مورد نمونه‌ای از همکاری حزب سوسیالیست با اتحادیه‌های کارگری^۳ و حزب کمونیست می‌باشد. چنان‌که پیش از این گفته شد این دو حزب در جریان انتخابات مجلس پنجم شورای ملی و همچنین در مواجهه با نیروهای مخالف خود یعنی اصلاح‌طلبان که شامل گروه‌های مذهبی، اشرافی و ضد کمونیست بود، از طریق مطبوعات همکاری مستمر و مستحکمی داشتند که تا پایان مجلس پنجم ادامه داشت. با تغییر سلطنت توسط رضاخان، هر دو حزب هم سرنوشت مشابهی یافتند و آن، ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی و تعطیلی این دو حزب بود.

۱ روزنامه حقیقت: شماره ۱۲، ۴ بهمن ۱۳۰۰.

نتیجہ

می‌توان گفت حزب سوسیالیست در تحولات سیاسی این دوره دارای نقش و جایگاه مهمی بود، و در اغلب حوادث سیاسی کشور حضور چشمگیر داشت. این حزب توسط سوسیال دموکرات‌ها و برخی از اعتدالیون مجالس اول تا سوم مشروطه شکل گرفت و تا حد زیادی همان خواسته‌های دموکرات‌ها را دنبال می‌کرد. پیش از آنکه کودتای ۱۲۹۹ ش. رخ دهد دو شاخه‌ی «سوسیالیست اونیفیه» و «اجتماعیون مستقل» طی توافق مشترکی «حزب سوسیالیست» را به وجود آوردند و در مدت کمی سایر افراد و گروه‌های سوسیالیستی نیز بدانان پیوستند. بدین ترتیب قبل از افتتاح مجلس چهارم حزب سوسیالیست فعالیت خویش را آغاز کرد و با افتتاح این مجلس، اعضای حزب به آن راه یافتند و با تشکیل فراکسیون سوسیالیست، فعالیت خود را که پیش از این مخفی بود، علنی نمودند.

عملکرد حزب سوسیالیست را در دو بخش می‌توان سنجید: مواضع حزب در مورد دولت‌های خارجی، و مواضع حزب در قبال گروه‌ها و احزاب داخلی.

از آن‌جا که حزب سوسیالیست متأثر از انقلاب ۱۹۱۷ م. روسیه بود و سران حزب از مدت‌ها قبل با رهبران انقلابی شوروی روابط دوستانه‌ای داشتند و مرامنامه‌ی حزب نیز اصول سوسیالیستی را دنبال می‌نمود، این حزب روابط مثبتی با دولت شوروی برقرار کرد و اعضای حزب جزء مشاوران سفیر شوروی محسوب می‌شدند و در تمام این چهار سال همکاری مشترکی از جانب هر دو طرف مشاهده گردید. از طرف دیگر حزب سوسیالیست

با دولت انگلیس - که دشمن شوروی بود- روابط خصمانه‌ای داشت و در تمام رویدادهای مهم -از جمله قرارداد ۱۹۱۹- دشمنی خود را نسبت به این دولت آشکار ساخت. اما عمده فعالیت‌های حزب سوسیالیست در زمینه‌ی عملکرد داخلی این حزب قابل بحث است. مهم‌ترین احزاب و گروه‌هایی را که حزب سوسیالیست نسبت به آنان موضع‌گیری نمود می‌توان چنین برشمرد:

۱- حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری؛ ۲- فراکسیون «اصلاح‌طلبان» در مجلس چهارم که خود به جناح‌های مذهبی، اشرافی و دموکرات تقسیم می‌گردید؛ ۳- نیروی نظامی کودتاجی که در رأس آن رضاخان قرار داشت؛ ۴- حزب «تجدد» در مجلس پنجم.

۱- حزب سوسیالیست به تبع روابط حسنه خود با شوروی، با حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگری -به عنوان دو بخش وابسته به دولت شوروی- در مجالس چهارم و پنجم ائتلاف نمود و وظیفه‌ی دفاع از خواسته‌های آنان را در مجلس بر عهده گرفت. همین امر باعث شد که روزنامه‌های دو طرف در غالب مسائل سیاسی مواضع مشترکی را اتخاذ نمایند.

۲- مهم‌ترین رقیب حزب سوسیالیست در مجلس چهارم، فراکسیون اصلاح‌طلبان بود. از آن‌جا حزب سوسیالیست خواهان جدایی دین از سیاست بود، با جناح مذهبی اصلاح‌طلبان -در رأس آن مدرس- رویارو شد؛ و چون این حزب مخالف اشراف و اعیان و زمینداران بود، به مخالفت با جناح اشرافی اصلاح‌طلبان -در رأس آن قوام- و نصرت‌الدوله- پرداخت.

در واقع مجلس چهارم صحنه‌ی تقابل فراکسیون سوسیالیست و فراکسیون اصلاح‌طلبان بود و روی کار آمدن دولت‌ها و سقوط آن‌ها تحت اراده‌ی این دو فراکسیون رقم می‌خورد. چنان‌که حزب سوسیالیست در سقوط کابینه‌های قوام (اول و دوم) و مشیرالدوله (اول و دوم) نقش برجسته‌ای داشت و از دیگر سوی فراکسیون «اصلاح‌طلبان» هم به جهت انتقام گرفتن از سوسیالیست‌ها دولت مستوفی‌الممالک را -که تحت حمایت سوسیالیست‌ها بود- ساقط ساخت.

از دیگر موارد اختلاف دو جناح قدرتمند مجلس، واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های

امریکایی بود که حزب سوسیالیست به ناحق و فقط به جهت ستیزه با «اصلاح‌طلبان» با این امتیاز به مخالفت برخاست. علاوه بر آن حزب سوسیالیست در غالب قوانینی که اصلاح‌طلبان قصد تصویب و اجرای آن را داشتند، کارشکنی نمود. اصلاح‌طلبان هم در واکنش به اقدامات سوسیالیست‌ها نه تنها از اجرای بسیاری از اصول مورد نظر سوسیالیست‌ها - از جمله قوانین مربوط به اتحادیه‌های کارگری و معلمان - جلوگیری به عمل آورد، بلکه در جامعه نیز به وسیله‌ی گروه‌های مردمی حامی خود، با ترفند و بهانه‌ی به خطر افتادن ارزش‌های مذهبی، حزب سوسیالیست را - در کنار حزب کمونیست - تحت فشار قرار داد و در برخی مواقع وادار به عقب‌نشینی از مواضع خود نمود.

به طور کلی می‌توان گفت مجلس چهارم به خاطر دشمنی دو فراکسیون سوسیالیست و اصلاح‌طلبان نتوانست به بسیاری از اهداف و قوانین مورد نظر خود دست یابد و به تبع آن دولت‌های این دوره نیز از پایداری و دوام چندانی برخوردار نبودند و همین امر زمینه را برای روی کار آمدن رضاخان فراهم ساخت.

۳- حزب سوسیالیست ناچار به همکاری با رضاخان گردید به دلیل آن که متوجه شد نمی‌تواند حریف اصلاح‌طلبان شود. از سوی دیگر رضاخان هم که به وسیله اصلاح‌طلبان - که قوام را حمایت می‌کردند - در تنگنا قرار گرفته بود، به جهت قانونی کردن مطامع خود، همکاری با حزب سوسیالیست را به نفع خود دید و توانست به سادگی و به زودی به ریاست وزرایی دست یابد. نماد همکاری رضاخان و حزب سوسیالیست، عهدنامه «عهد مقدس» بود. در نتیجه کابینه‌ی اول رضاخان را اغلب سوسیالیست‌ها و افراد مورد نظر این حزب تشکیل دادند.

مهم‌ترین هدف همکاری رضاخان و سوسیالیست تغییر سلطنت و ایجاد جمهوری در ایران بود. سوسیالیست‌ها گمان می‌کردند با تغییر سلطنت به نظام مورد نظر خویش دست خواهند یافت و احتمالاً روزی یکی از آنان رئیس‌جمهور خواهد شد. گرچه جمهوری‌خواهی با ناکامی مواجه شد، اما حزب سوسیالیست به همکاری خود با رضاخان ادامه داد و - با این که مخالف نظام سلطنتی بود - مقدمات تغییر سلطنت را به نفع او فراهم ساخت. این مسئله یکی از نکات مبهم در مورد حزب سوسیالیست است که چگونه حاضر شد با

سلطنت پهلوی موافقت نماید و از پیگیری جمهوری خواهی منصرف شود. درست است که روابط حزب سوسیالیست به جز در دوره کوتاهی - که دو تن از طرفداران آیت الله مدرس وارد کابینه رضاخان شدند - همچنان با رضاخان دوستانه باقی ماند، اما باید گفت سوسیالیست‌ها فریب رضاخان را خوردند و قبل و بعد از تغییر سلطنت بسیاری از افراد این حزب دستگیر شده و یا ناچار به ترک فعالیت‌های سیاسی شدند و حزب نیز تعطیل شد.

۴- حزب سوسیالیست متحد اصلی حزب تجدد در مجلس پنجم بود و به یاری این حزب توانست بسیاری از خواسته و قوانین مورد نظر خود و دموکرات‌های قدیمی را به تصویب برساند. محوری که باعث همکاری این دو حزب شد مسئله جمهوری خواهی و حمایت از رضاخان و تقابل با جناح اقلیت بود. همین امر باعث شد که افراد این دو حزب در عین اختلافاتی که با یکدیگر داشتند در برابر هم جبهه‌گیری نمایند.

شکست جمهوری خواهی باعث تسریع روند انشقاق در حزب گردید. پیش از این، برخی از گروه‌ها و روزنامه‌نگاران به جهت سازش حزب با رضاخان، از حزب کناره‌گیری کرده بودند. پس از واقعه جمهوری خواهی سوسیالیست‌های مستقل هم جذب رضاخان شدند و مواضع خود را به حزب تجدد نزدیک ساختند. بنابراین تنها جناح سوسیالیست اونیفیه به عنوان حزب سوسیالیست باقی ماند و نهایت برخی از افراد این جناح بودند که با سلطنت موروثی رضاخان مخالفت کردند. می‌توان گفت عملکرد وزرای سوسیالیست و قدرت‌گیری روزافزون رضاخان از جمله عواملی بود که در ایجاد شکاف و جدایی میان شاخه‌های حزب مؤثر بود.

می‌توان اوج ترقی حزب سوسیالیست را مربوط به زمانی دانست که تعدادی از سران این حزب به عنوان وزرای کابینه اول رضاخان برگزیده شدند. از آنجا که دوران وزارت ایشان چندان طولانی نبود، نمی‌توان در مورد عملکرد آنان اظهار نظر قاطع کرد. با این حال از سوی این افراد تلاش‌هایی جهت اصلاحات مورد نظر حزب صورت پذیرفت که بیشتر این اصلاحات توسط سلیمان میرزا در وزارت معارف بود.

کلام آخر آنکه می‌توان تعطیلی حزب سوسیالیست را ناشی از این عوامل دانست:

۱- حزب سوسیالیست نتوانست به طور قابل توجهی در میان عامه‌ی مردم نفوذ یابد و از

این رو دارای حمایت چشمگیر مردمی نبود.

۲- حزب سوسیالیست با این که در نظر داشت بسیاری از خواسته‌های «حزب دموکرات» را اجرا کند، اما چون این حزب از سوی کمونیست‌های ضد مذهب شوروی پشتیبانی می‌شد، با استقبال جامعه‌ی مذهبی ایران روبرو نگردید.

۳- شکاف و جدایی میان جناح‌های حزب، ضربه‌ی سنگینی به حیثیت حزب وارد ساخت و باعث پراکندگی اعضای حزب به خصوص پس از جریان جمهوری خواهی گردید.

۴- تغییر سلطنت و برقرار شدن حاکمیت رضاشاه، پایانی بر فعالیت احزاب سیاسی در ایران بود. از این رو حزب سوسیالیست نیز مانند دیگر احزاب تعطیل و اعضای آن پراکنده شدند.

فهرست منابع و ماخذ

الف: منابع تاریخی

بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)، جلد اول، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

جودت، حسین: از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید - تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران، تهران، چاپ درخشان، ۱۳۵۶.

دولت‌آبادی، یحیی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۱، ۴ جلد.
سپهر، احمدعلی (مورخ‌الدوله): ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، چاپ اول، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۶.

صفائی، ابراهیم: رهبران مشروطه، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، بی‌تا.

صفائی، ابراهیم: نمایندگان ملت (سلیمان میرزا)، تهران، چاپ شرق، بی‌تا.
کرمانی، ناظم‌الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، چاپ هفدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
مانی، شکراله: تاریخچه نهضت کارگری در ایران، تهران، بی‌جا، ۱۳۵۸.

مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد سوم، چاپ

سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.

مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱.
مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، بنگاه مترجم و کتاب، ۱۳۵۹.

مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳۵۸، ۳ جلد.
هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه): خاطرات و خطرات، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱.

ب- خاطرات

اردلان، امان‌الدوله (عزالممالک): زندگی در دوران شش پادشاه، (خاطرات حاج عزالممالک اردلان)، چاپ اول، تهران، انتشارات نامک، ۱۳۷۳.

اسکندری، ایرج: خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

اسکندری، ایرج: خاطرات، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۲.

اعظام قدسی، حسن: کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد دوم، چاپ اول، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۹.

افتخاری، یوسف: خاطرات دوران سپری شده، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، چاپ اول تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۰.

الموتی، ضیاءالدین: فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۰.

بهبودی، سلیمان: رضاشاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
خلیلی، عباس: در آئینه تاریخ (خاطرات سلیمان عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام)، به اهتمام محمد گلبن، تهران، انوشه، ۱۳۸۰.

فهرست منابع و ماخذ □ ۲۱۳

- دشتی، علی: پنجاه و پنج، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴.
- سالور، قهرمان میرزا (عین السلطنه): روزنامه خاطرات، جلد ۸، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- سیفپور فاطمی، نصراله: آئینه عبرت (خاطرات)، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۷۸.
- شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، چاپ اول، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
- صدیق، عیسی: یادگار عمر (خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق)، جلد اول، چاپ سوم، تهران، چاپخانه افست مروی، ۱۳۵۲.
- فرخ، مهدی (معتصم السلطنه): خاطرات سیاسی فرخ معتصم السلطنه، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، بی تا.
- کحال زاده، میرزا ابوالقاسم: دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش مرتضی کامران، چاپ اول، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳.
- مصدق، محمد: خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، چاپ پنجم، تهران انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۶۶.
- نصرت‌الدوله، فیروز میرزا فیروز: مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، جلد اول، مجالس چهارم و پنجم، به کوشش منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹.
- نصرت‌الدوله، فیروز میرزا فیروز: مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات، جلد سوم، به کوشش منصوره اتحادیه و سعاد پیرا، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۸.
- نفیسی، سعید: خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی، به کوشش علیرضا اعتصام، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- هروی بصیرالدوله، رضا: دو سال روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی (یادداشت‌های رضا هروی بصیرالدوله)، به کوشش مجید تفرشی، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲.

ج- دیوان شعر

فرخی یزدی، محمد: دیوان فرخی یزدی، چاپ اول، تهران، ارمنان، ۱۳۷۸.

د- مطالعات و تحقیقات جدید

آبادیان، حسین: رسولزاده فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران، چاپ اول، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۶.

آبراهامیان، پرواندا: ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵.

آشوری، داریوش: دانشنامه‌ی سیاسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۸.

آفاری، ژانت: انقلاب مشروطه‌ی ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر بیستون، ۱۳۷۸.
اتحادیه، منصوره (نظام مانی): رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه: زندگی سیاسی، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، کتاب سیامک، ۱۳۷۹.

اتحادیه، منصوره (نظام مانی): مجلس و انتخابات؛ از مشروطه تا پایان قاجاریه، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.

اتحادیه، منصوره (نظام مانی): احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۳-۱۳۳۴ هـ.ق)، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.

اتحادیه، منصوره (نظام مانی): پیدایش و تحول احزاب سنی مشروطیت، چاپ اول، تهران، انتشارات کتاب سیامک، ۱۳۸۱.

اسفندیاری، نوری: رستاخیز ایران ۱۲۹۹-۱۳۲۳، چاپ اول، تهران، چاپخانه سازمان برنامه، بی تا.

ایوانف، م.س.: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه کاظم انصاری، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.

ایوانف، م.س.: تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران، انتشارات اسلوج، ۱۳۵۷.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم: تلاش آزادی، چاپ سوم، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۴.

- بهنود مسعود: از سیدضیاء تا بختیار، چاپ پنجم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰.
- بیات، کاوه: فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه (۱۳۱۰-۱۳۰۰)، چاپ اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران با همکاری انتشارات پروین، ۱۳۷۰.
- پورشالچی، محمود: میوه‌های دار، مترجم محمود پورشالچی، چاپ اول، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۶.
- تبریزنیا، حسین: علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، چاپ اول، تهران، مرکز نشر بین‌الملل، ۱۳۷۱.
- خواجهنوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلایی، (داور، تیمورتاش، امیر طهماسبی، دشتی) تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- ذوقی، ایرج: تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ، چاپ اول، تهران، پازنگ، ۱۳۶۸.
- ذوقی، ایرج: مسائل سیاسی اقتصادی نفت ایران، تهران، پازنگ، ۱۳۷۰.
- رحمانیان، داریوش: چالش جمهوری و سلطنت در ایران؛ زوال قاجار و روی کار آمدن رضاشاه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- رواسانی، شاپور: نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، چاپ دوم، تهران، نشر شمع ۱۳۶۳.
- زرگر، علی‌اصغر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، تهران، انتشارات پروین؛ انتشارات معین، ۱۳۷۲.
- زمانی، اصغر: تاریخچه حزب دموکرات، تهران، واژه‌آرا، ۱۳۷۹.
- شجیعی، زهرا: نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری - مطالعه از نظر جامعه‌شناسی سیاسی - تهران، دانشگاه تهران - موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
- صدر هاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران، چاپ دوم، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۴، ۴ جلد.
- عاقلی، باقر: نخست‌وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، سازمان

انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴.

غنی، سیروس: ایران، برآمدن رضاخان بر افتادن قاجارها و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.

فلور، ویلم: اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۱.

لاجوردی، حبیب: اتحادیه‌های کارگری و خودکامی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، چاپ اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.

لنچافسکی، ژرژ: غرب و شوروی در ایران؛ سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۴۸ م. ترجمه حورا یآوری، چاپ اول، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۱.

محمودی، جلیل؛ سعیدی، ناصر: شوق یک خیز بلند (نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران)، چاپ اول، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱.

مدیر شانه‌چی، محسن: احزاب سیاسی ایران-با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیستها، چاپ اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.

مروارید، یونس: از مشروطه تا جمهوری-نگاهی به ادواری مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، جلد ۱ مشروطیت اول، چاپ اول، تهران، نشر واحدی، ۱۳۷۷.

معتضد، خسرو: تاریخ پنجاه و هفت ساله ایران در عصر پهلوی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۹.

ملیکف، اس.:: استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.

منشور گرگانی، محمدعلی: رقابت شوروی و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، تهران، مطبوعات عطائی، ۱۳۶۸.

نوذری، عزت‌الله: تاریخ احزاب سیاسی در ایران، شیراز، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۰.

ه-جراید و مطبوعات

۱- ایران نو

۲- روزنامه پیکان

۳- روزنامه تجدد

۴- روزنامه حقیقت

۵- روزنامه ستاره ایران

۶- روزنامه ستاره سرخ: به کوشش حمید احمدی، چاپ اول، سوئد، نشر باران، ۱۹۹۳.

۷- روزنامه شفق سرخ

۸- روزنامه طوفان

۹- روزنامه ناهید

و-مقالات

راستگفتار، حیدر: از توده‌گرایی تا خودکامگی (نگاهی به نقش سوسیالیست‌ها در به قدرت رسیدن رضاخان) تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم، چاپ اول، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.

ز-اسناد

اسناد مطبوعات ۱۲۸۶-۱۳۲۰ هـ.ش.، به کوشش کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، جلد اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲.

شاکری، خسرو: اسناد تاریخی جنبش کارگری-سوسیال دموکراسی کمونیستی ایران، جلد ۸، چاپ دوم، تهران، انتشارات علم، ۱۳۵۸.

مجلس شورای ملی: مذاکرات مجلس، مجلس چهارم و پنجم.

مجله گنجینه: مرکز اسناد ملی، دفتر اول، پاییز ۶۷

ضمائم

مرامنامه فرقه سیاسی دموکرات ایران عامیون

مقدمه: هر اندازه که ترقیات عالم پیشرفت کرده آلات و ادوات صناعی و روابط تجارتي و مناسبات مدنی افزوده می‌شود، به همان اندازه حریت پرستانه ملل مختلفه دنیا در پیروی طریقی به بشر را به یگانه آرزو و آمال واحد انسانیت می‌رساند باکمل روشنی وسعت پیدا می‌کند و با سرعت دائمی فوق‌العاده که وسایل مدنی سیر می‌کند افکار بشریت نیز به همان نسبت یا یک طرز تکامل ترقی و به همان درجه از دوره توحش و آثار تداوت دور می‌شود.

قوای قاهره عنصریه طبیعت در مقابل همت و فعالیت بشری و آثار اعجابه علمیه و صناعیه و نتایج غلبه و مظفریتی که به تدریج از آن ظاهر می‌شود روز به روز مغلوب می‌گردد و به همان نسبت مغلوبیت تضاد معیشت نیز که افراد انسان را از همدیگر دور انداخته به تدریج مرتفع می‌شود.

از جمله نتایج مستحسنة این تکامل آنکه عالم بشریت برای مبارزه با دشمن عمومی خود که طبیعت است احتیاج خود را با تفاق و اتحاد به خوبی حس کرده همانطوری که بدو اقوام مختلفه که از عشایر جداگانه تشکیل یافته بود ملل و دول بزرگ تأسیس نموده و به هم پیوسته علاوه امروز برای رسیدن به اقصی آمال بشریت بلافرق و مذهب و ملت شروع

به اتصال و اتحاد نموده و فرقه‌های بین‌الملل تشکیل می‌کند. تمام ترقیات عالم و کل مجاهدات بشر همانا عموماً دوره سعادت و حریت و مساوات که آمال مکنونه عالم تمدن است می‌شتابد. این حرکت مانند رودخانه رفته رفته جسیم گشته غفلت‌زدگانی را که در اطراف و اکناف مانده و خود را از مسیر ترقی عمومی کنار و محفوظ می‌پندارند با سیلان خروشان خود شسته و می‌برد.

این سیل حریت که منبعش در ظهور کاپیتالیزم (سرمایه‌داری) بوده و از اروپا شروع کرده سدهای فنودالیزم (ملوک‌الطوایفی) را که در راه جریانش مقاومت می‌کرد چنانچه تاریخ تمدن شهادت می‌دهد، شکسته با یک سرعت فوق‌التصوری که مطفریت خود را به تمام عالم نشان می‌داد به جریان آمد به حدی که مشرق زمین نیز با آن گرفتاری در چنگال آهنین استبداد و سرگرمی به خواب گران فنودالیزم و هرج و مرج‌آز آن سرایت خودداری نتوانست.

قرن بیستم برای مشرق همان است که قرن هفدهم برای ممالک غریبه بود یعنی دوره تجدیدیست که آسیا که قسمت اعظم بشریت را تشکیل می‌دهد به جنبش و هیجان آمده و فنودالیزم مستأصل در اینجا دوره خود را به قوه جدید واگذار نموده به مهاجمات خانه‌برانداز کاپیتالیزم دارد تسلیم می‌شود.

ایران نیز که در عائله بشریت یک اولاد قدیم است ممکن نیست که به این تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عالم است محکوم نباشد و بتواند روی بنای پوسیده استبداد مطلق و اساس از کار افتاده فنودالیزم قائم باشد ناگزیر از تجدد بود و ناچار بایستی درجاتی را که تمام افراد عائله بشریت از آن گذشته‌اند طی نموده امتحانات تاریخیه خود را داده و به شاهراه کاروان بشریت افتاد و به اعوان و انصار خویش که رهروان منتها آمال بشریتند و مراحل عدیده جلو افتاده و می‌روند برسد.

اینک همین فلاکت‌ها و زحماتی که ایرانیان از چند سال به این طرف متحمل آنها هستند و قربانی‌ها که داده‌اند و خون‌ها که ریخته و خانمان‌ها که بر باد داده‌اند همانا برای گسیختن زنجیر اسارت و انقیادی که پاگیر آنها بود و تحصیل حق و استحقاق یک سالک آزاد بشریت

بوده است.

حالا دیگر آن اسارت و مغلوبیت برطرف و منقرض شده لکن مقصود هنوز به دست نیامده و برای رسیدن به کاروان ترقی باید وطن را که به یک حال انحطاط و اضمحلال افتاده آباد نمود و به شکلی انداخت که در میدان مسابقه عالم با همراهان تندپایی که با کمال سرعت می‌روند هم‌قدم تواند شد. این مقصود به چه وسیله دست می‌دهد؟

برای این که بتوان به این سؤال جواب داد. لازم است اوضاع حالیه ایران و بحرانی را که از آن می‌گذرد کاملاً دانست.

ایران در هیچ تاریخی به حال اضطراب و بحران امروزه‌اش نیفتاده این مملکت که اقدم دول عالم است نظیر این زوال را که در حال کنونی مبتلای آن است در تاریخ خود ندید اگرچه ایران در تاریخ چند هزار ساله خود به بسی بحران و انقراضات محکوم شده ولی آنها فقط از جهت سیاسی بوده و حال کنونیش یک انقلاب اجتماعی و سیاسی می‌گذراند.

فتووالیزم منسوخ و کهنه شده بکاپیتالیزم که فرمانفرمای امروزه است متحول می‌شود، همین است آن زمانی که روزهای مشوش خواهد گذرانید.

مملکتی که با اصول قرون وسطی امرار حیات کرده چون احساس نموده که دیگر بدین صورت امکان مداومت نخواهد داشت می‌خواهد به شکل مملکت قانونی بیاید فقط از یک طرف موجود نبودن آلات و ادوات لازمه این تبدیل شکل و از طرف دیگر رقابت سرمایه خارجی آن را تضییق نموده به اشکالات بزرگ دچارش می‌نماید.

برای اینکه عدم وصول و انتظامی را که در سنوات انقلاب اخیر احداث شده دور نموده یک حکومت قانونی قوی تشکیل و نفوذ حکومت مرکزی را به تمام اعماق بعیده مملکت سرایت داد.

و نیز برای آنکه صنایع سرمایه ملی را به یک درجه رقابتی که در مقابل تضییقات خارجه بتواند ایستاد رسانید لازم است ایران جدید را به آن طرز اداره درآورده و به روی چنان اساس‌هایی گذاشت که برای قابلیت معاونت در زحمات ترقی‌پرورانه که عائله بشریت مبتلای آن است یک عضو مستعدی گشته هم خود را از حال اسف استمال امروزی نجات بدهد و هم در رسیدن به آن سعادت ابدی که یگانه آمال انسانیت است رتبه یک معاون

کافی را احراز نماید.

پس محض اجراء و از قوه به فعل درآوردن این مقاصد عالیہ ارباب معارف را که مع التأسف مقدارشان خیلی کم است و اشخاص با ناموس وطن پرست را که وجود آنها بی نهایت مقتنم بیش از هر چیز لازم و متحتم است که در دایره یک فرقه سیاسی اتحادی مسلک و توحید حرکت نموده برای حفظ آزادی و استقلال مملکت و القای مشروطیت اصول اداره آن را به روی چنان بنای متینی گذاشت که در راه ترقی و تکامل به قدر امکان از مشکلات مختلفه عدیده آزاد بوده و به شاهراه قافله بشریت افتاده بلامانع برود.

بنابراین فرقه دموکرات ایران که برای چنین مقصد عالی تأسیس شده سعادت آینده وطن را که فقط در اتحاد صنف عامه مملکت که اکثریت اهالی را تشکیل می کند و ترتیبات مقتضیه حال آنها دانسته و دیده برای آنکه ایران تجدیدیما را یک دولت دموکراتی کرده و زمام حکومت را همیشه به دست عامه ملت که قسمت اعظم آن را تشکیل می نماید بدهد مطالبات آتیه را درخواست می کند.

اول؛ در ترکیب سیاسی

مقصد فرقه دموکرات محافظت اصول مشروطیت عامه است در ایران مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی و الغاء و فسخ امتیازات و صنوف ممتازه ما بین ملت و ابطال اصول مذمومه مشخصات.

ماده اول - قدرت عالیہ دولت جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی که فقط آن حق وضع قوانین خواهد داشت.

ماده دوم - وزراء در مقابل مجلس شورای ملی مسئول و باید از مجلس انتخاب شوند.

دوم؛ حقوق مدنیہ

ماده اول - تساوی همه افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد و مذهب و ملیت.

ماده دوم - مصونیت اشخاص و مسکن از هر نوع تعرض.

ماده سوم - آزادی کلام، مطبوعات، اجتماعات، جمعیتها و تعطیل.

ماده چهارم - حریت اقامت و مسافرت.

سیم؛ قانون انتخابات

ماده اول - انتخابات باید عمومی، مساوی، مخفی، مستقیم و متناسب باشد.
تنبیه - در جاهایی که انتخاب مستقیم ممکن نیست ناچار انتخاب بالواسطه معمول می‌شود.

ماده دوم - هریک از افراد ملت که بالاتر از بیست و یک سال دارد حق انتخاب کردن و شدن هر دو را دارند.

چهارم؛ قضاوت

ماده اول - قوه قضائیه از قوه اجرائیه مجزی و منفک است.
ماده دوم - محاکمه برای همه افراد ملت متساوی و سریع است موقونین باید علت توقیف خود را تا بیست و چهار ساعت بدانند.

ماده سوم - موقوف شدن اجرت محاکمه به تدریج.

پنجم؛ امور روحانی و معارف

ماده اول - انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانیه.

ماده دوم - تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت.

ماده سوم - توجه مخصوص در تربیت نسوان.

ششم؛ دفاع ملی

ماده اول - خدمت عسکریه اجباری است برای همه افراد ایرانیان هریک از افراد تندرست ملت باید دو سال در قشون تحت‌السلح خدمت نماید.

هفتم؛ اصول اقتصادی

ماده اول - مالیات مستقیم همیشه حتی‌الامکان بر مالیات غیرمستقیم مرجح و مقدم است، مع‌هذا مالیات‌های غیرمستقیمی که برای ترقی و توسعه صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود.

ماده دوم - طرح مالیات بر روی عایدات

ماده سوم - موقوفی امتیازات در کارهایی که اسباب ارتزاق عمومی است.

ماده چهارم - منسوخ شدن مستمریات به تدریج.

ماده پنجم- کلیه موقوفات در تحت نظارت و اداره دولت بوده و عایدات موقوفات عمومی صرف معارف عمومی و امور خیریه خواهد شد.

ماده ششم- منسوخى سخره و بیگار

ماده هفتم- رودخانه‌ها و جنگلها و چراگاههای عمومی و معادن باید متعلق به دولت باشد.

ماده هشتم- ممنوع بودن کار و مردودی برای بچه که به چهارده سال نرسیده باشد.

ماده نهم- محدود بودن مدت عمل در شبانه‌روز متنها به ده ساعت.

ماده دهم- استراحت عمومی و اجباری یک روز در هفته.

ماده یازدهم- مواظبت به لوازم عمل و حفظ الصحه کارخانجات

ماده دوازدهم- منع احتکار غلات به واسطه طرح مالیات سنگین

ماده سیزدهم- معامله مالکین با بزرگران و دهاقین در خصوص هر نوع بدهی آنها و حقوق

اربابی و همچنین معامله دولت در هر نوع امور مالیاتی و عسگری و غیره در تمام ایران به

طور تساوی تحت یک قانون عادلانه خواهد بود.

ماده چهاردهم- همه نوع ع.ارض مأخوذات و تحمیلات از طرف مالکین بر رعایا غیر از

حقوق قانونی بهر اسم از تعارف و هدایا و سایر بدعت‌ها کلاً و جزئاً منسوخ و موقوف و

مستلزم مجازات خواهد بود.

ماده پانزدهم- حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود و رسیدگی در امور مدنیه و ملکیه

و حکم در جنابات و تقصیرات از هر نوع به کلی منسوخ و تبدیل بحکم مأمورین دولت و

حکام باید بشود.

ماده شانزدهم- اخراج و تبعید دهاتی از مسکن خود ممنوع است.

ماده هفدهم- تقسیم اراضی به زارعین و رعایا و فراهم آوردن اسباب همین ترتیب در

املاک اربابی به وسیله تأسیس شعب بانگ زراعتی در بلوکات و دادن حق تقدم خرید به

زارعین در موقع فروش

تهران مطبعه جبل المتین

هو الله تعالی

مراومه جمعیت اجتماعیون ایران

جدی ۱۵۳۱، طهران، مطبعه آزاد

مقدمه

چون توسعه و ترقی مبادلات اجناس، مابین ملل متمدنه عالم، مناسبات و روابط خیلی نزدیکی ایجاد نموده که نهضت‌های طبقات به چیزان ممالک را، یک نهضت بین‌المللی کرده است، جمعیت «اجتماعیان» ایران که خود را نماینده یک قسمت از رنجبران بین‌المللی می‌شمارند از این نقطه نظر همان مرام و مقصدی را که سایر احزاب مشترک‌المنافع دارند، تعقیب می‌نماید.

وضعیت اسفناک حاضر، نتیجه آخرین مرتبه تکاملی هیئت اجتماعی سرمایه‌داری است که به موجب آن، اشیاء، بر طبق اصول سرمایه‌داری تولید شده و فائده مترتبه آن نصیب قسمت خیلی از سرمایه‌داران گردیده و خود کارگران که موجد اشیاء هستند، از تمتع آن محروم می‌باشند! و به همان درجه که وسایل فنی ترقی می‌نماید، سرمایه‌داری توسعه یافته و مؤسسات عظیمی احداث می‌شود که به وسیله رفاقت، صنایع کوچک و دستی را از میان برداشته بر عده فقرا افزوده و طبقه کارگران را هرروز، بیشتر طعمه و اسیر کارفرمایان می‌گرداند.

به همان نسبت که وسایل فنی بر ازدیاد محصولات افزوده و از سهم زحمت انفرادی در تولید ثروت می‌کاهد، از طرف دیگر طبقه فلاح ولی‌النعم حقیقی دنیا هستند در تحت همین اصول سرمایه‌داری از حاصل رنج خود محروم و همیشه دچار عسرت و مانند رعایای دوره‌های وحشت، بدون زندگانی مطمئن، اسیر هوا و هوسهای ملاک شده و به واسطه عدم حسن اداره، اراضی بایر مانده و روز به روز بر عده خرابی‌های مملکت افزوده. قحط و غلام‌های عام فواصلشان رفته رفته نزدیک‌تر شده و فقر و بیچارگی عمومی روز به روز شکل خود را مهیب‌تر نشان می‌دهد. کارگران را بیشتر محتاج به صاحبان سرمایه می‌نماید بالاخره رقابت سرمایه‌داران بین‌المللی باعث می‌شود که به واسطه زیادتی محصولات بر میزان احتیاجات عمومی بحران‌های اقتصادی رخ داده، کار در داخله مملکت کم شده، عده بیکاران افزوده گردیده، در نتیجه معاش اهالی مختل می‌شود و درعوض اینکه ترقی و

توسعه فنی، رفاهیت عامه را بیشتر سازد، برعکس با اصول سرمایه‌داری امروز فلاکت و بدبختی عمومی می‌گردد! به این طریق هر قدر که سرمایه‌داری ترقی می‌نماید، احتیاج و فقر و فاقه، در جامعه ملت بیشتر محسوس می‌شود، تا اینکه به مرور ایام عده محتاجین فوق‌العاده گردیده، بر عدم رضایت عامه افزوده شده، آن وقت مبارزه حیاتی طبقاتی بر ضد صاحبان سرمایه شروع می‌گردد. ترقی وسایل مولده ثروت، اسباب تبدیل رژیم کاپیتالیست را به رژیم سوسیالیست فراهم نموده و زمینه را برای دوره زمام‌داری طبقه رنجبران مهیا می‌نماید.

رژیم سوسیالیست عبارت است از تبدیل تملکات خصوصی، به تملکات عمومی و تشکیل وسایل اقتصادی اجتماعی برای رفاهیت عمومی، الغاء اختلافاتی طبقاتی و خاتمه دادن به انتفاع شخصی از نوع خود و ترقی آزادی و شخصیت انسان.

این مقصد اجرا نخواهد شد مگر به واسطه نهضت‌های اجتماعی که باعث تصرف قوه سیاسی و تسلط و حکومت طبقات رنجبران مملکت گردیده تا خاتمه به انتفاعات خصوصی بدهند.

برای تهیه مقدمات و زمینه مساعد برای تعلیم فکری و اخلاقی این طبقه است که جمعیت «اجتماعیون» ایران، یک حزب سیاسی تشکیل داده و سعی می‌نماید که به افراد خود خاطرنشان سازد که به جز با یک نهضت اجتماعی، نیل به مقصد فوق، غیر ممکن و محالست. زیرا که ایران مملکتی است که تازه داخل مرحله سرمایه‌داری شده و هنوز هم پاره آثار و یادگارهای دوره «ملوک‌الطوایفی» در آن موجود است که مانع ترقی مملکت و اسباب به طوء نمو اقتصادی و پیشرفت مبارزه طبقاتی بی‌چیزان گردیده و سبب می‌شود که در داخله مملکت آثار وحشیانه دوره بربریت باقی مانده و انتفاع از طبقات کارگران و دهاقین امتداد یابد.

برای مرتفع ساختن وضعیت حاضره است که جمعیت «اجتماعیون» ایران، حداقل آمال خود را به موجب موارد ذیل تعقیب می‌نماید:

(اول - در ترتیب سیاسی)

۱- تساوی حقوق، الغاء امتیازات، تقسیم عادلانه نتایج کار و استخلاص جامعه از نفوذ هیئت

سرمایه‌داری.

- ۲- ایجاد حکومت اجتماعی و اتخاذ طرز انتخابی اُدر تشکیل حکومت.
- ۳- واگذارن اختیارات به دست حکومت اجتماعی و مرکزیت دادن قدرت و حاکمیت عمومی در دست آن.
- ۴- تشکیل شورای مؤسسه برای تجدید قانون اساسی و وضع اصول تشکیلات اجتماعی و سیاسی و غیره.
- ۵- تشکیل مجلس و انجمنهای شورویه بر وجهی که مورد توجهات عمومی بوده، نماینده حقیقی ملت و مظهر واقعی اراده و احساسات و تمایلات مردم باشد.
- ۶- تهیه وسایل و مقدمات تسریع و تسعیل وضع قوانین به وسیله تأسیس شورای قوامین و انجمن‌های متخصص. برای تدوین لوایح و ترتیب پورنگرامهای اصلاحی و تشکیل هر قبیل شوراییهای فنی برای مطالعه و کشف وسایلی که محض توسعه منطقه جریان اصلاحات و تسریع پیشرفت ترقیات عمومی است.
- ۷- مرکزیت دادن حکومت و تشکیل منطقه‌های مستقله ولایتی در ولایات در تحت نظارت انجمن‌های شورویه.
- ۸- تقسیم مملکت به قسمت‌های کوچک منفرده با رعایت مناسبات منطقه‌های انتخابی و تقسیمات اقتصادی.
(دوم-حقوق مدنیه)
- ۱- تمامی اهالی و سکنه ایران بدون فرق نژاد و ملیت در مقابل قانون مساوی هستند.
- ۲- مسکن افراد اهالی از هر گونه تعرض مصون و محفوظ است.
- ۳- هیچ کس را نمی‌توان توقیف نمود مگر به موجب قانون.
- ۴- آزادی نطق، عقیده، مطبوعات، اجتماعات، اتحاد و اعتصاب.
- ۵- حریت شغل و اقامت و مسافرت.
- ۶- تبدیل تشکیلات زندگانی فردی به زندگانی اجتماعی و شناختن تمام افراد و خانواده‌های در حمایت و نظارت هیئت جامعه.
(سوم-انتخابات)

- ۱- انتخابات، آزاد، عمومی، مساوی، مخفی، مستقیم و متناسب است.
- ۲- اشخاصی که سن آنها از ۲۵ متجاوز است حق انتخاب را داشته و اشخاصی که ۲۵ سال دارند، حق انتخاب شدن را دارند.
(چهارم-قضاوت)

- ۱- الغاء محاکم حقوقی و ایجاد طریقه حکمیت در فصل و قطع دعاوی حقوقی و وضع قوانین جزائی عمومی و خصوصی.
- ۲- موقوف شدن مخارج محاکمه.
- ۳- تأسیس اداره مستقل مدعی العمومی با اختیارات تامه و تعیین مدعی العموم در هر یک از قسمت‌های مملکت با طرز انتخابی، برای مدتی محدود.^۱
(پنجم-معارف)

- ۱- تحصیل مجانی و اجباری ابتدائی به زبان مادری.
- ۲- تأسیس مدارس فنی و فلاحتی.
- ۳- تأسیس مدارس مخصوص برای ورزش بدنی و تعلیم داوطلبان ملی.
- ۴- تأسیس مدارس عالییه برای محصلین با لیاقت.
- ۵- تعمیم معارف به طبقه نسوان.
- ۶- آزادی تعلیم زبان مادری ملل متنوعه.
- ۷- اصلاح اساس در پروگرام تعلیم و تربیت.
(ششم-دفاع ملی)

- ۱- طرفداری سیاست صلح‌جویی و مخالفت با سیاست و محاربات جهان‌گیرانه و هرگونه مطامع استعماری و استملاکی و تجاوزات خاکی در تمام عالم.
- ۲- دفاع در مقابل تجاوزات خارجی و استیلاهای اجانب.
- ۳- تنظیم داوطلبان ملی در موقع صلح و قیام عمومی در هنگام مخاطره.
(هفتم-مسائل اقتصادی)

- ۱- طرح و حصر مالیات بر عایدان و تجملات و تفننات به طور تصاعد.

۱ مدعی العمومها و قضاوت باید دارای صفات و مزایای مخصوص باشند که نظامنامهها در موقع آن را معین می‌کند.

- ۲- معافیت حد معین عادیات از مالیات.
- ۳- اتخاذ وسایل عملی برای تشویق و ترغیب عموم به تشکیل شرکت‌های تعاونی برای فراهم کردن مصنوعات و محصولاتی که محتاج‌الیه و ضروری معیشت عمومی هستند و ایجاد راه‌آهن و سایر وسایل حمل و نقل و ساختن راه‌های شوسه و تأسیس هر قبیل مؤسسات عام‌المنفعه و همچنین وضع قوانین برای ترغیب و تشویق ارباب صنایع و فنون به اختراعات و اکتشافاتی که برای عموم مفید بوده و ضروری زندگانی عمومی باشد.
- ۴- تخصیص یک قسمت از عایدات مملکت برای ازدیاد مبادلات عمومی و تأسیس تجارت و تعیین نماینده‌های متخصص در ممالک خارجه.
- ۵- وضع قانون اصلاحات گمرکی و معافیت آنچه طرف احتیاج طبقه فقراء و ضروری و همچنین ایجاد تسهیلات عملی برای رعایت مسافرین.
- ۶- منع هرگونه انحصار و مخصوصاً انحصارات تجارتی مگر در مواقعی که منفعت عمومی جواز آن را الزام نماید، مثل بنای راه‌آهن در یک امتداد، یا استخراج معدن از یک قطعه محدود و امثال آن.
- ۷- ترتیب دفاتر رسمی معاملات برای عموم.
- ۸- توحید مقیاس زرع و وزن و غیره در تمام مملکت و تطبیق آن با اصول علمی.
- ۹- تأسیس اداره انحصاریه مملکتی برای اشیاء تفنی.
- ۱۰- اداره و نظارت در معامله ضروریات اولیه زندگانی در تمام مملکت.
- ۱۱- الغاء عوارض و مالیات‌هایی که بر ضروریات اولیه زندگانی و مایحتاج عمومی تحمیل شده یا مستقیماً بر عمله و زارع و طبقات ضعیفه وارد می‌شود.
(هشتم-قوانین کارگران)
- ۱- محدود کردن کار در شبانه‌روز به هشت ساعت.
- ۲- تعطیل اجباری یک روز در هفته با پرداخت مزد.
- ۳- منع کارهای خلاف حفظ الصحه.
- ۴- منع کار در شب از ساعت (۹) الی (۶) صبح غیر از مؤسساتی که در آن شبکاری به موجب تصدیق سندیکای کارگران لازم است و اجرت آن دو برابر روز است.

- ۵- قدغن کار اطفال خوردسال.
- ۶- قدغن پرداخت مزد یومیه با اجناس که برخلاف رضایت و مصلحت کارگر باشد و تعویق حقوق بیش از یک هفته.
- ۷- ممنوع کردن کسر مزد به هر عنوان.
- ۸- تفتیش دولتی و محلی به توسط مفتشین در فابریکها و مؤسسات کارگران برای نظارت در اجرای قوانین حرفه و صنعتی و مسائل صحتی (اشتراک نمایندگان کارگران با مفتشین) پرداخت یک کمک خرج به نمایندگان کارگران که مأمور تفتیش هستند.
- ۹- خدمت صحتی مجانی برای کارگردان به حساب صاحبان کارخانه و پرداخت مزد و اجرت یومیه در مواقع حادثه یا بیماری.
- ۱۰- مسئول قرار دادن صاحبان کارخانه را برای اجرای مقررات حرفه و مشاغل.
- ۱۱- تأسیس محاکم مختلط از کارگران و کارفرمایان برای تصفیه منازقات داخلی.
- ۱۲- تشکیل دفاتر مشاغل مجانی در حومه‌های بلدی برای تهیه کار بجهت بیکاران.
- ۱۳- وادار نمودن بلدی‌ها را برای ایجاد منازل، ارزاق، آشپزخانه، کتابخانه، تفریحگاه و نمایشگاه و کلاسهای شبانه بجهت کارگران.
- ۱۴- تعیین اجرت مناسب با معیشت ضروری و وضع قانون مزد و مزدوری برای زارع و کارگران مزدور.
- ۱۵- وضع قانون مزد تعطیلاتی که بدون تقصیر کارگر و به واسطه اهمال صاحب کار و حاضر نبودن اسباب کار فراهم می‌شود و همچنین حق مزد یک ماهه برای کسانی که بدون سببی موجه اخراج می‌شوند.
- ۱۶- منع انتفاع مباشرین و سرکارها از اجرت کارگر.
- ۱۷- وضع قانون منع رقابت‌های مضره به حال کارگر و زارع.
- ۱۸- تأسیس صندوقهای تقاعدی برای کمک به کارگرانی که مرض شده، یا به واسطه مرض یا نقص اعضاء یا پیری ضعیف گردیده و به کلی از کار عاجز می‌شوند.
- ۱۹- تأسیس صندوق امدادی برای مساعدت ایام بیکاری کارگرانی که کار پیدا نکرده و یا با علل موجه به اعتصاب قیام می‌کنند.

(نهم-قوانین فلاحتی)

۱- نسخ سخره و بیکاری و کلیه وظایفی که از قدیم‌الایام بر گردن دهاقین از طرف مالکین تحمیل شده است.

۲- ملی نمودن منابع ثروت به وسائل متقضیه.

۳- ملی کردن تمام طرق و شوارع و وسایل حمل و نقل و موسسات عام‌المنفعه.

۴- تأسیس اداره فلاحت برای ترسیم نقشه اراضی و آبها و ترتیب احصائیه‌های زراعتی و حیوان‌داری و غیره و توسعه دایره فلاحت و تبدیل اصول کهنه کشت‌کاری و حیوان‌داری به طرز جدید، آوردن تخمهای جدید و حیوانات اهلی از نژاد عالی‌تر از سایر ممالک، دایر کردن اراضی بایره مملکت و وادار کردن عشایر را یا اقامه در یک نقطه و اشتغال به زراعت.

(دهم-حفظ الصحه و معاونت عمومی)

۱- منع تریاک و حشیش و مواد مضره.

۲- قدغن فروش و استعمال مشروبات الکلی.

۳- تأسیس مریضخانه، بیمارستان، دارالشفاء، دارالمجانین، دارالایتام، دارالمعجزه و محل نگاهداری اطفال رضیعه بی‌پرستار.

۴- وضع قوانین حفظ الصحه عمومی و شخصی و قوانین صحیه مساکن حمامها، ابنیه و مجامع عمومی و تأسیس لابراتورها برای تهیه ادویه و موادی که ساختن آن در داخله مملکت ممکن است.

۵- ترتیب احصائیه‌های صحی و مبارزه بر ضد امراض تناسلی و سایر امراضی که حیات جامعه را تهدید می‌سازد.

۶- تأسیس اداره مستغله معاونت عمومی و اوقاف و امور خیریه.

۷- تهیه وسایل عملی برای تسهیل معیشت عمومی و کمک با اداره زندگانی خانواده‌های بی‌استطاعت بدون تقصیر که عاجز از اداره معاش خود هستند.

۸- نگاهداری و حفظ کلیه اماکن و انبیه عمومی در تحت مراقبت هیئت اجتماعی.

خاتمه

برای رسیدن به مقاصد فوق جمعیت «اجتماعیون» با تمام مساعی و تشکیلات اجتماعی که مقصود آنها استقرار حریت و مساوات و برافکندن رژیم قدیم در سرتاسر مملکت باشد توحید مساعی نموده یقین دارد که تمام این نهضت‌ها منجر به تشکیلی که سبب نجات و رستگاری جامعه ایران است می‌گردد و نیز برای استقرار اتحاد و مناسبات منظم با احزاب اجتماعیون حقیقی سایر ممالک دنیا و مجمع اجتماعیون بین‌الملل کوشش می‌نماید.

۳- در این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

تاریخ و تمدن

۴- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

تاریخ و تمدن

۵- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

۹- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

۱۰- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

و بعد از آن که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

بگذرد و بعد از آن که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

۱۱- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

۱۲- این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، از طرفی که در آنجا که
 آمده است که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در بیان آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

نشان ۱۷ خرداد ۱۳۴۴ خورشیدی در صورتی که در آنجا که در آنجا که

در صورتی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در صورتی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

Union and cooperation pact between Reza Khan sardar s- epah, then the Minister of war and some political Lead- ers and military commanders. Dated: 16 of Mizan 1302/1923	نوع سند امضاء کنندگان سلیمان میرزا اسکندری عبدالکریم - سید محمد صادق طباطبائی قطع سند ناریخ سند
	:۲۲=۳۱ سانبیتر :۱۶ میزان ۱۳۰۲ (۲۷ صفر)

تشکیل یک دولت لاین وقادر، همکاری
و مشورت با یکدیگر در تمامی زمینه‌ها
و... امضاء سویدند.
این عهدنامه ۱۲ بند دارد.

شرح سند: موضوع این سند عبارت است از
عهدنامه موسوم به عهد مقدس.
در این مبنی بر به رسمیت شناختن ریاست
عالیه نظام ایران توسط رضاخان، اقای

سازمان اسنادی ایران
IRAN NATIONAL ARCHIVES

بسم الله الرحمن الرحيم

امضاء کنندگان ذیل خداوند منعال را گواه گرفته به کلام الله مجید قسم یاد میکنند و به ضمانت
قول و شرافت و ناموس و وجدان خود بر طبق مواد آتی با یکدیگر معاهده نموده پیمان می‌بندند، و با اتحاد و
اتفاق و صمیمیت کامله در حفظ استقلال و تمامیت ایران و اقدام فداکارانه در شرف ترقیات فکری و
سیاسی و اداری و فلاحی و نجاری و صنعتی و علمی مملکت و نجات وطن از خرابی‌ها و اوضاع ناگوار
کنونی می‌کوشند.

۱- ریاست عالی نظام ایران کماکان با شخص حضرت اشرف آقای رضاخان سردار سپه وزیر

جنگ خواهد بود و حضرت معظم قوه مجریه این هیئت هستند.

۲- افراد این هیئت هرجا و در هر حال باشند و به هر مقام مائل شوند از صمیم قلب با یکدیگر

دوست صمیمی بوده با جان و مال و تمام هنی خود از یکدیگر دفاع کرده تا آخرین نقطه امکان با تمام
قوای خود در حمایت جان و مال و حینیت و عرض و ناموس یکدیگر نبات و مقاومت خواهند نمود و
نخواهند گذاشت هیچ قوه و هیچ وسیله باعث تفرقه آنان شده آنها را از یکدیگر جدا کند.

۳- این هیئت در تشکیل دولت و کلیه امور مملکتی (غیر از نظام که اداره آن با شخص آقای

سردار سپه است) با یکدیگر مشورت و اتخاذ تصمیم نموده بوقع اجراء خواهند گذارد.

۴- هیچیک از اعضاء این هیئت نمی‌توانند از مواد این عهدنامه تخلف ورزند و همچنین این

هیئت حق ندارد به مجرد صرف سوء ظن عضوی از اعضاء خود را تخلف کننده از مواد مزبوره بداند مگر
اینکه حقیقت امر مکشوف و ثابت شده باشد و این در صورتی است که مسئله قبلاً در هیئت مطرح و معلوم
شود، و در اینصورت مجازات مفصربه نظر هیئت تعیین خواهد شد.

۵- این هیئت با مشورت و صلاح دید همدیگر سعی خواهد کرد که اشخاص خوش سابقه را که

بهبه‌چوجه آورده به خیانت و ارتشاء نباشند جمع‌آوری نموده در اطراف این هیئت تمرکز دهد که متحداً در
انجام مقصد مقدس این هیئت کار کنند.

- ۶- این هیئت اقدام خواهد نمود که دولتی فادر و لایق تشکیل داده به دست آن دولت از ریشه و اساس به اصلاح امور مملکت قیام کند و تمام همت خود را متوجه خواهد نمود که دولت مذکور مدنی کافی که لااقل کمتر از سه سال باشد قائم و باقی باشد.
- ۷- امضاء کنندگان این ورقه حق ندارند که با احدی خارج از این هیئت نعهدانی داشته باشند که منافی با مواد این نعهدنامه باشد.
- ۸- هرگاه یکی از اعضاء این هیئت در برد هیئت محکوم به ^{استیفا} گردیده با فوت نماید یا به ماموریتی منصوب شود که در ظرف ششماه در جلسات هیئت حضور بهم نرساند این هیئت با مشورت یکدیگر بیک نفر امین صالح بجای او انتخاب خواهد کرد.
- ۹- هیئت لااقل در هر پانزده روریک جلسه خواهد داشت.
- ۱۰- مواد فوق تا به حتمی الاجراء بوده پس از آن با اتفاق آراء هیئت ممکن است تجدید شود و علی ای حال صمیمیت و دوستی بین اعضاء هیئت ثابت و باقی خواهد بود. قبل از خاتمه به خیال مذکور هیچیک حق استعفا ندارند مگر اینکه مبتلا به مرض مزمنی شده، مبنی بر ظفره و نعلل نباشد.
- ۱۱- این مواد سری بوده افشاء آن نزد هرکس باشد ممنوع است.
- ۱۲- به حول و قوه و تفضل الهی و ترحم اولیاء اطهار سلام الله علیهم اجمعین عهد مفلس میناق مبارک و پیمان شکست ناپذیر فوق در تاریخ شب سه شنبه ۱۶ میزان ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق ۲۷ صفرالخیر ۱۳۴۲ هجری قمری در عمارت شهری حضرت اشرف آقای سردار سپه دامت شوکه بحضور حضرات آقابان امضاء کنندگان ذیل برقرار و منعقد و امضاء گردید.



ISBN: 978-964-8389-12-8

